

پاسخ به شبهات مربوط به اغتشاشات اخیر

تهیه کننده:

مرکز مطالعات و پاسخ گویی به شبهات

حوزه‌های علمیه

آذر ماه ۱۴۰۱

بسم الله الرحمن الرحيم

دین

(۱) انسان که خودش عقل و شعور داد و خوب و بد را هم تشخیص می دهد، چه نیازی به دین دارد؟

منشأ گرایش به دین فطرت انسان است. یعنی گرایش به دین و توحید مانند عدالت خواهی، دانستن مجهولات، زیبایی دوستی و امثال این امور در سرشت خلقت انسان نهاده شده است. به عبارت دیگر فطرت و خلقت تکوینی انسان منشأ گرایش به دین حتی ادیان باطل بوده و محرک اصلی انسان به سوی دین حتی منشأ اعتقاد به رب النوع ها و پرستش بت ها، فطرت انسان است؛ بنابراین وجود ادیان مختلف هر چند باطل از همین خصیصه ذاتی انسان نشأت گرفته است. توضیح اینکه انسان همواره و برحسب فطرت در برابر کسی که بر او بزرگی می کند و در او اثر می گذارد خاضع و تسلیم است. از سوی دیگر همین انسان با فطرت خود برای عالم صانعی اثبات می کند؛ صانعی که برحسب تکوین و تدبیر در عالم اثر می گذارد. انسان چه متدین به دین توحید باشد و چه نباشد و یا معتقد به تعدد خدایان باشد و یا اصلاً منکر صانع باشد، بالآخره فطرت خودش را نمی تواند منکر شود؛ مگر اینکه به فرض محال روزی فرارسد که انسان انسان نباشد. اما این معنا امکان دارد که فطرت بشر مورد غفلت قرار گیرد؛ یعنی بشر در اثر عوارضی از فطریات خود غافل بماند.

اینکه اعتقاد به رب النوع و پرستش بت ها از فطرت انسان نشأت می گیرد توضیح آن این است که انسان های ساده اولیه از آنجا که هر چیزی را با وضع خود مقایسه می کردند و از سوی دیگر افعال مختلف خود را می دیدند که مستند به قوا و اعضای مختلفشان است و نیز می دیدند که افعال مختلف اجتماعی هم مستند به اشخاص مختلف در اجتماع است و همچنین حوادث مختلف، مستند به علت های مختلف نزدیک به هر حادثه است، هر چند که علت العلل و سرنخ همه آن حوادث نزد صانعی است که مجموع عالم وجود، مستند به او است، ناگزیر برای انواع مختلف حوادث، اربابی مختلف قائل شدند که همانند خداوند، خدایی می کنند. و گاهی برای این ارباب مجسمه هایی ساخته و آن ها را پرستش نموده تا صاحبان این بت ها در نزد خدای بزرگ از آنان شفاعت کنند. چه بسا که در این مجسمه سازی ها غیر از آن

صورت‌های خیالی رب‌النوع، هوا و هوس‌ها و امیال شخصی هم دخالت داشته و نیز رفته‌رفته رب‌النوع و حتی رب‌الارباب که همان خدای سبحان باشد به کلی فراموش می‌شده و یکسره دست به دامن خود بت‌ها می‌شدند. حتی ادعای ربوبیت پادشاهان و حاکمان نیز مبتنی بر فطرت انسان است. به این معنا که برخی از سلاطین و دیکتاتورها از اعتقاد فطری عوام سوءاستفاده نموده و در شئون مختلف زندگی مردم تصرفاتی نموده و رفته‌رفته به طمع به دست آوردن مقام الوهیت می‌افتادند و با این فکر که مردم سنگ و چوب را خدا می‌دانند، آنان که از سنگ و چوب کمتر نیستند. چنانکه تاریخ این مطلب را از فرعون و نمرود و دیگران نقل کرده و درعین حالی که خودشان بت می‌پرستیدند، در سلک ارباب جا می‌زدند.^۱

با توجه به آنچه بیان گردید انسان به دلیل اینکه عقل دارد و دارای شعور است و این خصیصه او را از سایر حیوانات ممتاز می‌گرداند، گرایش به دین دارد و از این‌رو تمام جوامع بشری از گذشته تا امروز به نحوی دین داشته‌اند. بنابراین عقل انسان پس از آنکه به وجود خداوند متعال حکم می‌کند همان عقل می‌گوید وقتی خداوند در نهاد انسان گرایش به دین را به صورت فطری گذاشته است، باید دینی را برای هدایت مردم که باعث رشد معنوی و رستگاری او می‌شود بفرستد تا مردم از ادیانی باطلی که خودشان می‌سازند پیروی نکنند.

برای توضیح مطلب باید گفته شود انسان در زندگی خود دارای دو نوع نیاز است. یک نوع، نیازهای مادی است که خود انسان عهده‌دار برآوردن آن‌هاست. و نوع دوم، نیازهای معنوی است که مربوط به سرنوشت انسان و سعادت دنیا و آخرت او می‌شود. عقل و شعور انسان توان و استعداد تأمین نیازهای معنوی انسان را ندارد تا او را از گمراهی نجات دهد و سعادت اخروی او را تضمین نماید.

خداوند متعال در جهت به کمال رسیدن انسان، تمام موجودات را مسخر او نموده و انسان را باعقل، هوش و فکر مجهز کرده و به او قدرت داده تا از این موجودات استفاده کند. انسان با این ادوات خدادادی توانسته و می‌تواند به رموز و قوانین حاکم بر مادیات پی برده و نیازهای خود را در این عرصه تأمین نماید. به همین دلیل آموزه‌های دینی به این امور مگر در برخی موارد نپرداخته و قوانین و فرمول‌های علوم طبیعی و تجربی را در اختیار بشر نگذاشته است. این مطلب با وجدان برای همگان ثابت است که انسان به‌مرور زمان بر طبق نیازهای مادی و با پیشرفت علوم طبیعی اکتشافات و اختراعات محیرالعقولی را از خود بر جای گذاشته است. به همین دلیل هیچ‌کسی از هیچ دینی این انتظار را ندارد که قوانین جهان مادی را برای بشر کشف نموده و وسایلی را برای رفع حاجات مادی جامعه اختراع کند. اگر در دنیا هیچ دینی وجود نمی‌داشت بشر در امور مادی و کشف و اختراعات قوانین حاکم بر عالم ماده، همین پیشرفت را داشت که هم‌اکنون دارد.

۱. رک: محمد حسین طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۳۴۸-۳۵۰، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چ ۵، ۱۴۱۷ق.

اما عقل و شعور انسان در بعد هدایت‌گری و حصول معنویات که باعث رستگاری انسان می‌شود محتاج به دین است. علامه طباطبایی در تفسیر آیه «وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً وَ بُشْرَى لِّلْمُسْلِمِينَ؛ ما این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر همه چیز، و مایه هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمانان است»، می‌فرماید که چون قرآن کریم کتاب هدایت برای عموم مردم است و جز این کار و شأنی ندارد، از این رو مراد از «لِكُلِّ شَيْءٍ» در ظاهر، همه آن چیزهایی است که برگشتش به هدایت باشد از قبیل معارف حقیقی مربوط به مبدأ و معاد و اخلاق فاضله و شرایع الهی و قصص و مواظبی که مردم در امتداء و راه یافتنشان به آن محتاج‌اند.^۱

در اینکه عقل انسان خور راز بد تشخیص می‌دهد تردیدی وجود ندارد؛ ولی عقل انسان به‌تنهایی قادر به درک تعالیمی نیست که موجب تزکیه نفوس او گردیده و حقایقی را درباره انسان و نیازهای واقعی او بیان کند. از این روی در قرآن کریم فرموده: «... أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِّنْكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيْكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ»^۲ «رسولی از خودتان در میان شما فرستادیم تا آیات ما را بر شما بخواند و شما را پاک کند و به شما، کتاب و حکمت بیاموزد و آنچه را نمی‌دانستید، به شما یاد دهد». از طرف دیگر عقل به قصور خود در بسیاری از معارف جهان هستی آگاه است و ضرورت معلّم غیبی را درک نموده و آن را می‌پذیرد.^۳

نتیجه این شد که عقل و هوش انسان را از دین الهی که برای هدایت بشر نازل شده بی‌نیاز نمی‌کند.

۲) اگر مسلمانی بخواهد دینش را تغییر دهد چرا او را می‌کشند؟

پیش از پاسخ به سوال فوق، توجه به چند نکته ضرورت دارد:

الف) آزادی در پذیرش دین

در اسلام اصل پذیرش دین اجباری نیست. اسلام پیش از دعوت به حق سعی دارد که جو اختناق را از بین ببرد، فرصت تفکر و تعقل را برای انسان فراهم سازد.^۴ اما کسی حق ندارد پس از انتخاب دین آزادانه و آگاهانه، دین را به بازی بگیرد. به بیان دیگر، شخصی که اقدام به پذیرش دین می‌کند، باید به اصل ارتداد و عواقب آن آگاهانه ملتزم شود. در حالی که همان شخص قبل از پذیرش اسلام چنین تعهدی ندارد. هر کس در اصل پذیرش اسلام آزاد است، اما باید بداند که با پذیرش اسلام، حق برگشت از او سلب می‌شود. دینی که اصل آزادی در انتخاب عقیده را اصل می‌داند، این را هم می‌گوید که باید

۱. النحل، ۸۹.

۲. محمد حسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۲ ص ۳۲۴-۳۲۵.

۳. البقره، ۱۵۱.

۴. رک: عبدالله جوادی آملی، انتظار بشر از دین، ص ۵۶، قم، مرکز چاپ و انتشارات اسراء، ج ۶، ۱۳۸۹ ش. تحقیق و تنظیم: محمد رضا مصطفی پور.

۵. اعراف/۱۵۷.

آگاهانه و با التزام به همه احکام دین آن را پذیرا شوی و اگر پس از انتخاب، بدون دلیل انکار کنی، احکام ارتداد درباره تو جاری می‌شود. همان گونه که ارتکاب دیگر انحرافات اجتماعی مجازات دارد، به طور مثال مسلمان نمی‌تواند شراب بنوشد و اگر مرتکب آن شود، حد بر او جاری می‌گردد و کسی که در کمال آزادی دین را پذیرفته و به حقانیت آن اذعان کرده‌باشد، نمی‌تواند به این بهانه که احکام آن را با اصل آزادی در تضاد می‌بیند. این یک حکم عقلانی است.

در امور اجتماعی نیز چنین است، انسان در رانندگی و عدم آن آزاد است. اما اگر بخواهد رانندگی کند، باید به قوانین راهنمایی و رانندگی گردن نهد. همچنین اگر کسی به استخدام اداره‌ای درآمد باید مقررات آن را بپذیرد. بدون شک هیچ یک از امور ذکر شده با آزادی او منافات ندارد. این امر در مورد دین اهمیت بیشتری پیدا می‌کند، پذیرش آزادی مطلق در این زمینه مساوی با قبول هرج و مرج و تعارض اجتماعی است که یقیناً چنین چیزی را هیچ عاقلی نمی‌پذیرد. پیشگیری از ارتداد ضرورت داشته و به همین دلیل عقوبت شدیدی برای ارتداد تعیین شده و حکم مرتد به عنوان یکی از فروع آزادی عقیده و حق تدین مطرح شده است؛ چون ارتداد نه تنها اهانت به مقدسات دینی است، بلکه مایه تزلزل در عقاید دیگران و در واقع تجاوز به حقوق آنان است. در ارتباط با این بحث قرآن کریم از گروهی یاد می‌کند که همواره به اسلام و مسلمانان عناد می‌ورزیدند و از شیوه‌هایی که آنان به منظور بدبین کردن مردم به اسلام در پیش گرفتند تظاهر به اسلام و پس از آن ارتداد از اسلام بود. اهل کتاب از گردانندگان اصلی این جریان بودند و خداوند از توطئه پلید آنان چنین پرده برمی‌دارد. «دسته‌ای از اهل کتاب گفتند: اول روز به آنچه بر مؤمنان نازل شده، ایمان بیاورید و در آخر روز انکارش کنید شاید آنان از اعتقاد خویش برگردند.»^۱ در واقع این گروه با این شیوه دین مبین اسلام را به سخره گرفته و در جهت تضعیف این دین چنین روشی را در پیش گرفته بودند.

اگر پذیرش و انکار افراد به هر دین و مکتبی بدون ضابطه بوده و نظارتی در کار نباشد، آن دین و مکتب تحقیر شده و اقتدار خود را از دست خواهد داد. اسلام چنین چیزی را بر نمی‌تابد. رهبر معظم انقلاب می‌فرماید: «با توجه به آیات مربوط به ارتداد، این گونه به نظر می‌رسد که اسلام با این کار در صدد آن است که حصار ایمان اسلامی را حفظ کند، در حقیقت بعد از این که مردم ایمان آوردند، نظام اسلامی را مکلف کرده است که از ایمان مردم حفاظت و حراست کنند ... علت خشم الهی بر مرتدین و کسانی که از دین خارج شده‌اند این است که اینها زندگی و عشرت دنیوی و هوای نفسانی را بر خواست معنوی و قلبی و فطرت انسانی خود و بر آخرت ترجیح داده‌اند. بنابراین، مسئله فقط عوض شدن یک اعتقاد نبوده است. مسئله این بوده که کسانی به خاطر جاذبه‌های مادی و تأمین هواهای نفسانی حاضر شده‌اند به حیثیت نظام اسلامی لطمه بزنند و به آن پشت کرده، ایمان اسلامی را رها کنند. این مقوله دیگری است و سخت‌گیری اسلام در رابطه با این مقوله است.»^۲ لذا در یک جمع‌بندی، احکام ارتداد نه تنها با اصل آزادی عقیده تنافی ندارد، بلکه در راستای تأمین آن بوده و ضامن امنیت

^۱. آل عمران/۷۲.

^۲. حسینی خامنه‌ای، سید علی، آزادی از نظر اسلام و غرب، مجله اندیشه حوزه، سال چهارم، شماره ۲، ص ۳۹.

اعتقادی پیروان دین می‌باشد.

ب) اهمیت امنیت جامعه و پاسداری از اعتقادات آحاد مومنین

فلسفه اعدام مرتد حفظ امنیت داخلی جامعه اسلامی و جلوگیری از در حریم اعتقادات دینی مردم است. اگر در برابر مرتد سکوت شده و هیچ برخوردی با آن صورت نگیرد، بیم آن می‌رود که هر روز افرادی، مانند یهودیان صدر اسلام، به توطئه‌ای بر ضد مسلمانان برخیزند و با تظاهر به ایمان و ارتداد موجب تزلزل در ایمان مؤمنان و در هم ریختن امنیت جامعه اسلامی شوند و این جا است که جامعه مبتلا به بحران فکری - اجتماعی می‌گردد. به خصوص که چنین کارهای تخریبی معمولاً آثار سریع دارند. لذا اسلام در برابر ارتداد عکس العمل شدیدی نشان داده است و حکم به قتل مرتد نموده است.

باید به این واقعیت توجه شود که احکام کیفری مرتد مربوط به کسی نیست که اعتقادی در درون دارد و در مقام اظهار آن بر نیامده است؛ بلکه تنها شامل کسانی است که به اظهار یا تبلیغ پردازد. بنابراین، حکم اعدام مرتد بدون ضابطه و فاقد حکمت و بی دلیل نیست. چه این که مجازات مرتد یک فلسفه اساسی دارد و آن حفظ امنیت جامعه اسلامی و جلوگیری از متزلزل شدن آن و نفوذ بیگانگان و منافقان است. اگر به افراد اجازه داده شود هر روز که مایل باشند خود را وفادار به اسلام معرفی کنند و روز بعد از دین برگردند، در این صورت جامعه اسلامی با هرج و مرج بر جامعه مواجه خواهد شد.

از این گذشته در اصل پذیرش دین اجباری نیست؛ همچنین گرویدن به اسلام باید طبق منطقی باشد؛ بسیار بعید به نظر می‌رسد کسی که از پدر و مادر مسلمان متولد شده و در محیط اسلامی پرورش یافته و آگاهانه این دین را برگزیده و یا کسی که چنین نبوده، اما در اثر تحقیق و تفحص اسلام را اختیار کرده باشد، محتوای اسلام را تشخیص نداده باشد؛ پس عدول و بازگشت چنین افرادی از اسلام معمولاً انگیزه پسندیده و دلیل منطقی ندارد؛ بنابراین، با عنایت به تبعات ارتداد، شایسته است مجازات سنگینی برای آن در نظر گرفته شود که از وقوع و فراگیری آن پیشگیری نماید.

درباره اهمیت مجازات مرتدان می‌توان بیان قرآن راجع به عملکرد گروهی را که قبلاً از آن یاد شد، مورد اشاره قرار داد. چنانکه گفته شد، آنان بر اساس یک نقشه و توطئه از پیش طراحی شده در ابتدا اظهار اسلام کردند، سپس با این ادعا که چیز قابل ملاحظه‌ای در اسلام نیافته‌اند تظلم به عدول از آن نمودند؛ در صورتی که هدف اصلی آنان این بود که بدین وسیله در ایمان مؤمنان تزلزل ایجاد کنند. جمعی از اهل کتاب یهود گفتند: بروید و در ظاهر به آن چه بر مؤمنان نازل شده در آغاز روز ایمان بیاورید و در پایان روز کافر شوید و باز گردید شاید آن‌ها (مؤمنان) از آیین خود باز گردند؛ زیرا شما را اهل کتاب و آگاه از بشارت آسمانی پیشین می‌دانند و این اقدام شما کافی است که آن‌ها را متزلزل سازد.^۱

در چنین مواردی، نه تنها مدارای اسلامی به صلاح نیست؛ بلکه زمینه‌ساز توطئه‌های ویرانگر و فعالیت توطئه‌سازان حرفه‌ای - همانند سلمان رشدی - برای ضربه زدن به اسلام و مسلمانان خواهد بود. بنابراین، قاطعیت امام گونه، لازم است که

۱. آل عمران/ ۷۲ و ۷۳.

فرمود: سلمان رشدی اگر توبه کند و زاهد زمان هم گردد، بر هر مسلمان واجب است او را به درک واصل گرداند.^۱ علاوه بر این حکم اعدام برای مرتد استبعاد عقلی ندارد و هر عقلی سلیمی نیز اقتضای آن را می‌کند و بر آن مهر صحت می‌نهد، زیرا که جامعه حق دارد برای جلوگیری از اشاعه فساد، حفظ نظم عمومی و امنیت اجتماعی با عضو فاسد و مخرب جامعه برخورد متناسبی انجام دهد و در خصوص ارتداد گاهی مناسبترین برخورد ممکن، اعدام مرتد است. به گفته گاروفالو: همان طوری که در بدن انسان اعضای ضعیف و فاسدی که قابل بقا نیستند با عمل جراحی مصنوعی دفع می‌شوند بعضی از افراد که توانایی زندگی قانونی و همگانی با جامعه را ندارند به وسیله اعدام که یک نوع عمل جراحی مصنوعی برای حفظ و سلامتی دیگران است طرد می‌شوند.^۲ لذا مجازات اعدام یک وسیله موثر و بازدارنده است و در مقابل خطر دشمنان اسلام و کسانی که امنیت اعتقادی و فکری جامعه را خدشه‌دار می‌سازند لازم و ضروری است.

باید توجه داشت که ارتداد از احکام ویژه دین اسلام نیست بلکه از موضوعاتی است که در ادیان مختلف، به عنوان «جرم» شناخته شده است. در متون مقدس مسیحیت نیز فراوان از قتل کسانی که دین را رها کنند سخن به میان آمده است. فرقه‌های مختلف اسلامی نیز دربارهٔ کیفر مرتد اتفاق نظر دارند. هرچند در شرایط و موارد آن اختلافاتی بین آنها وجود دارد ولی در اصل حکم و حتی مجازات قتل تردیدی ندارند. ضمن آن که در کشورهای دیگر نیز آزادی بیان به طور مطلق پذیرفته نشده است و هر کشور با توجه مجموعه اعتقادات و فرهنگ و آداب و رسوم خود به گونه‌ای آن را مقید نموده‌اند. برای مثال، روزه گارودی در فرانسه به جرم انکار هولوکاست زندانی شد.

همچنین باید توجه داشت که آزادی انسان نمی‌تواند موجب تجاوز به حقوق دیگران شود؛ و بر این اساس تجاهر به ارتداد و فسق و پرده‌داری و هتک مقدسات مردم و تزییع حقوق آنان و آلوده کردن محیط سالم جامعه، به حکم عقل و شرع ممنوع است. اسلام هیچ‌گاه کفار را مجبور به پذیرش دین نمی‌کند و می‌دانیم که اصولاً دین و عقیده با اکراه به دست نمی‌آید «لا إكراهَ فی الدِّین» ولی شخص مسلمان سابقه‌دار در اسلام اگر علناً مرتد شود و مقدسات دینی را زیر سؤال ببرد، همچون غده‌ی سرطانی خواهد بود که به تدریج به پیکر سالم جامعه سرایت می‌کند و چون شرط ارتداد داشتن عناد و لجابت با حق است، پس چه بسا ارتداد از بعضی توطئه‌های سیاسی علیه اسلام و جامعه‌ی مسلمین حکایت می‌کند و در حقیقت مرتد محارب با آنان می‌باشد.^۳

ج) محدودیت‌های حکم به اعدام مرتد

۱. موسوی خمینی، سیدروح‌الله، صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۸۷، رک، فتاوی مورخ ۲۸ / ۱۱ / ۶۷، امام خمینی (قدس سره) در خصوص حکم اعدام سلمان رشدی.

۲. ولیدی، محمد صالح، حقوق جزای عمومی، تهران، نشر داد، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۱۶.

۳. حسینعلی منتظری، رساله استفتائات، ج ۲، ص ۵۷۳.

شایان توجه است که مرتد در بسیاری موارد اعدام نمی شود. فقهای شیعه مرتد را دو گونه می دانند: ۱- مرتد فطری ۲- مرتد ملی. مرتد فطری کسی است که در هنگام انعقاد نطفه اش، حداقل یکی از والدین او مسلمان بوده باشند. مرتد ملی کسی است که هیچ کدام از پدر و مادر او در هنگام انعقاد نطفه اش مسلمان نبوده و همچنین پس از بلوغ ابتدا غیر مسلمان بوده و سپس اسلام بیاورد و مدتی بعد مرتد شود.^۱ مرتد ملی، به صرف ارتداد اعدام نمی شود؛ بلکه به او فرصت داده می شود که توبه نماید. همچنین در صورتی که مرتد زن باشد اعدام نخواهد شد بلکه یا باید توبه کرده و یا حبس شود؛ خواه مرتد فطری و خواه مرتد ملی باشد.^۲

باید افزود ممکن است حد ارتداد در مواردی به اجرا در نیاید. در صورتی که مسلمانی بر اساس شبهه‌ای قوی و به جهت ناتوانی در مواجهه با شبهه مرتد شده باشد، به تعبیر دیگر بدون عناد مرتد شده باشد، راه برای اعمال قاعده درآ باز شده و مانعی بر سر راه اجرای حد قلمداد خواهد شد. مثلاً انکار ضروریات دین یکی از موجبات ارتداد به شمار می آید؛ ولی اگر منشأ آن شبهه‌ای باشد که در ذهن مرتد نقش بسته است، نمی توان حکم او را قتل دانست؛ بلکه بر حاکم اسلامی لازم می شود که شبهه او را برطرف کند؛ مثلاً باید کتابی را به وی معرفی کند و یا او را به کسانی که در این زمینه تخصص دارند معرفی کند تا شبهه او را برطرف شود.^۳ بنابراین، در صورتی مرتد مستحق اعدام است که حق را بداند و از پذیرش آن خودداری نموده و به این امر هم اکتفا نکند و با تبلیغات خود دیگران را نیز از مسیر حق منحرف کند. علامه حلی در قواعد می فرماید: «و لو قال: حلوا شبهتی احتمال الإنظار إلى أن تحلّ شبهته و إزامه التوبة فی الحال، ثمّ یکشف له؛^۴ اگر فرد مرتد بگوید شبهه ام را حل کنید، این احتمال وجود دارد که به او مهلت داده شود تا شبهه اش حل شود در عین حال الزام به توبه می شود...» صاحب جواهر در این زمینه پس از نقل عبارت فوق از علامه برای تعلیل قول ایشان چنین می فرماید: «و لعل ... لوجوب حل الشبهة و کون التکلیف بالایمان معها من التکلیف بما لا یطاق.»^۵ [این که علامه احتمال می دهد تا زمان حل شبهه باید به او مهلت داد] شاید به خاطر است که حل شبهه واجب بوده و با وجود شبهه در فرد، مکلف کردن وی به ایمان، تکلیف به ما لا یطاق (خارج از توان) است. در واقع اگر مرتد نسبت به محتوای اسلام انتقاد و شبهه ای دارد باید برای مهلتی

^۱ مروج، حسین، اصطلاحات فقهی، ایران- قم، انتشارات بخشایش (۱۳۷۹)، ص ۲۸-۲۹

^۲ هاشمی شاهرودی، سید محمود، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام، موسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام، ج ۱، ص: ۳۴۳

^۳ سید عبدالکریم موسوی اردبیلی، فقه الحدود و التعزیرات، ج ۴، ص ۷۲ و ۷۳.

^۴ . علامه حلی، قواعد الأحکام فی معرفة الحلال و الحرام، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم تاریخ نشر: ۱۴۱۳ هـ ق نوبت چاپ: اول مکان چاپ: قم- ایران ج ۳، ص: ۵۷۵.

^۵ نجفی، صاحب الجواهر، محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، دار إحياء التراث العربی تاریخ نشر: ۱۴۰۴ هـ ق نوبت چاپ:

هفتم مکان چاپ: بیروت- لبنان، ج ۴۱، ص: ۶۱۴

در نظر گرفت تا از اهل نظر و علمای اسلام سؤال کند تا اگر ارتداد او از روی شبهه باشد، شبهه اش برطرف شده و از اعدامش پرهیز شود.

با عنایت به این چند مقدمه باید گفت احکام شرعی و قوانین دنیوی مرتد به جهت جلوگیری از آزادی تفکر، ترساندن مردم، جلوگیری آزادی عقیده و یا تحت کنترل گرفتن مردم نیست؛ بلکه این احکام به خاطر پاسداری از اعتقادات دینی و پیشگیری از هرج و مرج و برای رعایت امور آحاد جامعه در دنیا است. همچنین همیشه ارتداد موجب حکم اعدام نیست؛ بلکه اعدام منوط به فطری بودن ارتداد و یا عدم توبه مرتد ملی است. ضمن آنکه زنان مرتد هیچ گاه اعدام نمی شوند. بنابراین، حکم اعدام مرتد را می توان مختص مردانی دانست که از روی عناد و اباحی گری دین را به سخره گرفته و با اعتقادات جامعه مبارزه می کنند. شایان ذکر است: کسی که به هر دلیل از دین اسلام برگشته ولی اعتقاد خود را ابراز نمی کند و به مخالفت با اسلام نمی پردازد و همچنین کسی که بر اساس شبهه علمی در اعتقادات اسلامی خود تردید نموده است و عنادی با دین و اعتقادات ندارد، مستوجب قتل و اعدام نخواهد بود.

۳) مگر خود خدا نفرموده «لاکراه فی الدین» پس چرا ما با اجبار باید نماز بخونیم و روزه بگیریم؟

از آنجا که در دیدگاه اسلام هدف از حکومت علاوه بر تأمین نیازهای مادی مردم توجه به مصالح معنوی و حفظ ارزش های اخلاقی و دینی است لذا حکومت اسلامی موظف است بستری مناسب جهت رشد و تعالی معنوی افراد جامعه فراهم نماید، به تعبیر دیگر «در جامعه اسلامی قوانین باید آهنگ قرب الی الله داشته باشد و تأمین مسائل و ابعاد حیات انسانی در صورتی دارای ارزش است که به مثابه مقدمه ای در جهت رشد و تکامل معنوی انسان تلقی گردد»^۱ قرآن کریم ویژگی های حکومت اسلامی را چنین بیان فرموده است: «الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوة و اتوا الزکوة و امروا بالمعروف و نهوا عن المنکر و لله عاقبة الامور»^۲ کسانی که هرگاه در زمین به آنها قدرت بخشیدیم نماز را برپا می دارند و زکات را ادا می کنند و امر به معروف و نهی از منکر می نمایند و پایان همه کارها از آن خداست، در این آیه مسئولیت هائی که بر عهده حکومت قرار داده شده به ترتیب زیر است:

۱. برپا داشتن نماز؛ نیرومند ساختن پیوند جامعه اسلامی با خداوند بزرگ

۲. پرداخت زکات: تنظیم برنامه های اقتصادی و رفاهی مردم

۳. امر به کارهای خوب و شایسته و اشاعه خیر و صلاح در جامعه

۴. نهی از کار زشت و ناپسند و مبارزه با هر نوع فساد، ظلم و زور

۱. مصباح یزدی، محمد تقی، نظریه سیاسی اسلام، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۱۶.

۲. حج/۴۱.

ناگفته پیداست، چنین حکومتی به افراد لایق و شایسته برای شکوفائی استعدادها میدان می‌دهد و زمینه رشد و ترقی آنان را مهیا می‌سازد و آنان را به سوی کمال سوق می‌دهد»^۱ از این رو در قانون اساسی دولت جمهوری اسلامی ایران موظف شده همه امکانات خود را «برای ایجاد محیط مساعد برای رشد فضایل اخلاقی براساس ایمان و تقوا و مبارزه با کلیه مظاهر فساد و تباهی»^۲ به کار برد، لذا حکومت اسلامی موظف است با هر عاملی که فضای جامعه را آلوده می‌سازد و مانع رشد و کمال معنوی افراد جامعه می‌شود مبارزه نماید «انسان از آنجا که یک موجود اجتماعی است و جامعه بزرگی که در آن زندگی می‌کند از یک نظر همچون خانه او است و حریم آن همچون حریم خانه او محسوب می‌شود، پاکی جامعه به پاکی او کمک می‌کند و آلودگی آن به آلودگی او است و همین اصل در اسلام با هر کاری که جو جامعه را مسموم یا آلوده کند شدیداً مبارزه شده است اگر می‌بینیم در اسلام با غیبت شدیداً مبارزه شده، یکی از دلیل های آن، این است که غیبت عیوب پنهانی را آشکار می‌سازد و حرمت جامعه را جریحه دار می‌کند اگر می‌بینیم دستور عیب پوشی داده شده یک دلیل آن همین است که گناه جنبه عمومی و همگانی پیدا نکند، و می‌بینیم که گناه آشکار اهمیتش بیش از گناه مستور و پنهان است تا آنجا که در روایتی از امام رضا - علیه السلام - می‌خوانیم: «الْمَذْبَعُ بِالسَّيِّئَةِ مَخْذُولٌ وَ الْمَسْتَتِرُ بِالسَّيِّئَةِ مَغْفُورٌ لَهُ»^۳ آنکس که گناه را نشر دهد مخذول و مطرود است و آنکس که گناه را پنهان می‌دارد مشمول آمرزش الهی است^۴ بنابراین یکی از اموری که فضای جامعه اسلامی را آلوده می‌سازد عدم رعایت پوشش اسلامی است و همین طور «گسترش دامنه فحشاء و افزایش فرزندان نامشروع از دردناکترین پیامدهای بی‌حجابی است و دلایل آن مخصوصاً در جوامع غربی کاملاً نمایان و عیان است که حاجتی به بیان ندارد البته نمی‌گوییم عامل اصلی فحشاء و فرزندان نامشروع منحصرراً بی‌حجابی است بلکه می‌گوئیم یکی از عوامل مؤثر آن مسأله برهنگی و بی‌حجابی محسوب می‌شود»^۵ در واقع بی‌حجابی از آنجا که دامنه فساد را در جامعه گسترش می‌دهد تهدید بزرگی است برای امنیت روحی و روانی جامعه و پی‌آمدهای آن را هرگونه حساب کنیم به زیان جامعه است لذا حکومت اسلامی موظف است با این تهدید مبارزه نماید زیرا اسلام به عنوان پیشگیری از این تبعات بر علیه زنان، حجاب را واجب نموده است تا از این طریق فضای جامعه سالم باقی بماند، اگر نگاهی گذرا داشته باشیم به فلسفه حجاب به این واقعیت خواهیم رسید که «اسلام می‌خواهد انواع لذت های جنسی، چه بصری و لمسی و چه از نوع دیگر را به محیط خانوادگی و در چارچوب ازدواج قانونی اختصاص دهد و اجتماع منحصرراً برای کار و فعالیت باشد برخلاف سیستم غربی عصر حاضر که کار و فعالیت

۱. سبحانی، جعفر، مبانی حکومت اسلامی، قم، انتشارات توحید، ۱۳۷۰، ص ۴۴.

۲. قانون اساسی، اصل سوم، بند اول.

۳. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، انتشارات اسوه، ۱۳۷۵، ج ۵، ص ۵۰۲، ح ۶۱.

۴. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴، ج ۱۴، ص ۴۰۵.

۵. همان، ص ۴۴۴ و ۴۴۵.

را بالذت جوئی‌های جنسی بهم می‌آمیزد، اسلام می‌خواهد این دو محیط را کاملاً از یکدیگر تفکیک کند^۱ و در سایه این کار، فضای جامعه را برای رشد و تعالی افراد آن سالم و آماده نگاه دارد.

با این بیان، تفاوت حجاب و امثال آن با نماز و روزه که فاقد هر گونه اجباری از سوی حکومت می‌باشند روشن می‌شود زیرا نماز و روزه و بعضی از عبادات جنبه فردی دارند و مربوط به رابطه شخص با خدا هستند که اگر در آنها کوتاهی شود ضرر و زیان آن تنها متوجه فرد می‌شود و جامعه مستقیماً از آن آلوده نمی‌شود برخلاف حجاب و سایر امور اجتماعی که لزوماً تنها مربوط به فرد نمی‌شود و تبعات اجتماعی را نیز به دنبال دارند لذا در مورد حجاب و برخی از امور اجتماعی، اجبار صورت می‌گیرد تا اگر فرد اعتقادی هم به آنها ندارد در سایه این اجبار از تبعات و آثار اجتماعی آن جلوگیری شود هر چند اعتقاد به این امور در رعایت آنها نقش اساسی دارد و ممکن است تا فرد اعتقاد مناسبی به این امور نداشته باشد آن را به نحو صحیح رعایت نکند اما الزام و اجبار اجتماعی از آثار و تبعات اجتماعی عدم رعایت آن به نحو زیادی جلوگیری می‌کند، امور اجتماعی و حجاب اسلامی حکم آن کشتی را دارد که یکی از مسافران بخواهد بدلخواه خود، به آن آسیب برساند که ضرر و خسارت آن متوجه تمامی مسافران خواهد شد این برخلاف نماز و روزه و عبادات فردی است که عدم رعایت آنها تبعات مستقیم اجتماعی به دنبال ندارد لذا در مورد آنها اجبار از سوی حکومت اسلامی صورت نمی‌گیرد اما در مورد همین موارد هم اگر جنبه اجتماعی پیدا نماید حکومت اسلامی می‌تواند با آن مقابله نماید به عنوان نمونه اگر کسی روزه نگیرد و در ظاهر هم کاری انجام ندهد که نشانگر روزه نگرفتن اوست حکومت اسلامی اجبار و الزامی نسبت به او ندارد اما اگر کسی روزه نگیرد و در ماه مبارک رمضان علناً روزه خواری کند حاکم اسلامی می‌تواند او را تعزیر نماید «مَنْ أَفْطَرَ فِيهِ لَامَسْتَحَلًّا عَالِمًا عَامِدًا يَعْزُرُ بِخَمْسَةِ وَعَشْرِينَ سَوْطًا فَإِنْ عَادَ عَزَّرَ ثَانِيًا فَإِنْ عَادَ قُتِلَ عَلَى الْأَقْوَى»^۲ کسی که در ماه رمضان افطار نماید از روی علم و عمد، حاکم اسلامی او را با ۲۵ ضربه شلاق تعزیر می‌کند و اگر مرتبه دوم مرتکب شد باز تعزیر می‌شود و در مرتبه سوم بنابر اقوی کشته می‌شود» و این شدت برخورد به خاطر آلوده نمودن فضای جامعه اسلامی است، بنابراین تفاوت آشکاری میان حجاب و دیگر تکالیف اجتماعی و بین نماز و روزه و مسائل عبادی که جنبه فردی دارد هست و این به جهت اهمیتی است که اسلام به جامعه اسلامی می‌دهد، از این رو، در اسلام اهمیت فوق العاده‌ای به مسأله امر به معروف و نهی از منکر داده شده است تا در راستای این وظیفه همگانی و مسئولیت عمومی افراد نسبت به جامعه، محیط جامعه پاک و خالی از هر گونه آلودگی باشد.

بنابراین با توجه به نکات یاد شده حکومت اسلامی برای پیشگیری از اثرات مخرب بی‌حجابی و جلوگیری از مفاسد اخلاقی و اجتماعی و به منظور حفظ سلامت جامعه اسلامی حجاب را لازم دانسته و با متخلفین برخورد می‌کند

۱. مطهری، مرتضی، مسأله حجاب، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۴۷، ص ۵۶.

۲. طباطبائی، سید محمدکاظم، العروة الوثقی، بیروت، مکتب وکلاء الامام الخمینی، ج ۲، ص ۵.

هر چند ممکن است با تمرکز بر این برخورد، محدودیت و سلب آزادی افراد دیده شود ولی با توجه به مجموعه جامعه این محدودیت و سلب آزادی در مورد برخی افراد، مصالح عمومی و تأثیرات سودمندی را برای کل جامعه به ارمغان می آورد از این رو نباید تنها زاویه محدودیت مسأله را دید بلکه باید با دیدی وسیع تر مجموعه جامعه اسلامی و مصالح آن را در نظر گرفت همان گونه که در یک عمل جراحی ممکن است عضوی از بدن جدا شود اما چنین عملی برای نجات دادن یک انسان امری معقول و منطقی خواهد بود. البته ما نیز معتقدیم که یگانه راه رعایت حجاب اعمال فشار و زور نیست بلکه باید دختران و زنان مسلمان به گونه ای با فرهنگ اسلام و فلسفه حجاب آشنا شوند و ضرورت آن را احساس نمایند که با جان و دل آن را پذیرا باشند. البته در مورد عده اندکی که هوا پرستانه به دنبال آلوده نمودن جامعه اسلامی هستند باید برخورد شود.

ج - اجبار مردم به دین در نظام اسلامی

با وجود تمامی آنچه در لزوم رعایت حجاب اسلامی در حکومت جمهوری اسلامی بیان شد در زمینه دینی که مردم در این نظام باید بپذیرند باید بگوییم که اساساً نظام اسلامی هیچ کسی را مجبور به پذیرش دینی خاص نکرده است. بلکه آنچه در قوانین موجود مشاهده می شود عبارت از این است که دین اسلام و مذهب شیعه اثنی عشری به عنوان دین و مذهب رسمی کشور به رسمیت شناخته شده است و علاوه بر آن سایر مذاهب اسلامی به همراه اقلیت های دینی پذیرفته شده از نظر اسلام نیز در کشور آزاد بوده و از حقوق فراوانی برخوردارند. به عنوان مثال بر اساس اصل ۱۲ قانون اساسی « مذاهب دیگر اسلامی اعم از حنفی، شافعی، مالکی، حنبلی و زیدی دارای احترام کامل می باشند و پیروان این مذاهب در انجام مراسم مذهبی، طبق فقه خودشان آزادند و در تعلیم و تربیت دینی و احوال شخصیه (ازدواج، طلاق، ارث و وصیت) و دعای مربوط به آن در دادگاه ها رسمیت دارند و در هر منطقه ای که پیروان هر یک از این مذاهب اکثریت داشته باشند، مقررات محلی در حدود اختیارات شوراها بر طبق آن مذهب خواهد بود، با حفظ حقوق پیروان سایر مذاهب.»

همچنین در اصل ۱۳ قانون اساسی در زمینه حقوق اقلیت های مذهبی چنین آمده است: « ایرانیان زرتشتی، کلیمی و مسیحی تنها اقلیتهای دینی شناخته می شوند که در حدود قانون در انجام مراسم دینی خود آزادند و در احوال شخصیه و تعلیمات دینی بر طبق آیین خود عمل میکنند.»

شاهد بر این نکته نیز این است که در حال حاضر دهها هزار نفر از اقلیت های مذهبی به همراه صدها هزار اهل سنت در کشور آزادانه زندگی کرده و از حقوق به رسمیت شناخته خود استفاده می کنند بدون اینکه نظام اسلامی آنان را مجبور نماید دست از اعتقادات دینی خود برداشته و مسلمان یا شیعه گردند.

بر این اساس نظام اسلامی هرگز مردم را مجبور نمی کند که تنها دین اسلام را بپذیرند و از ادیان خود دست بردارند و حتی جالب است بدانیم که اگر فردی از دین اسلام دست بکشد و در دین دیگری حتی یکی از ادیان غیر آسمانی

درآید و یا حتی به صورت مطلق کافر شود، ولی اعتقادات خود را اظهار ننماید طبیعتاً هیچ فردی با او کاری ندارد. اما در صورتی که علاوه بر پذیرش اعتقادات دیگر به اظهار این اعتقادات نیز پردازد عمل او از صرف اعتقاد خارج شده و ماهیت هنجارشکنی پیدا خواهد کرد و طبیعی است که نظام اسلامی در چنین شرایطی با اقدامات هنجارشکنانه برخورد صورت خواهد داد. بنابر این در چنین مواردی هم، برخورد صرفاً با کسانی صورت می‌گیرد که با اظهارات علنی ارتداد خویش، در صدد به انحراف کشاندن مردم باشند و نوعی هنجارشکنی انجام دهند و این کاملاً مطابق با آموزه های دینی می باشد.

با توجه به مطالبی که بیان شد اسلام با توجه به آیه لا اكره فی الدین در اصل اعتقاد به دین خاصی کسی را اجبار نمی کند و اساساً چنین چیزی امکان ندارد؛ زیرا اعتقاد امری قلبی است و با اجبار حاصل نمی شود. اما وقتی کسی دین اسلام را پذیرفت و در جامعه اسلامی زندگی می ند باید به قوانین آن دین و کشور گردن نهد و آیه شریفه این قسمت از احکام را نمی گیرد. آیه شریفه نمی خواهد بگوید که حال که من مسلمانم و در کشور اسلامی زندگی می کنم پس حق دارم هر کاری بکنم و کاملاً آزاد هستم. این آزادی در هیچ جایی وجود ندارد و حتی در کشورهای بی دین نیز برای اداره کشور وجود قوانینی لازم است و شخص نمی تواند بگوید من کاملاً آزاد هستم.

۴) آیا فرزندان آدم باخواهران خود ازدواج کردند؟

پاسخ اجمالی

در تفاسیر آیات و در روایات معصومین - علیهم السّلام - و اقوال بزرگان و اندیشمندان، در این باره چند نظر وجود دارد که عبارتند از:

۱. خداوند حکیم، حوریه‌هایی را (دو حوریه) از بهشت فرستاد و پسران آدم - علیه السّلام - هابیل و قابیل با آنان ازدواج کردند و نسل انسان ازدیاد پذیرفت.^۱

۲. خداوند متعال حوریه‌ای را برای هابیل و جنّی را برای قابیل فرستاد و آن دو با آنها ازدواج کردند و فرزندان را به وجود آوردند؛ در نتیجه تکثیر نسل صورت گرفت.^۲

۳. خداوند مهربان، چهار حوری را یکبار، و بار دیگر چهار جنّی را فرستاد که با فرزندان آدم - علیه السّلام - ازدواج کردند و نسل آنان، زیاد شد.^۳

۴. فرزندان آدم و حوا با فرزندان انسانهای باقی مانده از قبل - آدم و حوا که از نسلهای گذشته بودند، به عنوان مثال

^۱. بحار الانوار، جدید، ج ۱۱، ص ۲۱۸، حدیث ۲.

^۲. بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۲۱۸، ح ۱۸.

^۳. بحار الانوار، ج ۱۱، ح ۲.

با فرزندان موجودی به نام «نسناس» - ازدواج کردند و دارای فرزندان شدند که نسل بشر از آنها می‌باشند.^۱

پاسخ تفصیلی

لازم به ذکر است که مطالب درباره این موضوع بسیار فراوان است که اهم آنها را ذکر می‌کنیم: برخی با استناد به آیه ی: «وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً؛^۲ و از آن دو، مردان و زنان بسیاری پراکنده کرد»، چنین استنباط نموده اند که نسل موجود از انسان، منحصرأً به آدم و همسرش منتهی می‌شود و هیچ موجود دیگری در این امر مشارکت ندارد؛ چرا که خداوند متعال می‌فرماید: «مِنْهُمَا» یعنی از آدم و حواء، و اگر غیر از آن دو کسی یا موجودی شرکت می‌داشت، باید می‌فرمود: «و بَثَّ مِنْهُمَا و من غیرهما» و یا الفاظی دیگر می‌آورد که در برگزیده و رساننده این معنا باشد که موجوداتی دیگر در ازدیاد نسل بشر شرکت داشته‌اند، و این امر که نسل حاضر فقط به آدم و حوا منتهی شود، مستلزم آن است که فرزندان آنها با هم ازدواج کرده اند؛ یعنی خواهران با برادران ازدواج نمودند و تکثیر نسل صورت گرفت.

اما این مطلب درست نیست؛ چون در صورتی که فرزندان آدم با جنسی دیگر هم ازدواج کنند، می‌توان گفت که تکثیر فرزندان از آدم و حواست؛ زیرا، ادامه نسل را نسبت دادن به آنها درست است؛ یعنی ضمیر «منهما» در جمله «بَثَّ مِنْهُمَا» باز به آنها بر می‌گردد؛ به دلیل اینکه، اصل ادامه نسل از نطفه مرد است و مردان، فرزندان آدم و حوا بودند؛ بنابراین، نظر و دیدگاه ازدواج فرزندان آدم، با خواهران خود که برخی بر آن متمایل شده اند، درست نیست.

سایر روایات و دیدگاهها

الف. حضرت امام صادق (علیه السلام): اینکه برادران و خواهران با هم ازدواج کرده باشند، شدیداً مورد انکار است و پذیرفتنی نیست؛ بعد از شیث، یافت به دنیا آمد، اما شیث و یافت، دیگر خواهر دوقلو نداشتند و خداوند به خاطر حرمت ازدواج خواهر با برادر که در لوح محفوظ چنین آمده، در عصر روز پنج‌شنبه‌ای، یک حوری از بهشت فرستاد که اسمش «برکت» بود؛ پس امر کرد خداوند عزوجل این که آدم - علیه السلام - شیث را با «برکت» تزویج کند و آدم این چنین کرد؛ سپس در بعدالظهر فردای آن روز، یعنی در روز جمعه حورائی از بهشت که اسمش «منزلت» یا «نزلت» بود، فرود آورده، پس امر کرد خداوند عزوجل به آدم که او را به عقد یافت در آورد و آدم این چنین کرد؛ و هر کدام دارای فرزند شدند؛ برای شیث پسری و برای یافت دختری متولد شد، که خداوند امر کرد به آدم که این دختر و پسر را به عقد هم درآورد که دختر عمو و پسرعمو بودند و آدم این کار را انجام داد و فرزندان آنها به دنیا آمدند و نسل بشر تکثیر شد و فرزندان برگزیده از نبیین و مرسلین از نسل آن دو هستند.^۳

^۱ کتاب قصه‌های قرآن، ترجمه محمود حکیمی، قصه حضرت آدم.

^۲ نساء، ۱.

^۳ بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۲۱۸ به بعد، ح ۲.

ب. در روایت دیگر امام باقر - علیه السلام - می‌فرماید: خداوند عزوجل فرود آورد، حوریه‌ای را از بهشت به سوی آدم، و تزویج کرد یکی از پسرانش را به او و پسر دیگرش را با جنّی که خداوند فرستاده بود، تزویج نمود و آنها هم فرزندان شدند و توالد کردند و زیاد شدند.^۱

ج. و در روایت دیگر دارد که امام باقر - علیه السلام - می‌فرماید: آدم چهار فرزند پسر داشت که خداوند چهار حوریه را برای آنها فرستاد و هر یک از آنان با یکی از حوریه‌ها ازدواج کردند و فرزندان شدند؛ سپس خداوند حوریه‌ها را بالا برد و این چهار پسر با چهار دختر جنّی ازدواج کردند و فرزندان از آنها به دنیا آمد و نسل آدم زیاد شد؛ بنابراین، هر کسی که صبور و بردبار باشد، از آدم است و هر کسی که زیبا باشد، از حور العین و هر کسی که زشت و بدخلق باشد، از جن است.^۲

د. در بعضی از کتب آمده است که فرزندان آدم با فرزندان موجودی بنام نسناس که قبل از آدم می‌زیسته است ازدواج کردند و نسل انسان زیاد شد.^۳

نتیجه‌گیری

به نظر می‌رسد، دیدگاه تزویج با فرشته می‌تواند مورد قبول باشد؛ زیرا در هر صورت نسب که از صلب پدر است و پدران بعدی بشر (هابیل یا قابیل) به آدم و حوا برمی‌گردند؛ اگرچه فرزندانشان زنان دیگری داشته باشند، چون نسب به مرد منتسب است نه زن و براساس این قاعده، آدم و حوا جد واقعی همه‌ی انسانها هستند؛ ازدواج انسان با فرشته و جن نیز امکان پذیر است؛ لذا می‌توان گفت که ازدواج فرزندان آدم با خواهران خود باطل است.

۵) اگر دست خودم بود دین زرتشت را انتخاب می‌کردم!

پذیرش دین و آیین یک سرگرمی و امر دل‌بخوایی نیست تا بر اساس آن هر دینی را که انسان بخواهد بپذیرد یا آن را ترک کند و به همین دلیل تغییر دین نیز با این معیارها امر معقول و عقلانی نیست. زیرا انسان به خاطر این‌که دارای عقل هدایت‌گر است، از حکم عقل متابعت می‌کند و برخلاف آن قدم برنمی‌دارد.

توضیح مطلب این است که داشتن دین، آیین و مذهب، مانند داشتن خانه، ماشین، و سایر وسایل زندگی نیست، تا انسان آن را به میل و سلیقه خود بسازد، بلکه پذیرش دین، فلسفه و علت خاص خودش را دارد. به دیگر سخن انسان برای اینکه بتواند در این دنیا زندگی کند به خانه و لباس و وسایل ضروری زندگی نیازمند است و هر نوع از آن وسایل را که بخواهد می‌تواند انتخاب کند. اما این‌که می‌خواهد دین داشته باشد علت و فلسفه آن چیزی نیست که در داشتن

^۱ بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۲۱۸ به بعد، حدیث ۱۸.

^۲ همان، حدیث ۲.

^۳ قصه‌های قرآن، قصه حضرت آدم.

خانه و سایر مایحتاج زندگی مطرح است، بلکه فلسفه و علت غایی آن برتر از این امور است. یعنی کسی که دینی را انتخاب می‌کند و به آن متدین می‌شود، برای این هدف است که باایمان به تعالیم و اصول اعتقادی آن و با عمل به دستورات آن نجات یافته و رستگار شود و از خرافات و اموری که هیچ پایه و اساس عقلی و عقلایی ندارد خود را رها کرده و تسلیم حق و واقعیات شود.

ثانیاً پذیرش و انتخاب دین باید بر طبق دلایل و براهین عقلی صورت بگیرد یعنی یک انسان عاقل و رشید بعد از این که در خانواده خود هر دینی را از کودکی و نوجوانی پذیرفته، باید بعد از رشد علمی و عقلی در مورد تعالیم و آموزه‌های آن تحقیق نموده و با علم و یقین حقانیت یا بطلان آن‌ها را به دست آورد و از صورت کورکورانه و تقلیدوار خود را بیرون آورده و به دینی که به حقانیت آن علم و یقین پیدا می‌کند، ایمان بیاورد.

ثالثاً یک انسان عاقل و عالم این توانایی را دارد که از مقایسه آموزه‌های ادیان مختلف، به دینی دسترسی پیدا کند که دارای برنامه‌های زندگی در ابعاد مختلف بوده و از امور معنوی معقول در جهت جلب سعادت اخروی سخن گفته و در این امور کامل‌تر و بدون عیب و نقص از سایر ادیان باشد و بعد از این، تشخیص عقل انسانی خود به خود او را وادار به تسلیم و پذیرش این دین خواهد نمود مگر این که از حکم عقل تمرد نموده و تسلیم هوا و هوس نفسانی خود باشد.

حالا بعد از این مقدمه سؤال می‌شود که شما که در خانواده مسلمان به دنیا آمده‌اید و در این خانواده بزرگ شده‌اید و از بدو تکلیف مسلمان بوده‌اید، بعد از رشد عقلی و علمی تا چه اندازه‌ای درباره اسلام و تعالیم آن تحقیق نموده و نسبت به آموزه‌های معنوی و غیر معنوی آن اطلاعات به دست آورده‌اید؟ اگر واقعاً از باب به دست آوردن راه حق و اجتناب از راه باطل و غیر معقول در ابعاد مختلف، درباره آموزه‌ها و تعالیم اسلامی تحقیق نموده‌اید چه چیزی باعث شده که شما را از دین اسلام روگردان کرده و به دین زرتشت علاقه‌مند نموده است.

و از طرف دیگر چه چیزی در دین زرتشت از روی تحقیق علمی و حق گرایانه شما را به خود جذب نموده که برای آن دین اسلام را ترک گفته و وارد این دین می‌شوید.

به عبارت کلی‌تر چه عیب و نقصی را در اسلام دیده‌اید که آن را رها می‌کنید و از آن طرف چه مزیت و کمال را در دین زرتشت یافته‌اید که به آن گرایش پیدا کرده‌اید؟

اگر در مورد هیچ طرف، مطالعه و تحقیقی نداشته و اطلاع کافی از آموزه‌ها و تعالیم اسلام و زرتشت ندارید، روی آوری شما به دین زرتشت هیچ‌گونه اساس عقلی، علمی و عقلایی ندارد و انسان عاقل برخلاف این امور قدم بر نمی‌دارد.

اگر گفته شود دین زرتشت در قرن‌های گذشته دین فارسی‌زبان‌ها و ایرانی‌ها بوده است، این سخن برای گرایش به دین زرتشت کافی نیست؛ زیرا در مسئله حقانیت یا بطلان دین، مسئله زبان و قوم و نژاد کمترین نقشی ندارد دین یا حق است و یا باطل حالا می‌خواهد در هر منطقه جغرافیایی باشد و از میان هر قوم و زبانی برخاسته باشد. و لذا امروز

غیر عرب که شامل اقوام مختلف می‌شود بیشتر از عرب‌اند که به دین اسلام که پیامبر و امامان آن از منطقه عرب‌زبان برای هدایت بشر برانگیخته شده‌اند، ایمان دارند و برای آن فداکاری و خدمت بسیار نموده‌اند.

بنابراین فارسی‌زبان و سایر غیر عرب‌ها نمی‌توانند با این بهانه که چون پیامبر دین اسلام، عرب بوده و یا کتاب آن به زبان عربی است، از اسلام روی‌گردان شده و هرکدام به جستجوی دینی باشد که از نژاد یا زبان خودشان برخاسته باشد. به هر حال هیچ‌کسی مجبور نیست که متدین به دین اسلام با غیر اسلام باشد، انسان اختیار خودش را دارد به شرطی که باعث انحراف در عقاید دیگران نشده و دیگران را به سوی دینی که پایه استوار عقلی و عقلایی دعوت نکند؛ زیرا این کار از حد اختیار در انتخاب دین از جمله دین زرتشت بیرون رفته و در میان مسلمانان فتنه‌انگیزی به شمار می‌آید. در آخر پیشنهاد می‌شود پیش از انتخاب دین زرتشت بهتر است درباره دین زرتشت تحقیق انجام گیرد و برتری آن بر دین اسلام در تمام عرصه‌های اعتقادی، عملی و اخلاقی ثابت گردد.

در اینجا به عقاید و احکام عملی آیین زرتشت اشاره می‌کنیم و کسانی که مایل هستند دین زرتشت را بپذیرند باید عقلانیت آن‌ها به اثبات رسانده و سپس ملتزم به این عقاید و احکام شوند:

عقاید مهم دین زرتشت:

۱. ثنویت یا دو خدایی: یکی از عقاید آیین زردشت دو خدایی است. در سراسر گات‌ها اهورامزدا یگانه آفریدگار جهان مینوی و مادی است و سرچشمه همه نیکی‌ها و خوبی‌ها است در مقابل آن آفریدگار و یا فاعل شری وجود دارد به نام انگره مینو یا خرد خبیث که بعدها به مرور ایام اهریمن گردید و زشتی‌های جهانی از سوی اوست. ^۱ در نتیجه دو عنصر اهورامزدا و اهریمن، در این آیین نمایان شد که هرکدام به نوعی دعوی خالقیت داشتند.

۲. تقدیس آتش: از دیگر عقاید این آیین تقدیس آتش است. در ایران قبل از اسلام آتشکده‌های فراوانی وجود داشت که آثار برخی از آنان تاکنون نیز باقی مانده است. هرچند زرتشتیان وجوهی را برای تقدیس آتش ذکر می‌کنند ولی دلیلی عقلی و فلسفی برای این تقدیس وجود ندارد و این افراط غیرعقلانی در تقدیس آتش باعث شده که عده‌ای آنان را آتش‌پرست بنامند. ^۲

۳. ازدواج با محارم: یکی از بدعت‌های بسیار معروفی که در ایران باستان رواج داشت و موبدان آن را به اصل دین زردشت نسبت می‌دادند، خویدوده یا ازدواج با محارم بود. تقریباً همه متون مفصل پهلوی که ناظر به احکام دینی دوره ساسانی هستند، خویدوده را تحسین کرده و از ثواب زیاد آن و اینکه کمر اهریمن را می‌شکند، سخن گفته‌اند. در کتاب دینکرد، به تفصیل علل دینی، عقلی و طبیعی آن توضیح داده می‌شود. در اوستا به این نوع ازدواج اشاره شده است. ^۳ در

^۱ پور داود، ابراهیم، اوستا، ص ۱۷، تهران، دنیای کتاب، چ ۱، ۱۳۸۲ ش.

^۲ مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ج ۱۴، ص ۲۱۹، (خدمات متقابل اسلام و ایران)، انتشارات صدرا، چ ۳، ۱۴۱۹ ق.

^۳ ویسپرد، کرده ۳ بند ۳؛ یسنا ۱۲ بند ۹.

دورهٔ هخامنشیان، کمبوجیه یکی از پادشاهان متهم به این بدعت‌گذاری است. در کتیبه‌های مربوط به دوره‌های اشکانی و ساسانی، برخی شاهان اشاره می‌کنند که ملکه آن‌ها خواهر آن‌ها نیز هست.^۱ اردشیر، مؤسس سلسله ساسانی با دخترش دینک خویدوده می‌کند و دخترش، همسر و شهبانوی او می‌شود. شاپور پسر اردشیر نیز با دختر ارشدش آذرناهد ازدواج می‌کند.^۲ کردیر، روحانی بزرگ ساسانی در کتیبه‌ای که بر کعبهٔ زردشت دارد، در جملهٔ ۴۵ می‌نویسد: «بسیار ازدواج‌ها میان محرمان برقرار نمودم».^۳

احکام و اعمال خرافی

در کتاب اوستا که کتاب دینی زرتشتیان به شمار می‌آید احکامی بیان شده که نه تنها غیرعقلانی است بلکه گاهی انجام دادن آن‌ها محال است و امکان وقوعی ندارد که به آن‌ها اشاره می‌شود:

۱. درباره زنی که بچه مرده به دنیا بیاورد چنین حکم داده شده که آن زن باید به نقطه‌ای دوردست برده شده و دور از آب و آتش نگهداری شود و تنها بعد از خوردن چندین جام «گُمیز» (پیشاب گاو نر) آمیخته با خاکستر می‌تواند شیر بنوشد ولی باز حق نوشیدن آب را تا چندین روز ندارد.^۴

۲. در وندیداد آمده است اگر کسی سگ آبی را بکشد باید «ده هزار تازیانه با اسپهه - اشتر» (تازیانه تسمه‌ای که برای راندن اسب به کار برده می‌شود) ده هزار تازیانه با سرو شوچرن (شلاق) بدو بزنند و باید آشوتانه و پرهیزگاران ده هزار بسته هیزم سخت و خشک و پاک را چون تاوانی به روان سگ آبی به آتش اهورامزدا بیاورد... البته حکم به اینجا ختم نمی‌شود بلکه باید ده هزار مار، ده هزار سنگ‌پشت، ده هزار قورباغه، ده هزار مورچه، ده هزار کرم خاکی، ده هزار مگس و... را بکشد و خانه و زمینی را به روان سگ آبی داده هیچ‌ده اسطبل ویران شده را بازسازی و هیچ‌ده سگ را از ناپاکی‌ها پاک کرده، هیچ‌ده مرد را طعام دهد و ... تا گناه او بخشیده شود.

۳. یکی دیگر از احکام ظالمانه و خرافی در آیین زردشتی مربوط به زن دشتان است؛ یعنی زنی که دوران عادت ماهانه را می‌گذراند. در طول دوران دشتان، زن موجودی آلوده به شمار می‌آمد که حتی نگاه او باعث آلودگی دیگران می‌شد. در وندیداد، فرگرد ۱۶، وظائف زن دشتان و جدا کردن وی در مدت قاعدگی از اعضای خانواده و

^۱ کریستین سن، آرتور، ایران در زمان ساسانیان، ص ۲۳۴، ترجمه رشید یاسمی، تهران، نشر صدای معاصر، ۱۳۷۸ ش.

^۲ لوکونین، ولادیمیر گریگوریویچ، تمدن ایران ساسانی، ص ۴۸ و ۱۰۸، ترجمه عنایت الله رضا، نشر علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴ ش.

^۳ هاشم رضی، وندیداد، ص ۳۳، تهران، بهجت، ۱۳۸۵ ش.

^۴ ر.ک: دستخواه، جلیل، اوستا، ج ۲، ص ۷۱۵ و ۷۱۶، فرگرد پنجم ص ۴۶ و ۵۷، انتشارات مروارید، چ ۱، ۱۳۷۰ ش.

^۵ اوستا، ج ۲، ص ۸۲۲، وندیداد، فرگرد چهارم.

شست‌وشوهای آیینی او با ادرار گاو توضیح داده شده است. در ایران باستان اعتقاد بر آن بود که حمله اهریمن باعث شده است که زنان عادت ماهیانه داشته باشند و از این رو جدا از خانواده نگاه داشته می‌شدند.^۱

۴. از آنجاکه در آیین زردشت زن جزو اموال مرد محسوب می‌شد، گاهی مرد می‌توانست زن خود را به مردی دیگر عاریه دهد.^۲

۵. در آیین زردشت، مجازات کسانی که بی‌زن و فرزند و خانه و خواسته هستند این است که بدنشان با کاردهای آهنین بریده شود.^۳ در تفسیر این فراز گفته‌اند منظور آن است که بندگان اعضای بدن چنین افرادی را از مفاصل، به تدریج بریده و قطع می‌کردند و این قساوت در حالی انجام می‌شد که فرد محکوم زنده بود و خود شاهد و ناظر بود که چگونه اعضایش را بندگان از استخوان جدا می‌کنند.^۴

۶. در وندیداد، تعداد زیادی ضربات شلاق برای گناهان مختلف در نظر گرفته شده است؛ مثلاً کسی که به زمینی که لاشهٔ سگ در آن است آب جاری سازد باید دویست ضربه شلاق بخورد، با شلاقی که مخصوص اسب است و دویست ضربه شلاق دیگر هم دارد که می‌تواند به جای آن جریمه بپردازد. یا کسی که سگ‌مرده‌ای را روی زمین رها بکند و چربی بدن آن سگ روی زمین تراوش کند، باید دو هزار ضربه شلاق به عامل این کار زده شود.^۵

۷. از دیگر احکام عجیب وندیداد یکی این است که کسی که به علتی مانند انداختن جسد در آب، محکوم به مرگ (مرگ ارزانی) می‌شد، پوستش را زنده‌زنده می‌کنند یا اعضای بدنش را تکه‌تکه می‌بریدند یا استخوان‌هایش را خرد می‌کردند.^۶

۸. در ایران باستان همانند مسیحیت قرون وسطی، افراد ثروتمند می‌توانستند جرائم خود را بخرند و شلاق را به جریمهٔ نقدی تبدیل نمایند. موبدان با تبدیل حدود شرعی و ضربات شلاق به پول نقد، سودهای کلانی برای خود و آتشکده‌ها فراهم آورده بودند. بسیاری از محققین دلیل وجود ثروت فراوان در آتشکده‌ها را که هرچند وقت به یک‌باره توسط فاتحان به غارت می‌رفت، همین نوع از انباشت ثروت می‌دانند.^۷ در هیچ منبعی ذکر نشده که جامعهٔ موبدان از این

۱. عفیفی، رحیم، اساتیر و فرهنگ ایرانی در نوشته‌های پهلوی، ص ۵۱۲، توس، ۱۳۸۳ ش.

۲. بارتلمه، کریستیان، زن در حقوق ساسانی، ص ۵۶-۵۷، ترجمهٔ ناصر صاحب الزمانی، تهران، نشر بنگاه مطبوعاتی عطائی، ۱۳۳۷ ش.

۳. فرگرد، بند ۴، بند ۵۰.

۴. رضی، وندیداد، ص ۳۰۴.

۵. وندیداد، فرگرد ۶، بند ۲۴.

۶. رضی، وندیداد، جلد ۱، ص ۳۷۶.

۷. همان، ۳۷۳.

این ثروت‌ها جهت استفاده در امور عام‌المنفعه استفاده کرده باشند. پس این ثروت‌ها را فقط در راه بسط و گسترش حیطة اجرای شرایع و تقویت مقام و منزلت دینی خویش مورد استفاده قرار می‌دادند.^۱

۹. از دیگر احکام عجیب و ندیداد، گذاشتن مردگان در دخمه و بالای کوه‌ها است تا وحوش آن‌ها را بخورند. در وندیداد آمده است که زردشت از اهورامزدا پرسید اجساد را کجا ببریم و بنهیم؟ اهورامزدا می‌گوید به بلندترین و فرازترین جاها [مانند سر کوه‌ها]، که آنجا سگ‌های لاشه خوار یا پرندگان لاشه خوار بتوانند بخورند.^۲

۱۰. از دیگر احکام عجیب و ندیداد، احترام افراطی به عناصر اربعه است. به طوری که برخی مورخان، مانند مسعودی اشاره می‌کنند که مجوسان گرمابه ندارند. زیرا آب را محترم می‌شمارند، با گومیز (ادرار گاو)، و یا آب آمیخته به ادرار گاو و آب گیاهان، یا شراب رقیق و نوعی روغن خود را می‌شویند و یا ازاله نجاست می‌کنند.^۳

بویس گزارش می‌کند موبدان زردشتی یکی از شاهان ساسانی را به آن سبب از سلطنت خلع کردند که وی به ساختن گرمابه اقدام کرده بود؛ زیرا « آنان [موبدان زردشتی] به پاک نگاه داشتن آب بیشتر دل‌بستگی داشتند تا شستن اندام خویش».^۴

۱۱. گومیز یا ادرار گاو در مراسم تطهیر و شست‌وشو و غسل مزدا پرستان دارای اهمیت ویژه‌ای است و این نه به جهت مسائل میکروب‌زدایی و مانند آن است؛ بلکه به جهت خاصیت ضد دیو این ماده است. این ماده در مراسم برش‌نوم یا انواع غسل‌ها و تطهیر افراد کاربرد دارد.^۵

۱۲. از نظر وندیداد، سگ و پرندگان و خارپشت از جانوران مزدا آفریده و نیک هستند، اما بسیاری از جانوران، مانند شیر، پلنگ، مور دانه‌کش و همه حشرات و خزندگان مودی آفریده اهریمن بوده و باید در تعداد هزار هزار کشته شوند. هر موبدی با خود ابزاری داشته که پیوسته جانوران مودی را با شدت و وسواس زیادی می‌کشت.^۶

۱۴. یکی از وظایف عمده موبدان و پیشوایان دینی در کیش زردشت، کشتن خرفستران یعنی جانوران اهریمن آفریده، مانند مورچه، وزغ، مار، حتی زنبور بوده است.^۷ در کتاب شایست ناشایست، مطالبی درباره احکام کشتن خرفستران نقل شده و برای آن ثوابی عظیم قائل شده‌اند: « [خرفستران] خاصه این پنج چیز است: یکی وزغ که در آب باشد، دوم مار و کزدم، سوم مگس که می‌پرد، چهارم مورچه. پنجم موش».^۸

^۱. کرساسب چوکسی، جمشید، ستیز و سازش، ص ۳۱، میرسعیدی، نادر، ققنوس، ج ۳، ۱۳۸۶ ش.

^۲. فرگرد ۶، بندهای ۴۴ و ۴۵.

^۳. رضی وندیداد، ج ۱، ص ۳۷۸.

^۴. بویس، مری، چکیده تاریخ کیش زرتشت، ج ۱، ص ۴۰۶، صنعتی زاده، همایون، صفی‌علیشاه، ۱۳۷۷ ش.

^۵. رضی، وندیداد، ج ۱، ص ۳۵۵.

^۶. همان، ص ۱۲۲.

^۷. همان، ص ۴۱۲.

^۸. شایست ناشایست، بخش ۸، بند ۹، به نقل از رضی، وندیداد، ج ۱، ص ۴۱۴.

۶) ما که خودمان دین داشتیم چرا از دین عربها پیروی کنیم؟

اینکه ایرانی‌ها و فارس‌ها زمانی پیرو دین زرتشت بوده‌اند و باید تا آخر بر همین دین باقی بمانند، دلیلی معقولی برای آن وجود ندارد بلکه عقل انسان حکم می‌کند که از دینی باید پیروی شود که حق است و از جامعیت و کمال برخوردار بوده و باعث هدایت و مایه سعادت بشر است. زیرا دین سرنوشت ابدی انسان را می‌سازد و هر دینی نمی‌تواند مایه سعادت و نجات ابدی انسان باشد بلکه آن دینی دارای این خصیصه است که از طرف خداوند متعال پیروی آن بر مردم لازم گردانیده شده باشد. در عصر حاضر آن دین جز دین اسلام نیست. که دلایل آن در جای خود بیان شده است. بنابراین دین حق، عرب و غیر عرب و نیز آسیایی و اروپایی و امثال این‌ها نمی‌شناسد و انسان به حکم عقل موظف است که از دین حق پیروی کند حالا این دین حق در هر کجا و با هر زبانی می‌خواهد باشد.

بر فرض اگر ما بپذیریم که دین زرتشت دین آسمانی بوده است، در عصر حاضر این دین قابل پیروی نیست؛ زیرا اولاً آموزه‌ها و دستورات عملی آن عقل ستیز بوده و بسیاری از احکام این دین قابل اعمال نیست که از اول چنین بوده و یا ممکن است در معرض تحریف قرار گرفته باشند همان‌گونه که دین‌های حضرت موسی و حضرت عیسی (علیهما السلام) تحریف شدند. ثانیاً با آمدن دین اسلام که از هر جهت جامع و کامل و عاری از عقل ستیزی و خرافه‌گرایی است، به حکم عقل جایی برای پیروی از دین زرتشت و هر دینی دیگری نمی‌ماند. افزون بر این‌ها بر طبق سنت خداوند با آمدن دین بعدی، دین قبلی از رسمیت می‌افتد چنانکه دین حضرت موسی و حضرت مسیح (علیهما السلام) بعد از آمدن دین پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله) از طرف خداوند منسوخ شده و قابلیت پیروی ندارند. همچنین توجه به این مطلب ضروری است که با هیچ دلیلی نمی‌توانیم ثابت کنیم که حتی در گذشته به دستور خداوند پیامبر فارسی‌زبان‌ها زرتشت بوده است و دین او از سوی خداوند نازل شده است. آنچه در قرآن آمده است دین مجوس است نه دین زرتشت.

افزون بر این‌ها زرتشت اصلاً ایرانی و فارسی‌زبان نبوده است. پروفیسور بویس می‌گوید زرتشت پیش از مهاجرت اقوام هندو ایرانی به ایران، در شمال قزاقستان کنونی و در جامعه‌ای روستایی و بسیار ابتدایی به دنیا آمده است.^۱ بدیهی است که این پیامبر، ایرانی نبوده است؛ بنابراین آموزه‌های پیامبری که در چنین جامعه ساده روستایی و در سرزمین دور از ایران آموزش می‌داده نمی‌توانسته پاسخ‌گوی نیازهای جوامع پیچیده بعدی باشد و از این رو، به مرور زمان بر تعالیم او افزوده شد.

ثانیاً هیچ آثاری قابل توجهی از کتاب و دستورات زرتشت در دست نیست تا بر طبق آن عمل شده و از زرتشت پیروی شود؛ زیرا کتاب اوستا که امروزه در دست ما است دارای پنج بخش است که عبارت‌اند از یسناها، یشت‌ها، ویسپرد، خرده اوستا و وندیداد. یسناها شامل هفده سرود قدیمی به نام گاتاها یا گاهان است که منسوب به خود

^۱ بویس، مری، زردشتیان، باورها و آداب دینی آنها، ص ۱۷. ترجمه: عسکر بهرامی، انتشارات ققنوس، چ ۳، ۱۳۸۲ش

زرتشت است. به سخن دیگر، از میان این پنج بخش فقط هفده سرود را سروده خود زرتشت دانسته‌اند، که برخی محققان، آن مقدار را نیز از خود زرتشت نمی‌دانند.^۱ به‌طور مثال، موله اعتقاد داشت گاتاها اثر مؤلفین گمنامی بوده که از اسم زرتشت (خواه وجود تاریخی داشته و یا نداشته باشد) به‌عنوان انسانی «پیش نمونه» استفاده کرده‌اند.^۲ به‌هرحال یسناها یا گاتاها که منسوب به زرتشت است در کتاب اوستا، تنها بخشی کوچکی را تشکیل می‌دهد و برفرض اینکه زرتشت پیامبر بوده و این بخش از کتاب اوستا آسمانی باشد، نمی‌تواند نیازهای مادی و معنوی بشر را پاسخ دهد.

ثالثاً در آموزه‌های زرتشت به آمدن سوشیانت بعد از او بشارت داده‌شده که مردم باید از او پیروی کنند. سوشیانت از نظر صرفی اسم فاعل مضارع است و وقتی به‌عنوان اسم (یا لقب) به کار می‌رود به معنای «آن‌کسی که سود خواهد رساند» است.^۳ به‌عبارت‌دیگر، سوشیانت‌ها در گاتاها سودرسانانی هستند که مقرر بود سود و منفعتشان در آینده به مردم برسد. محققان گاتا شناس معتقدند زردشت در گاتاها خودش را جزو سوشیانت‌ها و نیز نخستین آن‌ها می‌داند. همچنین از سوشیانت‌هایی یاد می‌کند که در آینده خواهند آمد و همانند خود زردشت، دعوی دین و نبوت خواهند داشت. پس، زرتشت پیروان خود را به پیامبران پس از خود دعوت کرده است.

در یسنای ۱۱-۴۵ و ۲-۵۳ اصطلاحی با عنوان «دین سوشیانت» آمده است. بااینکه معنای کلی این یسناها به نظر محققان مبهم است اما اکثریت پژوهشگران می‌پندارند که منظور از دین سوشیانت در این یسنه‌ها، دینی است شبیه آنچه خود زردشت آن را معرفی می‌کرد. به سخن دیگر، سوشیانت هرکسی می‌تواند باشد که دین و شریعتی یکتاپرستانه و قائل به زندگی پس از مرگ - یعنی شبیه دین زرتشت، معرفی کند و از نظر زمانی نیز پس از زرتشت خواهد آمد. محققانی به نام لومل که یکی از بزرگ‌ترین مترجمان و شارحان گاتاها بود می‌گفت زردشت در این عبارات، اشاره به پیامبر (یا پیامبران) بزرگ‌تری می‌نماید که انتظار دارد پس از او ظهور کنند تا تلاش‌های او را که ناتمام مانده بود به ثمر برسانند.^۴ مری بویس، استاد معروف مطالعات ایرانی که کتاب‌های او در حال حاضر معتبرترین منابع مطالعات زردشتی است، این تفسیر لومل را تأیید می‌کند. او می‌گوید تفسیر سوشیانت به پیامبر یا پیامبران بعدی، تفسیر درستی است؛ زیرا با سنت و تاریخ آیین زردشت سازگار است. زرتشتیان در طول تاریخ خود، در آرزوی پیدا شدن مسیح موعود بوده‌اند. پس، بنا بر تفسیر لومل، زرتشت در گاتاها به ظهور پیامبران دیگری به‌غیر از خودش تصریح کرده است.

^۱ رک: هاشم رضی، زرتشت و تعالیم او، ۱۳۶۰ فصول اول تا سوم.

^۲ مری بویس، تاریخ کیش زرتشت، ج ۱، ص ۲۶۶. ترجمه: همایون صنعتی زاده، توس، ۱۳۷۴ ش.

^۳ مری بویس، تاریخ کیش زرتشت، ج ۱، ص ۳۲۵.

^۴ همان، ج ۱، ص ۳۲۶.

مری بویس بر همین نکته تأکید دارد و بر اساس همین مبنا، یسنای ۳-۴ را چنین ترجمه می‌کند: «کسی که خواهد آمد، بهتر از مردی نیک است. کسی که هم برای هستی دنیوی و هم برای هستی مینوی، صراط مستقیم را خواهد آموخت.»^۱

این آموزه‌های زرتشتی خودش مردم را دعوت به ادیانی می‌کند که بعد از او می‌آید و هرگز در آموزه‌های زردشت گفته نشده که دین زردشت برای فارسیان و یا اقوام غیر عرب است و باید این قوم تا روز قیامت از آن پیروی کنند.

۷) چرا خدا من رو بدنیا آورده؟ من نمیخواستم به دنیا بیام؟

هدف از آفرینش انسان رسیدن به تکامل است.^۲ بدین جهت او موجود مختار و با اراده آفریده شده است؛ رفتارش غالباً بر اساس خواسته‌های درونی اوست و در قلمرو زندگی و اجتماعی خود هر آن چه را که دوست داشته باشد می‌تواند انجام بدهد ولی نکته‌ای را که نباید فراموش کرد، این است که دامنه مشروعیت خواسته‌های انسان به آن گستردگی نیست که هیچ قید و بندی نداشته باشد، اگر می‌گوییم او اراده و اختیار دارد به این معنا است که نیروی انجام کاری را دارد و آن را از روی گزینش به انجام می‌رساند؛ اما با توجه به دستورات شرع مقدس، در دو حوزه زندگی فردی و اجتماعی یک سری بایدها و نبایدها را؛ باید رعایت نماید. قلمرو خواست او تا آن جا محترم است که در بعد اجتماعی تعارض با مصالح عمومی و آزادی دیگر انسانها نداشته باشد و هم چنین در زندگی فردی کارهایش مثلاً اضرار به خود نباشد، در صورت وجود مزاحمت برای دیگران و یا ضرر زدن به خود دیگر آن خواست انسان محترم نخواهد بود و با آن مبارزه می‌شود.

شما پرسشگر گرامی، خوب می‌دانید که اولاً انسان پیش از به دنیا آمدنش موجودی نیست تا چیز دیگری را بخواهد یا نه، خواستن چیزی فرع بر اصل وجود خواهان است، اگر کسی اصلاً وجود نداشته باشد خواستن برای او بی‌معنا خواهد بود.

ثانیاً ناخواسته‌های انسان نسبت به خواسته‌های او بسیار زیاد است و منحصر به مورد سؤال حضرتعالی نیست، به عنوان نمونه چند مورد یادآوری می‌شود:

۱. اصل خلقت و آفرینش، همان گونه که شما نیز در سؤال‌تان آورده‌اید، خواسته انسان در پیدایش خود عملی نیست، او چه بخواهد و چه نخواهد با فراهم شدن شرایط و عوامل دخیل در به وجود آمدن او، موجود خواهد شد،

^۱. همان.

^۲. مصباح یزدی، محمد تقی، معارف قرآن، ج ۴ و ۵، (راه شناسی)، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، اول، ۱۳۷۶.

علامه طباطبایی (ره) این مطلب را بسیار شفاف بیان فرموده است که خلاصه فرمایش ایشان این است: «انسان نسبت به اصل پیدایش خود هیچ اختیاری ندارد».^۱

۲. نظم طبیعی بدن، جریان مرتب خون، تپش خودکار قلب، اختلال نظم طبیعی بدن، با ورود میکروب و... هیچ کدام در اختیار انسان نیست و از دایره خواست او بیرون است.

۳. مختار بودن انسان و این که او موجودی است دارای انتخاب و گزینش امری است طبیعی و فطری که در سرشت انسان نهاده شده است؛ خارج از خواست انسان است. به بیان دیگر انسان اجباراً با اختیار است و اصلاً نمی‌تواند گزینش گر نباشد.

حال باید دید منظورتان از «نمی‌خواستیم به دنیا بیاییم» چیست؟ اگر مقصود این باشد که ناخواسته آمدن ما با تکلیف پذیری انسان ناسازگار است، موجودی که علیرغم خواسته خود به وجود آمده است و در محدوده اعمال و رفتار خود مجبور است، نباید به او بگوید که فلان کار را انجام بده یا ترکش کن، زیرا او هیچ اختیاری ندارد و خواسته او عملی نمی‌شود. قطعاً چنین ارزیابی ناقص است، زیرا مجبور بودن تکوینی انسان هیچ ارتباطی به مجبور بودن در قلمرو تشریح و علمکردها ندارد و آن دو کاملاً از دو سنخ‌اند، اگر انسان در اصل پیدایش مجبور است در مختار بودن هم مجبور است یعنی نوع آفرینش او به گونه‌ای است که در مقابل کاری دست و پا بسته تسلیم نیست، هر کاری را می‌خواهد انجام بدهد از روی انتخاب و اختیار اوست. او نسبت به این که چه کاری را انجام دهد و کدام کار را ترک نماید، کاملاً بر سر دو راهی خیر و شر هدایت و گمراهی قرار دارد: «أنا هدیناه السبیل اما شاکراً و اما کفوراً»؛ هیچ عاملی وجود ندارد که فقط یک راه را بر روی انسان بیند دو راه دیگر را باز گذارد.

و اگر مرادتان این باشد که ناخواسته‌های انسان با عدالت خداوند ناسازگار است، باز هم برداشت ناصواب است زیرا کارهای خداوند کاملاً بر اساس حکمت استوار است، که برای روشن شدن مباحث عدالت الهی می‌توانید به کتاب عدل الهی، مرحوم شهید مطهری مراجعه نمایید.

پس از آن جایی که رحمت، جود و فیض از صفات خالق هستی است لازمه وجود او بخشش کمالات و ایجاد عالم هستی است، بنابراین هیچ نقص و عیبی بر ذات مقدس او لازم نمی‌آید که انسان یا موجودات دیگر را بیافریند تا به کمال نهایی‌شان برسند، بلکه اگر موجودات را نیافریند نقص است. اما این که هر کس به چه اندازه از این رحمت و کمال الهی استفاده می‌کند بستگی به استعداد و قابلیت وجودی او دارد، خداوند مواد خام را در اختیار بشر قرار داده است، این که چه بسازد او کاملاً مختار است».^۲

^۱. علامه طباطبایی، محمد حسین، میزان، ج ۱۰، ص ۳۷۰، اسماعیلیان قم.

^۲. مصباح یزدی، محمد تقی، معارف قرآن، ج ۴ و ۵؛ ص ۹، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۷۶.

پس انسان و مخلوقات دیگر در اصل آفرینش خود و این که آیا به وجود بیاید یا نه؟ با فراهم شدن علت آفریده می شود و در محدوده عملکردهای خود کاملاً مختار و آزاد است.

اما این که چرا به دنیا بیاییم تا این همه سختی بکشیم؟

فلسفه و حکمت بلایا و گرفتاریها و سختی کشیدن آنها، در قرآن کریم و روایات اهل بیت - علیهم السلام - مفصل وارد شده است که اجمال آن چنین است:

با یک نگرش کلی می توان سختی ها و بلاها را به دو نوع تقسیم کرد، یکدسته از سختی ها است که منشأ آنها کردارهای ناپسند است، از آن جایی که دنیا دار عمل و عکس العمل است، یعنی انسان هر کاری را که انجام بدهد، ممکن است نتیجه آن را در همین دنیا ببیند، گرفتار یک سری بلاها و مصیبت ها می شود، فرمایش صریح قرآن کریم این مطلب را تأیید می کند.^۱

گروه دیگر از گرفتاری ها است که عامل پیدایش آنها اعمال زشت انسانها نیست، بلکه از باب امتحان الهی است، خداوند همان گونه که با نعمت ها، خوشیها، سلامتی ها و... انسانها را می آزماید با گرفتاریها، سختی کشیدن آنها، فقر و... نیز او را مورد آزمون خود قرار می دهد، تا اگر پیروزمندانه از این آزمون بیرون آمد به اول مدال افتخار و ارتقاء درجه عطا کند و اگر هم موفق نبود صف خوبان از بدان جدا می شود و هر کس به نتیجه اعمال خود می رسند.

پرسشگر محترم مگر زندگی نامه شخصیت های بزرگ را نخوانده ای که آنها چگونه در متن بلاها و گرفتاری ها و سختی ها رشد کرده اند. خداوند از یتیم عبدالله، محمد پیامبر مهر و رحمت می سازد و از یتیم سید مصطفی ابراهیم زمان خمینی تحویل جامعه می دهد و دهها نمونه دیگر که در تاریخ اسم های شان می درخشد.

هر که در این بزم مقرب تر است جام بلا بیشترش می دهند

این گرفتاری ها کوره ای است که طلای خالص را از مخلوط جدا می سازد. من و شما باید آن فرمایش بلند خدای سخن و امیر انسانیت را سرلوحه زندگی مان قرار دهیم که می فرماید: «آگاه باشید! درختان بیابانی چوب شان سخت تر و درختان کناره جویبار پوست شان نازکتر است. درختان بیابانی که با باران سیراب می شوند، آتش چوب شان شعله ورتر و پردوام تر است».^۲

پس هر انسانی در زندگی سختی می بیند و سختی ها نسبت به انسان های گنهکار گوشمالی است که چه بسا باعث تنبیه و بیداری از خواب غفلت می شود ولی نسبت به انسان های مؤمن امتحان و آزمون است و اگر از آن موفق بیرون شد ترفیع درجه دارد و استعدادهايش شکوفا می شود و آن چه که باعث شکست انسان می شود روح ناامیدی است.

^۱. ظهر الفساد فی البرّ و البحر بما کسبت ایدی الناس لیذیقهم بعض الذی عملوا لعلّهم یرجعون؛ روم، ۴۰.

^۲. نهج البلاغه، نامه ۴۵، بند ۱۶.

از مجموع آن چه گفته شد به خوبی فهمیده می شود که اصل وجود انسان بر اساس خواست او نیست، ولی این اجبار هیچ مشکلی به وجود نمی آورد و انسان در محدوده اعمال خویش مختار است و آن چیزهایی را که سختی می پنداریم یا سختی نیست و یا اگر هم سختی باشد انسان ساز است.

اسلام و مسلمانان

۸) چرا فقط مسلمانان هستند که یکدیگر را می‌کشند؟ آیا دلیل این جنگ و خونریزی‌های مسلمانان دین

نیست؟

پاسخ کوتاه

دین مقدس اسلام، دین صلح و صفاست؛ کارهای فرهنگی و تبلیغاتی، مقدم بر خشونت و جنگ است؛ در منطق این آئین نورانی، آسمانی و الهی، آخرین راه حل، حرکات نظامی و خشن می‌باشد؛ به قول حافظ بزرگ: آخرالدواء، الکی؛ یعنی داغ کردن زخم، آخرین راه است و نه اولین.

البته، پس از پیامبر(صلی الله علیه وآله)، با کنار گذاشتن جانشین بر حق آن حضرت، و حکمرانی افراد فاقد صلاحیت، جنگ‌ها و حوادثی در تاریخ اسلام، به وقوع پیوست و زمینه بسیاری از حرکت‌های خشن فراهم شد؛ با این وجود، درگیری‌های مسلمانان، در مقایسه با جنگ‌افروزی‌ها و جنایات غربی‌ها بسیار ناچیز می‌باشد.

نقد و بررسی

گذشته از اینکه اسلام حقیقی پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، به انحراف کشیده شد، نیز رفتار برخی مسلمانان و حاکمان را نباید پای اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله و سلم گذاشت؛ گرچه فضای مجازی بستری فراهم کرده تا دشمنان اسلام که از مناظره رودرروی فراری هستند، مطالبشان را یک طرفه ارائه، و به خورد افکار عمومی جامعه دهند، ولی پاسخ آن را هم برای کسی که به دنبال حقیقت باشد، در همین فضای مجازی می‌توان یافت. گذشته از کشتار جنایتکارانه همچون آتیلا و نرون در گذشته بسیار دور، **ویکی‌پدیا یا دانشنامه آزاد**، در گزارشی تحت عنوان «رده: جنگ‌های دولت‌ها و مردم اروپا»، به ۷۶ مورد جنگ در اروپا اشاره کرده است؛ وقوع دو جنگ بزرگ و هولناک جهانی در غرب را، با کشته شدن دهها میلیون انسان باید به آن افزود؛ به درستی گفته شده که اروپا با طول و عرض جغرافیایی محدود، جنگ‌خیزترین نقطه‌ی دنیا است؛ همچنین، در گزارشی دیگر تحت عنوان «رده: جنگ‌های ایالات متحده آمریکا»، با تاریخ بسیار کوتاه خود، به ۳۸ مورد جنگ اشاره کرده است.

پایگاه مرکز اسناد انقلاب اسلامی

نگاهی به صفحات تاریخ نشان می‌دهد که آمریکا، انگلیس و فرانسه همواره در عرصه مراودات بین‌المللی، مترصد دست‌یابی به اهداف زیاده‌خواهانه خویش بوده و در این مسیر از هیچ جنایتی فروگذار نکرده‌اند؛ سیاست ماکیاولیستی آمریکا و متحدان غربی‌اش نسبت به کشورهای جهان با شعار انسان‌دوستانه و دموکراتیک به انجام می‌رسد، اما در پوشش حقوق بشر، آزادی، امنیت انسانی و ... جنایاتی فجیع را در تاریخ کشورهای جهان ثبت کرده‌اند.

نوشتار حاضر تلاش دارد تا جنایت‌های مهم سه کشور آمریکا، انگلستان و فرانسه را در تاریخ جهان مرور کند و نشان دهد که این کشورها نسبت به ملت‌های آزاده و دولت‌های مستقل و در حال پیشرفت، چه ظلم‌هایی را روا داشته‌اند.

الف) مروری بر جنایت‌های آمریکا

برخی از مهم‌ترین جنایت‌های آمریکا در طول حیات سیاسی این کشور به شرح زیر است:

۱. کشتار و نسل‌کشی ۱۰۰ میلیون سرخ‌پوست آمریکایی

کشتار سرخ‌پوستان، جنایت پر دامنه و طولانی مدتی بود که به دنبال کشف قاره آمریکا توسط دریانوردان اسپانیایی در قرن شانزدهم آغاز شد؛ این کشتارها عمدتاً توسط کشورهای استعمارگر اروپایی خصوصاً اسپانیا، پرتغال، فرانسه و انگلستان به منظور سلطه بر مناطق مختلف قاره آمریکا و با هدف دستیابی به اموال و املاک سرخ‌پوستان صورت می‌گرفت؛ بعدها و به خصوص در نیمه دوم قرن نوزدهم، آمریکائیان با کوچ دادن اجباری و جنگ‌هایی که به دنبال آن صورت می‌گرفت، نقش پررنگی در کشتار سرخ‌پوستان آمریکای شمالی ایفا کردند.

جنگ‌های آمریکا با اولین حمله به سرخپوستان در شهر جیمزتاون در سال ۱۶۶۲ میلادی آغاز شد که به دنبال آن، جنگ با سرخپوستان آلوکین طی سال‌های ۱۶۳۵ و ۱۶۳۶ و جنگ سال‌های ۱۶۷۵ و ۱۶۷۶ که منجر به ویرانی نیمی از شهرهای ماساچوست شد را در پی داشت؛ دیگر جنگ‌ها و حملات آمریکا به سرخپوستان تا سال ۱۹۰۰ ادامه داشت؛ در مجموع، آمریکایی‌ها حدود ۱۰۰ میلیون سرخ‌پوست را به قتل رساندند.

۲. جنایت جنگی آمریکا در «درسدن»

با توجه به اینکه متفقین در جنگ جهانی دوم پیروز شده بودند، هیچ کدام از جنایات جنگی ایالات متحده، در جنگ جهانی توسط دادگاهی بررسی نشد؛ اما این به معنای آن نبود که این جنایت‌ها در تاریخ جهان ثبت نشود. نیروهای آمریکایی در آلمان به طور مستقیم یا غیر مستقیم باعث شدند، غذای کافی به اسرای جنگی آلمانی و همچنین غیر نظامیان حاضر در منطقه تحت تسلط خود، نرسد که این، باعث کشته شدن هزاران آلمانی بر اثر گرسنگی شد.

نیروهای آمریکایی، تمام آلمانی‌های عضو وافن اس‌اس را که در داخائو در سال ۱۹۴۵ به اسارت گرفته بودند، تیرباران کردند؛ نیروهای لشکر ۴۵ پیاده نیروی زمینی ارتش آمریکا، همچنین ۷۵ اسیر جنگی ایتالیایی را در منطقه بیسکاری قتل عام کردند.

در بمباران درسدن در جنگ جهانی دوم، بمبافکن‌های نیروی هوایی ارتش آمریکا و متحدانش ۳۹۰۰ تن بمب انفجاری قوی و بمب‌های آتش‌زا را طی ۴ یورش، در کمتر از ۱۵ ساعت، بر روی درسدن ریختند و ۳۴ کیلومتر مربع از شهر را کاملاً ویران کردند؛ در آتش‌سوزی بزرگی که در نتیجه بمباران رخ داد، بقایای شهر نیز نابود شد.

به ادعای ارتش آمریکا، درسدن یک مرکز مهم نظامی بود که ۱۱۰ کارخانه و ۵۰۰۰۰ شاغل در آن در حمایت از دولت نازی مشغول به فعالیت بودند؛ این در حالی بود که صرفاً زیرساخت‌های مخابراتی، پل‌ها و مناطق وسیع صنعتی خارج از شهر بمباران شدند و حملات بمباران مناطق، بدون هیچ فرقی بین نظامی بودن یا نبودن آنها و بی هیچ تناسبی

با اهداف نظامی بود.

در تعداد کشته شدگان حاصل از این بمباران، اختلاف نظر است و تعداد کشته‌ها از ۳۴۰۰۰ نفر تا تعداد بسیار بالایی ذکر شده است که اکثر قریب به اتفاق، غیر نظامی بودند.

بنابر گفته « ارهارد موندرا»، عضو کمیته باتزن (مؤسسه زندانیان سیاسی سابق در جمهوری دموکراتیک آلمان)، در روزنامه «دی‌ولت»: « براساس اظهارات سرهنگ دوم، دی ماتس افسر سابق ستاد مشترک ارتش آلمان در منطقه نظامی درسدن، ۳۵۰۰۰ نفر از قربانیان کاملاً شناسایی شدند، هویت ۵۰۰۰۰ نفر تا حدودی آشکار شد، اما در حدود ۱۶۸۰۰۰ نفر به هیچ وجه قابل شناسایی نبودند.»

۳. فاجعه هیروشیما و ناکازاکی

بمباران اتمی هیروشیما و ناکازاکی، دو عملیات اتمی بود که در زمان جنگ جهانی دوم، به دستور هری ترومن، رئیس‌جمهور وقت آمریکا، علیه امپراتوری ژاپن انجام شد؛ در این دو عملیات، دو بمب اتمی به فاصله ۳ روز بر روی شهرهای هیروشیما و ناکازاکی انداخته شد که باعث ویرانی و کشتار گسترده شهروندان این دو شهر گردید. انفجار اتمی در دو شهر هیروشیما و ناکازاکی را شاید بتوان یکی از بزرگ‌ترین جنایات های تاریخی آمریکا قلمداد کرد که به مرگ آنی ۲۲۰ هزار تن منجر شد و صدها هزار تن نیز طی سال‌های پس از آن، بر اثر تأثیرات آن فاجعه ضد بشری، دچار بیماری‌های حاد شدند.

۴. کشتار ۳ میلیون ویتنامی با مشارکت آمریکا

جنگ ویتنام نام مجموعه عملیات و درگیری‌های نظامی است که از سال ۱۹۵۵ تا ۱۹۷۵، بین نیروهای ویتنام شمالی و جبهه ملی آزادی‌بخش ویتنام جنوبی معروف به «ویت‌کنگ» از یک سو، و نیروهای ویتنام جنوبی و متحدانش به ویژه ایالات متحده آمریکا از سوی دیگر رخ داد.

جنگ آمریکا علیه ویتنام در زمان ریاست جمهوری لیندون جانسون آغاز شد و بر اساس آمار، در طی ۱۶ سال جنگ، حدود ۳ میلیون ویتنامی کشته شدند.

« کشتار می لای»، به مثابه یکی از جنایات‌های جنگی آمریکا، واقعه‌ای در روز ۱۶ مارس ۱۹۶۸ میلادی است که در جریان جنگ ویتنام بود و طی آن، ۳۴۷ تا ۵۰۴ شهروند غیرنظامی جمهوری ویتنام جنوبی، توسط سربازان واحد گردان سوم تجسسی ارتش آمریکا به قتل رسیدند؛ اکثر قربانیان، غیرنظامیان زن و کودک بودند؛ قبل از قتل، برخی از قربانیان، مورد شکنجه و قطع اندام نیز قرار گرفته بودند؛ برخی از اجساد نیز در جریان کشتار توسط سربازان، قطعه‌قطعه شده بودند؛ علاوه بر کشتار دهکده‌های می لای، جنایات‌هایی در می خه و سون می، در جریان جنگ ویتنام رخ داد که افراد زیادی در آن کشته شدند.

از جمله مهم‌ترین جنایات آمریکا در جنگ ویتنام، سم پاشی مناطق ویت‌کنگ‌ها با ماده شیمیایی بود؛ عنصر نارنجی

که توسط هواپیماهای آمریکایی بر این مناطق بارید، با ماده دی اکسین، سال‌های سال منجر به بیماری‌هایی چون سرطان و معلولیت ذهنی در این منطقه شده است.

امریکاییان سالانه ۵۰۰ هزار تن بمب به این سرزمین ریختند؛ جنگل‌ها را با ناپالم سوزاندند و انسان‌ها را زنده زنده بریان کردند.

از سال ۱۹۶۵ کشورهای هم‌مرز ویتنام، کامبوج و لائوس نیز به دلیل کمک سربازان این دو کشور به ویت‌کنگ‌ها، هدف حملات هوایی آمریکا قرار گرفتند؛ تجاوز به زنان، شکنجه دادن آنها و کشتن مردم عادی توسط نیروهای آمریکایی از ۱۹۶۷ به بعد شدت یافت و جنایت بزرگی در تاریخ جهان ثبت شد.

۵. کشتار مردم کره توسط آمریکا در سال ۱۹۵۰

جنگ کره، جنگی میان جمهوری کره (کره جنوبی) با پشتیبانی نیروهای سازمان ملل متحد به رهبری ایالات متحده و جمهوری دموکراتیک خلق کره (کره شمالی) با پشتیبانی چین و کمک نظامی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بود که در ۲۵ ژوئن ۱۹۵۰ با ورود نیروهای تحت فرمان حکومت کمونیستی کیم ایل سونگ به بخش جنوبی آغاز شد.

کشتار غیرنظامیان از جنایت‌های آمریکا در این جنگ بود که حدود ۳۰۰ شهروند کره‌ای توسط نیروهای ارتش آمریکا و بین ۲۶ تا ۲۹ ژوئیه ۱۹۵۰ در روستای نو گون ری کشته شدند؛ این کشتار توسط واحدهای لشکر یک مکانیزه آمریکا و در زیر پل آن روستا انجام شد؛ این واقعه را دومین واقعه تلخ بعد از کشتار می لای می دانند.

۶. جنایت آمریکا در افغانستان

جنگ آمریکا در افغانستان از ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۴، دوره‌ای از جنگ است که به بهانه حمله القاعده به نیویورک و واشنگتن در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ آغاز شد.

این جنگ، ده‌ها هزار تلفات مستقیم غیرنظامی برجا گذاشت؛ بیش از ۴۰۰۰ سرباز آیساف و پیمانکاران غیرنظامی، ۱۵۰۰۰ نیروهای امنیت ملی افغانستان و همچنین بیش از ۲۰ هزار غیرنظامی کشته شدند؛ در حال حاضر، آمار دقیقی از تعداد کل کشته شدگان این جنگ در دست نیست، اما طبق مطالعات «مارک هرولد» که در روزنامه گاردین منتشر شد، فقط در سه ماه اول جنگ، بیش از ۴۰۰۰ تن کشته شده؛ تنها در سال ۲۰۰۹، بمب‌های دست ساز و مین‌های کنارجاده‌ای، ۱۰۵۴ نفر قربانی گرفته؛ در عین حال، ده‌ها هزار غیرنظامی از زمان آغاز حملات هوایی آمریکا در سال ۲۰۰۱ تا زمان حاضر در افغانستان جان باخته‌اند.

ارتش آمریکا، ۷ اکتبر ۲۰۰۱، برای نخستین بار اهدافی را در ولایت‌های کابل، قندهار، ننگرهار، قندوز، جوزجان، لوگر، تخار، نیمروز، فراه و غزنی، با جنگنده‌های B-52 و موشک‌های کروز مورد حمله قرار دادند؛ در سه هفته اول این حملات، بیش از هزار نفر در این مناطق کشته شدند.

در ۱۷ اکتبر ۲۰۰۱، حداقل ۲۹ غیرنظامی در روستایی در نزدیکی قندهار در حمله یک جنگنده آمریکا کشته شدند؛

به گزارش روزنامه «گاردین»، کاروانی متشکل از ۱۲ خودروی حامل نمایندگان قبایل ولایت شرقی که به دعوت حکومت موقت کابل به منظور شرکت در مراسمی در حال حرکت به سوی پایتخت بودند، توسط هواپیمای AC-130 ارتش آمریکا هدف قرار گرفته و ۶۵ نفر کشته شدند؛ همچنین سازمان ملل متحد در ۲۱ دسامبر همان سال اعلام کرد که در ۲۹ دسامبر ۲۰۰۱، جنگنده‌های ارتش آمریکا یک روستا در نزدیکی شهر گردیز مرکز ولایت پکتیا را بمباران کرده‌اند؛ در این حمله، حداقل ۵۲ غیرنظامی افغان از جمله تعداد زیادی زن و کودک کشته شدند؛ سخنگوی پنتاگون در آن زمان مدعی شد که انبار مهمات طالبان در روستای مذکور منهدم شده است؛ شمار تلفات غیرنظامیان افغان در سال ۲۰۰۱-۲۰۰۲، از مرز تعداد قربانیان ۱۱ سپتامبر گذشت.

مارک هیرالد، تأکید می‌کند که ۳۸۰۰ افغان از ۷ اکتبر الی ۷ دسامبر ۲۰۰۱، توسط آمریکا به قتل رسیده‌اند؛ خبرگزاری آسوشیتدپرس، طی گزارشی در ۳ دسامبر ۲۰۰۱، تحت عنوان « بمب ایالات متحده، روستای زراعی را با خاک یکسان کرد »، از کشته شدن ۱۵۵ تا ۳۰۰ تن از ساکنان روستای « کامه ادو »، در ننگرهار خبر داد؛ روزنامه دیلی‌گراف نیز به تاریخ ۲۰ دسامبر ۲۰۰۱ در گزارشی تحت عنوان « غیرنظامیان، بهای بمب‌های منحرف شده آمریکا را می‌پردازند »، اعلام کرد، ده‌ها تن کشته شده‌اند؛ خبرگزاری پژواک و رسانه‌های بین‌المللی دیگر نیز در ۲۵ اکتبر ۲۰۰۶، از کشته شدن حدود ۹۰ غیرنظامی در روستای پنجوایی قندهار خبر دادند؛ نیروهای آمریکایی با بمباران این روستا فاجعه بزرگی آفریده، اما هرگز از این قتل‌عام‌ها عذرخواهی نکردند.

براساس گزارش دولت افغانستان، در ماه مه ۲۰۰۷، طی دو روز بمباران جنگنده‌های آمریکایی - در روستایی در نزدیکی هرات - دست‌کم ۴۲ نفر، از جمله تعدادی زن و کودک قتل‌عام شدند؛ در این بمباران، ۱۰۰ خانه ویران و حدود ۱۶۰۰ نفر بی‌خانمان شدند؛ در پی حمله هوایی روز ۲۲ اوت ۲۰۰۸، به روستای عزیزآباد در ولایت هرات، نیز ۹۰ غیرنظامی کشته شدند؛ مقامات امنیتی افغانستان، ۴ مه ۲۰۰۹ اعلام کردند: حملات هوایی ناتو به رهبری آمریکا در منطقه گرانی ولایت فراه، باعث کشته شدن ۱۴۵ غیرنظامی، از جمله ۹۲ کودک و ۲۲ زن شد؛ حملات هوایی آمریکا در ۲۳ ژوئیه ۲۰۱۰، به منطقه سنگین ولایت ننگرهار باعث کشته شدن بیش از ۵۲ زن و کودک بی‌گناه شد؛ بیش از ۴۰۰ نفر در خیابان‌های کابل به تظاهرات پرداخته و این حمله را محکوم کردند؛ هیئتی از کابل برای تحقیق به منطقه اعزام شدند؛ براساس بررسی‌های هیئت، تمامی کشته شدگان زنان و کودکان بودند؛ نیروی هوایی ایالات متحده آمریکا در ۳ اکتبر ۲۰۱۵، با جنگنده لاکهید AC-130U، بیمارستان قندوز در شمال افغانستان را هدف حمله قرار داد؛ در این حمله، دست‌کم ۴۲ غیرنظامی کشته و ۳۰ نفر مجروح شدند؛ سازمان پزشکان بدون مرز، پس از این فاجعه اعلام کرد: پیش‌تر، کلیه هشدارها راجع به موقعیت مکانی بیمارستان به نیروهای ائتلاف به رهبری آمریکا داده شده بود و این حمله عمدی صورت گرفته است؛ این سازمان، در ادامه، حمله به بیمارستان را نقض حقوق بین‌الملل عنوان، و تمامی کارمندان خود را از این شهر خارج کرد.

۷. همدستی با رژیم بعث عراق، در هشت سال جنگ تحمیلی علیه ایران

جنگ رژیم بعث عراق با ایران، طولانی‌ترین جنگ متعارف در قرن بیستم میلادی و دومین جنگ طولانی این قرن پس از جنگ ویتنام بود که نزدیک به هشت سال به طول انجامید؛ جنگ به صورت رسمی در ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ برابر ۲۲ سپتامبر ۱۹۸۰ آغاز شد؛ در این روز، درگیری‌های پراکنده مرزی دو کشور، با یورش هم‌زمان نیروی هوایی عراق به ده فرودگاه نظامی و غیرنظامی ایران و تهاجم نیروی زمینی این کشور در تمام مرزها، به یک جنگ تمام عیار تبدیل گردید؛ در طی این جنگ نابرابر که همه قدرت‌های جهانی، به خصوص آمریکا از صدام حمایت می‌کردند، ۱۶ هزار نفر در جریان بمباران مناطق مسکونی به شهادت رسیدند و بقیه در جبهه‌های نبرد؛ شهدای بسیجی ۸۵ هزار و ارتشی ۴۸ هزار نفر بودند؛ بیش از ۳۳ هزار دانش‌آموز و بیش از ۳۵۰۰ دانشجو هم طی این هشت سال، شربت شیرین شهادت نوشیدند؛ روحانیت نیز ۳۳۱۷ شهید داشتند؛ در این جنگ، ۸۸ مسیحی، ۱۸ کلیمی، ۹ زرتشتی و ۲ هزار تبعه غیرایرانی نیز با حضور در جبهه‌ها به شهادت رسیدند.

در پشت صحنه این جنایت‌های جنگی وحشیانه، آمریکا قرار داشت که تلاش داشت، از اهرم‌های منطقه‌ای برای مهار ایران و قدرت روزافزون انقلاب اسلامی، استفاده کند؛ تحریم اقتصادی آمریکا علیه ایران، عراق را بیش از گذشته با انگیزه‌تر کرد؛ ماهواره‌های آمریکا تصاویر نبرد و اطلاعات راهبردی نظامی را ساعت به ساعت به ایستگاه‌های آمریکا منعکس می‌کردند و ایستگاه‌های ردیابی، کلیه مکالمات نیروهای مسلح ایران را ثبت کرده و در اختیار ارتش صدام حسین می‌گذاشتند؛ تشکیل شورای همکاری خلیج فارس و ایجاد یک نیروی نظامی امنیتی در خلیج فارس با نظارت و رهبری آمریکا، در واقع حضور نظامی آمریکا در منطقه را مشروعیت بخشید، تا در صورت تضعیف عراق و برتری ایران، آمریکا مستقیماً کفه ترازو را به نفع عراق سنگین‌تر کند.

رژیم بعث عراق همچنین جنگ از راه دور (جنگ نفتکش‌ها، جنگ شهرها و حملات موشکی، علیه مراکز اقتصادی) را در رئوس اهداف نظامی خود قرار داد و آمریکا در رأس کشورهای حامی بود که امکانات نظامی وسیعی را در این زمینه در اختیار دولت بعثی عراق قرار دادند.

۸. جنایت آمریکا در عراق

جنگ عراق یک عملیات نظامی است که در ۲۰ مارس ۲۰۰۳ با حمله یک ائتلاف بین‌المللی به رهبری ایالات متحده آغاز شد؛ این جنگ با خروج آخرین تیپ رزمی آمریکایی در ۱۹ اوت ۲۰۱۰ به‌طور رسمی خاتمه یافت؛ هر چند بعد از آن هم حدود ۵۰ هزار نیروی آمریکایی عمدتاً به بهانه آموزش سربازان عراقی در این کشور باقی ماندند.

دو توجیه عمده برای آغاز این جنگ توسط جرج بوش رئیس‌جمهور وقت آمریکا مطرح شد که یکی از آن‌ها رابطه صدام حسین با القاعده و دیگری نابود کردن سلاح‌های کشتار جمعی عراق بنابر توافق‌نامه ۱۹۹۱ بود؛ **تجاوز به زنان و کودکان**، بهره‌گیری از سلاح شیمیایی، کشتار جوانان و مخالفان حمله نظامی آمریکا، تخریب نهادهای آموزشی و

بهداشتی، غارت اموال مردم، کشتار بی دلیل بی گناهان، آزار و اذیت کودکان، کشتار دسته جمعی اهالی روستاهای عراق، زنده به گور کردن مخالفان، به آتش کشیدن روستاهای مخالف حضور نظامی آمریکا در عراق و ... برخی از جنایات‌های آمریکا در کشور عراق است.

شمار نظامیان آمریکایی که در جنگ آمریکا در عراق کشته شدند، به ۴ هزار و ۷۹۵ نفر رسید و هزینه جنگ در عراق ۷۸۰ میلیارد دلار برآورد شده است.

براساس جنگ افروزی آمریکا، در عراق تا سال ۲۰۰۷ سوءتغذیه کودکان به ۲۸٪ رسید و گزارش‌ها حاکی از آن بود که حدود ۶۰ تا ۷۰٪ از کودکان عراقی دچار مشکلات روانی شده‌اند؛ بیشتر عراقی‌ها به آب آشامیدنی سالم دسترسی نداشتند؛ به نظر می‌رسید، شیوع وبا در شمال عراق به سبب کیفیت پایین آب بوده باشد؛ بیش از نیمی از پزشکان عراقی، بین سال‌های ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۶ این کشور را ترک کردند؛ گفته می‌شود که کاربرد اورانیوم ضعیف‌شده و فسفر سفید در سلاح‌های آمریکایی، باعث نارسایی‌های نوزادان و سرطان گسترده در فلوجه شده است.

بنابر آمارهای کمیساریای عالی سازمان ملل برای پناهندگان، ۴/۴ میلیون عراقی تا پایان ۲۰۱۵ آواره شده‌اند؛ در طول جنگ، جمعیت مسیحیان عراقی به شدت کاهش پیدا کرد؛ به طوری که از ۱/۵ میلیون نفر در ۲۰۰۳ به ۵۰۰ هزار نفر در ۲۰۱۵ رسید.

طبق آمار ویکی‌لیکس، پیرامون گزارش‌های روزانه طبقه‌بندی‌شده جنگ عراق، از ژانویه ۲۰۰۴ تا دسامبر ۲۰۰۹ نیز ۶۶۰۸۱ غیرنظامی کشته شدند؛ این در حالی است که براساس پژوهش مؤسسه نظرسنجی ORB که در تاریخ اوت ۲۰۰۷ منتشر شده است، ۱۰۳۳۰۰۰ مرگ خشونت‌بار ناشی از جنگ در کشور عراق اتفادق افتاده است.

ب) جنایات‌های انگلستان در طول تاریخ

۱. جنایت انگلیس در افغانستان

جنگ اول افغانستان و انگلیس (۱۸۳۹ - ۱۸۴۲)، در بخش جنوبی دره هلمند روی داد؛ این جنگ، یکی از اولین لشکرکشی‌های بزرگ قرن نوزدهم در جریان رقابت‌ها بر سر تصاحب قدرت و نفوذ در منطقه آسیای مرکزی بود که با عنوان بازی بزرگ امپراتوری بریتانیا شناخته می‌شود؛ در این جنگ، تعداد زیادی از مردم حوالی هلمند به قتل رسیدند و ترس و وحشت در افغانستان به وجود آمد؛ آبادانی و توسعه این کشور متوقف شد و قتل و غارت فزونی یافت و تعداد زیادی از غیرنظامیان، کشته شدند.

۲. اشغال هند و قحطی‌های کشنده

طی اشغال هند توسط نیروهای بریتانیا، بر اساس منابع مختلف تاریخی، در دهه ۱۷۷۰ میلادی، بیش از ۱۰ میلیون هندی تنها در ایالت بنگال این کشور، بر اثر قحطی، گرسنگی، بیماری، بدرفتاری و شکنجه، به دست نظامیان انگلیس و یا بر اثر فشار کار اجباری جان خود را از دست دادند؛ از سال ۱۹۴۲ نیز قحطی دیگری به دلیل تصمیم استعماری دولت

بریتانیا و شخص چرچیل در هندوستان، به وقوع پیوست که حدود ۵ میلیون هندی دیگر را به کام مرگ کشاند؛ طی سال‌های ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۴ بین ۳/۵ تا ۵ میلیون هندی بر اثر قحطی جان باختند؛ به دستور چرچیل در این سال‌ها، تمامی کشتی‌هایی که برای انتقال مواد غذایی به هند مورد استفاده قرار می‌گرفت، به انتقال تجهیزات و آذوقه برای نیروهای نظامی انگلستان در شمال آفریقا به کار گرفته شدند و بدین ترتیب قحطی بزرگی این بار نیز در ایالت بنگال هند، جان میلیون‌ها هندی را گرفت.

کشتار آمریت سر در پنجاب هندوستان، به تاریخ ۱۹۱۹، یکی دیگر از فجایع جنگی انگلیس است؛ در طی این کشتار، معترضین به شکل مسالمت‌آمیز در مکانی جمع شدند تا به حکومت‌داری امپراتوری بریتانیا و شرایط اقتصادی اعتراض کنند؛ نیروهای انگلیسی به‌جای شنیدن صدای معترضین، تمام خروجی‌ها را بستند و به روی همه آتش گشودند؛ در عرض ۱۰ دقیقه، حدود ۱۰۰۰ نفر کشته و همین میزان به‌شدت زخمی شدند؛ پارلمان انگلستان سرتیپ ریجینالد دایر - فرمانده نیروها که دستور شلیک را صادر کرده بود - را احضار کرد، ولی به وی مدال شجاعت داد و با پاداشی ۹۰۰ هزار دلاری، او را ناجی هندوستان نامید.

۳. جنگ بوئر در آفریقای جنوبی

انگلستان در طول جنگ‌های بوئر (۱۹۰۰ تا ۱۹۰۲) چندین هزار انسان بی‌گناه را فقط برای جلوگیری از خطرات احتمالی شورش داخلی، در اردوگاه‌های کار اجباری زندانی کرد؛ در عرض یک سال، ۱۰ درصد از مردم این کشور، در مرضی و گرسنگی مردند تا دولت بریتانیا به اهداف استعماری و اقتصادی خود در آفریقا برسد؛ سیاست‌های انگلیس برای کنترل مردم آفریقای جنوبی، حدود ۴۸ هزار کشته غیرنظامی، شامل زنان و کودکان برجای گذاشت؛ این آمار، جدای از ۳۰ هزار کشته‌شده جنگ بوئر است.

۴. نسل‌کشی ایرانیان در سال‌های ۱۹۱۷ تا ۱۹۱۹

در طول تاریخ، انگلیس جنایات متعددی را در کشور، مرتکب شده؛ یکی از آن‌ها، کشتار تقریباً ۴۰٪ از جمعیت ایران در طول سال‌های ۱۹۱۷ تا ۱۹۱۹ میلادی بوده است؛ به دیگر سخن، انگلیس تقریباً ۹ تا ۱۰ میلیون نفر از جمعیت کشور عزیز ما را در طول این سال‌ها قتل عام کرد.

به عبارت دیگر، در آن دوران، انگلیس نه تنها از پرداخت پول درآمدهای نفتی ایران امتناع می‌کرد، بلکه غلات ما را غارت کرده و نیز اجازه نمی‌داد تا غلات و مواد غذایی از کشورهای دیگر، نظیر آمریکا، هند و ... وارد شود؛ این امر باعث شده بود تا قیمت مواد خوراکی و غلات به شدت افزایش یابد و قحطی سراسر ایران را فرا بگیرد و در اثر گرسنگی و سوء تغذیه، بین ۹ تا ۱۰ میلیون نفر، طی دو سال جان خود را از دست بدهند.

براساس اسناد وزارت امور خارجه آمریکا، جمعیت ایران در سال ۱۹۱۴ میلادی ۲۰ میلیون نفر بوده؛ این جمعیت در ۵ سال بعد، یعنی در سال ۱۹۱۹ به ۱۱ میلیون نفر تقلیل یافته، و علت آن، سیاست نسل‌کشی انگلیس بوده است.

۵. بمباران شیمیایی عراق توسط انگلیس

بمباران شیمیایی عراق به دستور چرچیل، یکی از فجایع انسانی در طول تاریخ است؛ انگلیسی‌ها سلاح‌های شیمیایی خود را در عراق آزمایش نمودند که مقدمات اشغال این کشور، در سال ۲۰۰۳ را فراهم کرد. در سال ۱۹۱۹، سرهنگ آرتور هریس ملقب به هریس بمب افکن گفت: اعراب و کردها اکنون می‌فهمند که معنی واقعی بمباران چیست؛ زیرا ظرف ۴۵ دقیقه می‌توانیم روستاها و یک سوم ساکنان آن را نابود کنیم. در آن زمان، فرماندهی نیروی هوایی انگلیس در آسیای غربی، آزمایش سلاح شیمیایی، بر اعرابی که سرسختانه مقاومت می‌کردند، را تقاضا نمود؛ وینستون چرچیل، وزیر جنگ وقت، حمایت گسترده خود را از به‌کارگیری گازهای سمی بر ضد عشایر عراق اعلام کرد؛ استفاده از گازهای کشنده در سال ۱۹۲۰ نیز ادامه یافت؛ نیروی هوایی انگلیس بار دیگر در سال ۱۹۲۵ از این سلاح‌ها برای سرکوب اهالی سلیمانیه عراق استفاده نمود؛ انگلیسی‌ها پاسخ ناآرامی‌های داخل عراق را با حملات شیمیایی ارتش در جنوب، و بمباران جنگنده‌های نیروی هوایی سلطنتی بریتانیا در شمال و جنوب دادند؛ بمب‌گذاری، بمباران شبانه، بمب‌افکن‌های سنگین، بمب‌های تأخیری (که به خصوص جان کودکان را تهدید می‌کند)، همه و همه در طول حملات بر روستاهای کاه‌گلی و سنگی، توسط انگلیس در کشور عراق رخ داد. نیروی هوایی سلطنتی در آغاز، به منظور سرکوب شورش اعراب و کردها، و محافظت از ذخایر نفتی تازه اکتشاف‌شده و محافظت از شهرک‌نشینان یهودی در فلسطین و دور نگاه داشتن ترکیه، به عراق اعزام شد؛ چرچیل به خصوص بر استفاده از سلاح‌های شیمیایی مصر بود و می‌گفت: این سلاح‌ها باید علیه «اعراب سرکش»، به طور آزمایشی به کار روند؛ در این راستا حملات به روستاها آغاز شد. یکی دیگر از روش‌های انگلیسی‌ها در برخورد با عراقیان، به رگبار بستن اهالی قبایل در حال فرار از آلودگی شیمیایی بود؛ با این روش، چندین هزار عراقی دیگر نیز کشته شدند.

۶. قتل عام مردم آلمان توسط انگلیس در جنگ دوم جهانی

انگلستان و فرانسه در ۳ سپتامبر ۱۹۳۹ علیه آلمان رایش اعلان جنگ دادند؛ دو روز بعد از این واقعه، انگلستان بمباران شهرها و جمعیت غیرنظامی آلمان را آغاز کرد؛ در ۵ سپتامبر ۱۹۳۹، اولین حملات هوایی علیه شهرهای کوکس‌هاون و ویلهلم‌شاون انجام گرفت؛ در ۱۲ ژانویه ۱۹۴۰، شهر وسترنلند بمباران شد؛ در ۲۰ مارس، ۱۱۰ بمب انفجاری و آتش‌زا بر فراز شهرهای کیل و هرنوم رها شدند؛ در این حمله، یک بیمارستان به کلی تخریب گردید؛ در آوریل ۱۹۴۰، بمب‌افکن‌های ارتش بریتانیا حملاتی فزاینده علیه شهرهایی انجام دادند که دارای هیچ نوع تأسیسات و اهمیت نظامی نبودند؛ وینستون چرچیل در ۱۱ می ۱۹۴۰، و درست یک روز بعد از انتصاب به عنوان نخست‌وزیر و وزیر جنگ، تصمیم گرفت، دستوری مبنی بر انجام حملات هوایی وسیع علیه مردم غیرنظامی آلمان صادر کند؛ با این حال، وی مردم انگلستان را از اتخاذ این تصمیم مطلع نکرد؛ قربانیان بمباران درسدن، تلفات و نحوه کشته شدن قربانیان،

فجیع تر و فراتر از یک عملیات و بمباران ساده نظامی بود؛ هدف نیروهای متفقین، نابود کردن مردم آلمان به ترسناکترین شکل ممکن بود؛ وی در صبح روز بعد از بمباران، به هواپیماهای سبک دستور داد که بازماندگان بمباران‌ها را در ساحل رودخانه الب به رگبار ببندند.

۷. کشتار مردم ایرلند شمالی

در شمال ایرلند، شواهد معتبری در رابطه با تعداد موارد کشتار شهروندان غیرنظامی از سوی سربازان انگلیسی موجود است؛ بین سال‌های ۱۹۷۰ و ۲۰۰۰، پرسنل نظامی انگلیس، بیش از ۳۰۰ شهروند مرد، زن و کودک را به قتل رسانده‌اند؛ تمامی قربانیان، غیرمسلح بودند و هیچ یک خطر جانی برای سربازان انگلیسی به شمار نمی‌رفتند؛ در میان کشته‌شدگان، کشیشان کاتولیک، زنان مسن، کودکان و حتی دختران نوجوان به چشم می‌خورند؛ اسنادی از دولت انگلیس منتشر شده است که در سال ۱۹۷۲ به تمامی سربازان انگلیسی متهم به کشتار شهروندان غیرنظامی در شمال ایرلند بخشودگی تعلق گرفت.

۸. کشتار مردم یمن

شکنجه‌گاه‌های عدن در یمن طی سال‌های ۱۹۶۳-۱۹۶۶، یکی دیگر از جنایت‌های انگلستان است؛ در دهه ۱۹۶۰، یمنی‌ها برای در دست گرفتن بندرگاه یمن دست به کار شدند؛ انگلیسی‌ها بهترین راه سرکوب مخالفان را در ایجاد شکنجه‌گاه‌های مخوف دیدند؛ نگاه‌داری مخالفان در سلول‌های یخچالی با تن کاملاً برهنه موجب شد، بسیاری از آن‌ها ذات‌الریه بگیرند و از بین بروند؛ سوزاندن بدن‌ها با سیگار، نشاندن زندانیان برهنه روی نیزه و تجاوز جنسی از دیگر شکنجه‌های این مراکز بود.

ج) جنایت‌های فرانسه

۱. جنگ الجزایر

در ۱۸ مه ۱۸۳۰، فرانسه به بهانه آن که فرمانروای الجزایر، سه سال پیش از آن، برای وصول هفت میلیون فرانک طلب این کشور از فرانسه، پاریس را تهدید کرده بود، دستور حمله به الجزایر را صادر کرد؛ اما بر خلاف تصور دولت مردان فرانسه، مردم الجزایر در مقابل حمله به کشورشان به شدت مقاومت کردند و حتی پس از اشغال این کشور، امیر عبدالقادر الجزایری، سال‌ها با آن‌ها مبارزه نمود؛ با این وصف، به دلیل برتری تجهیزات فرانسویان، آنان پس از کشتار و شکنجه مردم و تجاوز به **عنف** در این کشور و سرکوب مقاومت آزادی‌خواهان مسلمان الجزایری، بر این کشور مسلط شدند.

سرانجام در سال ۱۹۶۲، پس از یک جنگ استقلال‌طلبانه خونین که طی آن بین ۵۰۰/۰۰۰ تا ۱۵۰۰/۰۰۰ نفر به دست ارتش فرانسه و جبهه ملی آزادی کشته شدند؛ کشور الجزایر به پایتختی الجزیره اعلام استقلال کرد؛ بهانه حمله به الجزایر، ادب کردن پادشاه آن کشور خوانده شد، اما نتیجه آن، تخریب آبادی الجزایر و آوارگی ملت آن و شکنجه و

کشتن هزاران الجزایری و تجاوز وحشیانه به نوامیس آنان بود؛ از جمله جنایات‌های تاریخی این اشغال، جدا کردن سر مسلمانان توسط نیروهای فرانسوی در الجزایر بود.

۲. جنایات فرانسه در جنگ جهانی دوم

کشتار آندلوت، یکی از فجایع جنگی فرانسوی‌ها در ۱۲ سپتامبر ۱۹۴۴ است؛ در این تاریخ، نیروهای فرانسوی حدود ۵۰۰ اسیر آلمانی را در انباری جمع، و به دستور فرمانده با تانک به جمعیت شلیک کردند؛ دست و پای قربانیان به همه سو پراکنده می‌شد و آن‌هایی را که هنوز نفس می‌کشیدند، با مسلسل تیرباران نمودند.

در دوران جنگ جهانی دوم، در آوریل ۱۹۴۵، شهر فرودنشتات در جنوب غربی آلمان، مورد هجوم نیروهای فرانسوی قرار گرفت؛ فرانسوی‌ها این شهر را که مردم غیرنظامی در آن سکونت داشتند، به مدت ۱۶ ساعت زیر توپ گرفتند؛ حدود ۶۰۰ ساختمان، یعنی ۹۵ درصد از کل شهر در این چند ساعت نابود، و ۱۴۰۰ خانوار آواره شدند؛ فرانسوی‌ها طی حملات بعدیشان از هر گونه خشونت و تجاوزی استفاده کردند؛ سربازان فرانسوی، سربازان آلمانی را آغشته به گازوئیل می‌کردند و به آتش می‌کشیدند و سوختنشان را تماشا می‌نمودند؛ صدها اسیر آلمانی در فرودگاه لو بورژ در نزدیکی پاریس کشته شدند و بسیاری از اسرا، زیر چرخ‌های تانک از بین رفتند.

۳. کمک‌های فرانسه به رژیم بعث، در جنگ تحمیلی علیه ایران

مجموعه کمک‌های نظامی و اطلاعاتی فرانسه از قبل از جنگ تحمیلی، یعنی سال ۱۹۷۳ شروع شد و با شروع جنگ ۸ ساله نیز این کمک‌ها شدت گرفت؛ حجم کمک‌های نظامی و فروش تجهیزات فرانسه به عراق در طول جنگ تا حدی بود که این کشور در رده دوم فروشندگان تسلیحات به عراق قرار گرفت؛ با توجه به سند شماره ۵۳/۴/۲۰۹۹/د مورخ ۲ آوریل ۱۹۸۷ وزارت دفاع عراق، فیلیپ روندو، از نقش خود در ارسال هواپیماهای میراژ و موشک‌های رولاند، خطاب به عدنان خیرالله سخن می‌گوید؛ وی همچنین خبر از بحث در هیئت دولت فرانسه بر سر امکان دست‌یابی محدود عراق به سلاح هسته‌ای در جنگ می‌دهد.

نیروی هوایی عراق بیش از شوروی به فرانسه نزدیک بود؛ رژیم بعث از بهترین خلبانان خود به جای هواپیماهای شوروی، بر روی هواپیماهای فرانسوی استفاده می‌کرد؛ فرانسه قرار داد فروش ۱۳۳ فروند داسو میراژ اف ۱ را بین سال‌های ۱۹۷۸ تا ۱۹۸۷ با عراق امضا نمود؛ فرانسه ۵ فروند سوپر اتاندارد، در اختیار عراق قرار داد که به موشک اگزوست مجهز شده و در جنگ نفتکش‌ها توسط عراق بکار گرفته شد؛ در همین راستا، فرانسه هلیکوپترهای آتروسپاسیال آلوت ۴ پوما (بالگرد) سوپر فرلون را در اختیار عراق قرار داد.

اطلاعاتی که در سال ۱۹۹۰ منتشر شد، نشان می‌داد که فرانسه از تأمین کنندگان زنجیره تولید بمب‌های شیمیایی برای عراق علیه ایران بوده‌است؛ این بمب‌ها، علیه کردهای عراق و نیز ایران قرار گرفت و عده زیادی مقتول و مجروح شدند و پس از تحمل سال‌ها درد و رنج از دنیا رفتند.

۴. عملیات هوایی، نظامی و اطلاعاتی فرانسه علیه لیبی

فرانسه در سال ۲۰۱۱، نقش مهمی در حملات هوایی ناتو به لیبی داشته است؛ پاریس همچنین تأیید کرده که یک پایگاه نظامی پیشرفته را در شمال نیجر در مرز لیبی احداث نموده؛ حمله هوایی علیه ارتش لیبی، اولین بار توسط نیروی هوایی فرانسه انجام شد و بسیاری از غیرنظامیان کشته شدند.

البته اینها جدای از کشتار و جنایتهای های دیگر کشورهای غربی است؛ از باب نمونه: کشتار ایتالیا در لیبی، یا بلژیک در کنگو که لئوپولد دوم پادشاه بلژیک در طول ۲۳ سال حکومتش (۱۹۰۸ - ۱۸۸۵) نزدیک به ۱۰ میلیون آفریقایی را قتل عام کرد

اینها تنها گوشه ای از جنایتهای غرب است که هنوز هم ادامه دارد.

آری، این شبهه آنقدر سست و بی پایه است که امروزه هر ایرانی، از ماهیت غرب و دشمنی آنان با ملت ایران و نیز با سایر کشورها و حتی دشمنی با خودشان، به خوبی آگاه است.

از نکته های مضحک این سیاهه اینکه گروههای تروریستی همچون داعش که خود آمریکاییها به پدیدآوردن آن اعتراف کردند را به انقلاب اسلامی ربط داده‌اند؛ پیشرفت چشمگیری که پس از انقلاب در کشورمان به وجود آمده، با حکومت شاه که مورد حمایت غربیان بود، هرگز و هرگز قابل مقایسه نیست؛ همین مقایسه را در ایران قبل و پس از اسلام نیز می‌توان یافت.

نکات پایانی

یک پرسش از وجدان

آیا کشتار ادعایی در باره مسلمانان، قابل پذیرش هست؟ و تعداد کدام کشتار بیشتر است؛ آیا این تعداد کشتار ادعایی با سلاح سرد، یا تعداد کشتار غربیان که با سلاحهای سرد شروع و با سلاحهای گرم ساده و بعد با سلاحهای گرم پیشرفته و بسیار پیشرفته، همچون بمب اتم که به صورت کشتار جمعی است، ادامه پیدا کرد؟ و بر این کشتارهای نظامی، کشتارهای دیگری همچون ایجاد قحطی و آزمایشهایی که بر روی انسانها انجام دادند، باید افزود.

به نظر شما اگر از مردم کشورهای لیبی که مسلمانان در آنجا قدم گذاشتند و بعدها غربیها از آن سوی دنیا با شکلهای گوناگون - چه حضور فیزیکی خودشان یا تسلط یکی از دست نشانده هایشان- وارد کشورشان شدند، راجع به این دو حضور پرسش شود، چه پاسخی می‌دهند؟

نمونه: گاندی رهبر آزادیخواهی هند، با استفاده از آموزه های اسلامی سبب آزادی شبه قاره، از یوغ استعمار انگلیس شد.

«ولتر» دانشمند و شخصیت معروف فرانسوی: « دین اسلام، وجود خود را به جوانمردی های بنیانگذارش مدیون است؛ در صورتی که مسیحیان با کمک شمشیر و تل آتش، آیین خود را به دیگران تحمیل می کنند ... پروردگارا! کاش

تمام ملت های اروپا، روش ترکان مسلمان را سرمشق قرار می دادند»^۱.

سر توماس آرنولد: « این مطلب که اسلام با زور پیش رفت، عاری از حقیقت است، بلکه مسئله درست برخلاف آنست؛ برای آن که پیشرفت اسلام در آفریقا از روزی شروع گردید که اروپاییان شمشیر به دست بر آفریقا مسلط شدند»^۲.

گوستاو لوبون: « در جریان جنگ های صلیبی، که لشکری از مسیحیان به شهرهای اسلامی هجوم آوردند، یکی از تفریحات شان این بود که کودکانی را که بر سر راه می دیدند، می گرفتند و قطعه قطعه می کردند و سپس در آتش می سوزاندند و نیز دست به کشتار و قتل و غارت می زدند و جنایاتی مرتکب شدند و اعمال وحشیانه ای انجام دادند که قلم از بیان آن شرم دارد! هر صفحه ای از کتاب مورخان نصاری آن زمان را ورق بزنیم، دلیل های روشنی بر وحشی گری قشون صلیب به چشم می خورد و تنها داستانی که در شهر «مارات» اتفاق افتاد و آن را روبرت راهب که خود شاهد و ناظر بوده است، نقل می کند، برای اثبات مطلب کافی است؛ وی می گوید: لشکر ما در میان کوچه ها، میدان ها و پشت بام ها گردش می کردند، تا عطش خود را از خون مردم فرو نشانند؛ عیناً مانند شیر ماده ای بودند که بچه اش را ربوده باشند؛ اصلاً هیچ انسانی را زنده نمی گذاردند و برای اینکه زودتر مردم را بکشند، هر چند تن را با یک ریسمان به دار می آویختند؛ قشون ما هر چه را می یافتند، می بردند؛ شکم مرده ها را پاره می کردند که طلا از میان آنها پیدا کنند؛ خون در کوچه های بیت المقدس، که از لاشه کشتگان انباشته شده بود، همچون نهرها جاری بود؛ آه از این کوران سنگین دل! در حقیقت، میان این همه جمعیت، یک نفر هم نبود که به دین مسیح معتقد باشد؛ سپس بوهموند دستور داد: تمام مردمی را که در برج قصر جمع کرده بودند، حاضر کنند؛ آنگاه دستور داد: پیران و بانوان و بیماران را گردن بزنند و جوانان و نیرومندان را به انطاکیه روانه کنند که آنها را در آنجا بفروشند».

کشیش شهر «لوپوی»: « هنگامی که لشکر ما برج و باروی شهر بیت المقدس را گرفت، حالت بهت و منظره هولناکی مردم عرب را فرا گرفت؛ سرها بود که از تن جدا می شد و تازه این کوچک ترین کاری بود که به سرشان می آمد؛ برخی را شکم می دریدند و به ناچار، خود را از بالای دیوار به خارج پرتاب می کردند؛ برخی را در آتش می سوزاندند و این پس از آن بود که مدت زمانی او را زجر و شکنجه داده بودند؛ در میان کوچه ها و میدان های بیت المقدس، جز تل هایی از سرها و دست و پا های بریده اعراب، چیزی دیده نمی شد، و راه عبور تنها از روی کشته های ایشان بود؛ تازه اینها مختصری از مصیبتی بود که به سر اعراب رسید ...»؛ وی داستان کشتار ده هزار مسلمان را در مسجد «عمر» نقل کرده است و دنبال آن می گوید: « به راستی، قشون ما در هیکل سلیمان (معبدی در بیت المقدس)، در خون ریزی افراط کردند؛

^۱. کلیات آثار ولتر، چاپ پاریس، جلد ۱۱، صفحه ۲۰۷؛ برای مزید استفاده به کتاب اسلام از نظر ولتر، تألیف حدیدیان، چاپ مشهد مراجعه شود؛ به نقل از سیدهادی خسروشاهی، اسلام ستیزی توطئه غرب و کلیسا، قم، کلبه شروق، ۱۳۹۵، ص ۸۹-۹۰.

^۲. از کتاب «الدعوه الی الاسلام»، تألیف آرنولد، چاپ دوم، قاهره، صفحه ۴۰۰؛ به نقل از اسلام ستیزی توطئه غرب و کلیسا، ص ۸۹-۹۰.

از یک سو، لاشه‌های کشتگان در خون خود دست و پا می‌زدند؛ در طرف دیگر، دست و بازوهای قلم شده، گویا با انگشتان تسبیح می‌گفتند و هر کدام می‌خواستند به بدنی متصل گردند؛ میان دست‌ها و بدن‌ها به هیچ نحو تمیز داده نمی‌شد؛ لشکری که خود مباشر چنین کشتار بی‌رحمانه‌ای بودند، از بخار خون‌ها به زحمت افتاده بودند.»

جنگ جویان صلیب به این کشتار اکتفا نکردند، بلکه انجمنی فراهم کرده و در آنجا قرار گذراندند، تمام ساکنان بیت‌المقدس را، اعم از مسلمان، یهود و مسیحی، که عددشان به شصت هزار نفر می‌رسید، نابود کنند و در مدت هشت روز، این عمل را انجام دادند و حتی به زنان و کودکان و پیران هم رحم نکردند؛ همه را بدون استثنا، از دم شمشیر گذراندند؛ سپس برای اینکه از خستگی این قتل عام بیرون آیند، به یک سلسله اعمال زشت و ننگینی دست زدند و انواع بدمستی و عربده‌کشی را انجام دادند؛ به گونه‌ای که مورخان مسیحی که عموماً جنایات صلیبیان را نادیده انگاشته‌اند، از این سلوک زشت‌شان به خشم آمده‌اند، تا جایی که برنارد خازن، آنها را به دیوانگان تشبیه کرده است؛ هنگامی که بودوان در سال ۱۱۱۹م از دنیا رفت، مدت بیست سال بود که از تصرف بیت‌المقدس به دست صلیبیان می‌گذشت؛ در این مدت، از اینان در فلسطین جز خرابی و ویرانی و فقر و فلاکت اثری دیده نشد؛ یکی از نتایج حکومت آنها این بود که شهرهای فلسطین را مانند اروپا تقسیم کرده بودند و در طرابلس، عسقلان، یافا، و جاهای دیگر، در هر جا یک دولت خودمختاری تشکیل یافته بود که مدام با یکدیگر به زد و خورد مشغول بودند و چندان طولی نکشید، شهرهایی که به دست اعراب آباد و معمور شده بود، به دست این ستمگران یاغی که اندیشه‌ای جز جمع‌آوری و اندوختن مال و ثروت نداشتند، خراب و ویران گشت.

در اینجا به جاست به سخنان ژاک روویتی، کشیش نصارا در عکا، که خود از مورخان است، درباره بازماندگان فاتحان اول صلیبی بیت‌المقدس توجه کنیم؛ او در تاریخ خود، که درباره بیت‌المقدس نگاشته است، چنین می‌نویسد: «چنانچه تفاله از شراب و درد از زیتون و تلخه از گندم و زنگ از مس خالص جدا می‌گردد، از صلیبیان پرهیزگار و متدین نخست، یک دسته مردمان شرور و رذل و تبه‌کار و فاسدی به جای ماند که دائماً برای کوچک‌ترین چیزی به جنگ و نزاع می‌پرداختند و غالباً دیده می‌شد که برای مغلوب ساختن طرف، از دشمنان مسیح استمداد می‌کردند و در سرزمین مقدس جز یک مشت مردمان بی‌دین، دزد، زناکار، آدم‌کش، خائن، بی‌بندوبار، و راهب‌های فاسد و دختران تارک دنیای بدکاره، کسی به چشم نمی‌خورد»^۱.

سید حسین نصر هم می‌نویسد: «... یهودیان، مسیحیان و مسلمانان در صلح و صفا و تسامحی چشمگیر در اسپانیای زمان حاکمیت مسلمانان در کنار هم زیسته‌اند ... حتی همین امروز میلیون‌ها مسیحی و نیز شمار کمی از یهودیان، زرتشتیان، بودائیان و هندوان، در گستره‌ای از مغرب تا مالزی تحت حاکمیت مسلمانان مشغول گذراندن زندگی‌اند؛ نه تنها بر آنها در مقام انسان، تسامح و مدارا روا داشته شده، بلکه بسیاریشان در کشورهای خود، ثروتمندترین گروه‌ها به

^۱ گوستاولوبون، تمدن اسلام و عرب، ترجمه سیدهاشم حسینی، چ سوم، تهران، کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۵۸، ص ۳۹۷-۴۰۳، با تلخیص.

شمار می آیند؛ مانند قبطیان در مصر یا بوداییان چینی در مالزی؛ این گروه ها هرگز مشمول «تصفیه قومی» نشده اند؛ در حالی که، گذشته از جنایات دهشتناک آلمان نازی، مسلمانان و یهودیان در اسپانیای پس از ۱۹۴۲ یا تاتارها در روسیه تزاری و همین امروز نیز مسلمانان در بوسنی، مورد تصفیه قومی قرار گرفته اند.»^۱ همو می گوید: «عده زیادی درباره جهان اسلام چنان سخن می گویند، تو گویی این جهان اسلام است که ناو خود را در خلیج مکزیک و به قصد تهدید آمریکا مستقر کرده است؛ حال آنکه این ناو آمریکاست که بر خلیج فارس و عمده منابع اقتصادی قاطبه ملل مسلمان در آن منطقه تسلط دارد.»^۱

۹) چرا غیرمسلمانان نجس هستند و چرا خرید و فروش با اون ها حرامه؟ آیا تبعیض نیست؟

برای پاسخ به این سوال دو مسئله را باید جداگانه مورد بحث قرار دهیم: اول نجاست غیر مسلمان و دوم تعامل با غیر مسلمان. هر یک از این دو مسئله به شرح زیر بررسی می شود.

الف) نجاست غیر مسلمان

هیچ انسانی را خداوند ذاتاً نجس نیافریده و تمام افراد بشر بالذات پاک و طاهر آفریده شده و حکم به نجاست ذاتی انسان غیر معقول می باشد، لکن این برخی از انسان ها هستند که بالعرض نجاست را به جان خریده و از نظر اعتقادی و گرایشات قلبی همراه با عمل، پشت به دین حق نموده و به یک سلسله اوهام و خرافات و دین های ساختگی معتقد گشته و با ایجاد انحراف و گمراهی، عناد و دشمنی خود را با خدا ثابت نموده اند.

در حکمت و فلسفه نجاست کفار و مشرکین از دیدگاه اسلام گفته شده که اولاً آنان از نجاست که از نظر اسلام ذاتاً نجس می باشند مثل شراب، خون، مدفوع، بول، خوک و سگ پرهیز نمی کنند. بنابراین بدن و لباس و سایر اشیایی که با آنها تماس دارند نجس خواهند بود و بر هر مسلمان لازم است که از تماس با نجاست پرهیز کند. و ثانیاً اسلام با حکم به نجاست کفار و مشرکین خواسته که مسلمانان از آنان دوری جویند تا گرفتار افکار و عقاید فاسد آنها نشوند. بنابراین کفار و مشرکین هر چند از نجاست هم دوری جویند، حکماً نجس خواهند بود.

غیر مسلمان، شامل دو دسته اهل کتاب و کفار غیر اهل کتاب می باشد. در مورد نجاست اهل کتاب بین فقهاء اختلاف فتوی وجود دارد. فقهای که قائل به نجاست اهل کتاب هستند مانند امام خمینی (ره) و آیت الله بهجت و اکثر فقهای گذشته بنابر ادله ای که در این زمینه دارند حکم به نجاست داده اند. از جمله آیات ۲۸ و ۳۰ سوره توبه و همچنین روایاتی از جمله

^۱ - Nasr, Sayyed Hossein, "Metaphysical Roots of Tolerance and Intolerance: An Islamic Interpretation" From Philosophy of Religion and the Question of Intolerance

ترجمه هومن پناهنده، دو ماهنامه کیان، ش ۴۵، صص ۴۶-۳۸؛ به نقل از حمیدرضا شاکرین، پرسش ها و پاسخ ها - دفتر دوازدهم، ادیان و مذاهب، قم: نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه ها، دفتر نشر معارف، ۱۳۸۷.

روایت محمد بن مسلم از یکی از دو امام (امام باقر و یا امام صادق - علیهما السلام -) در جواب سؤالی که در مورد مصافحه با شخصی مجوسی پرسیده بود امام فرمودند: دستش را بشوید ولی وضوء را لازم نیست تجدید نماید.^۱

اما بعضی از فقهاء به ویژه شیخ مفید (ره) و شیخ طوسی (ره) از فقیهان متقدم امامیه و آیت الله حکیم و حضرات آیات خامنه ای، فاضل لنکرانی، تبریزی و سیستانی و برخی با تفاوتی، قائل به طهارت اهل کتاب هستند. از جمله ادله آنها روایت اسماعیل بن جابر از امام صادق - علیه السلام - نقل می کند که درباره طعام اهل کتاب پرسیدم امام از خوردن غذای آنها نهی فرمودند بعد بیان کردند نه این که غذای اهل کتاب نجس و حرام است بلکه به خاطر اجتناب نکردن آنها از شراب و گوشت خوک است.

و علامه محمد تقی جعفری نیز مؤیداتی بر این مطلب (طهارت اهل کتاب) دارند، از جمله اینکه فرمودند، مسلمانان می توانند از اهل کتاب دایه برای شیردادن بچه بگیرند و همچنین ازدواج موقت با اهل کتاب به طور حتم جایز است.^۲ مقام معظم رهبری در پاسخ به این استفتا که: «آیا صندلی های ماشین و قطاری که مورد استفاده مشترک مسلمانان و کافران است، با این که کفار در بعضی از مکانها بیشتر از مسلمانها هستند و حرارت هوا باعث ترشح عرق و حتی سرایت رطوبت می شود، محکوم به طهارت است؟» مرقوم داشته اند: «کافر اهل کتاب محکوم به طهارت است، و در هر صورت در مورد اشیاء مورد استفاده مشترک کفار و مسلمین با عدم علم به نجاست، حکم به طهارت آنها می شود.»^۳ لذا نجاست اهل کتاب را تنها یک نجاست ظاهری دانسته اند که بر اثر آلوده شدن به نجاست مانند خون و مشروبات الکلی پیدا می شود.

یکی از فقیهان معاصر در پاسخ به استفتایی، نجاست کفار را یک مسأله سیاسی برای پیشگیری از سرایت افکار و اعتقادات نادرست آنان به احاد مسلمانان می داند و می نویسد: «و اما مسأله نجاست کفار، اولاً نجاست کفار دلیل محکم روشنی ندارد و از باب احتیاط می باشد به ویژه نسبت به اهل کتاب که به نظر این جانب پاک می باشند، به شرط این که بدنشان آلوده به نجاست از قبیل خمر و خنزیر نباشد و ثانیاً: بر فرض حکم به نجاست آنان، سنخ آن با نجاست دیگر تفاوت دارد؛ زیرا واضح است که این حکم جنبه سیاسی دارد، نظیر بایکوت کردن بعضی دشمنان برای این که عقاید و اخلاق سوء آنان در اثر معاشرت به جامعه اسلامی سرایت نکند. و مسأله بایکوت در سیاست های جهان امروز بسیار رایج است. هر چند با شدت و گسترش ارتباطات عصر کنونی موضوع بایکوت در معاشرت عملاً منتفی می باشد.»^۴

بر پایه مطالب فوق می توان گفت: نجاست کافران یک نوع آلودگی باطنی و معنوی است و فایده و اثر آن حکم، پرهیز از آنها و حفظ عقاید و اخلاق بسیاری از مردم است که به سبب معاشرت با این افراد، گمراه نشوند و تحت تأثیر ایشان از

۱. جعفری، محمد تقی، منابع فقه، انجمن اسلامی مهندسين، ۱۳۷۹، ص ۱۷.

۲. همان، ص ۲۵.

۳. أجوبة الاستفتاءات (فارسی)؛ ص ۶۶

۴. حسین علی منتظری، رساله استفتاءات، ج ۲، ص ۵۷۴.

اعتقادات خود منحرف نشوند. لذا این موضوع در اسلام به صورت حکم نجاست بیان شده است. علاوه بر این، نوعاً پیروان ادیان دیگر، از بسیاری از آلودگی‌ها مانند گوشت خوک و مشروبات الکلی و برخی دیگر از نجاسات اجتناب نمی‌کنند و طبعاً بسیاری از اشیاء تحت تصرف ایشان به این موارد آلوده می‌شود؛ برای پرهیز از نجاساتی که ایشان اجتناب از آن را رعایت نمی‌کنند و اجتناب کامل از آلودگی‌های اینچنینی حکم به نجاست کفار شده است. بنابر این نجاست کفار و پیروان ادیان دیگر به خاطر تبعیض و مانند آن نیست.

ب) تعامل با غیر مسلمانان

با مراجعه به احکام اسلامی درباره نحوه تعامل با غیر مسلمانان نیز این مطلب مشاهده می‌شود که حتی درون کشور اسلامی هم اهل کتاب می‌توانند به صورت مسالمت آمیز در کنار مسلمانان زندگی نمایند و حضور اقلیتهای مذهبی و اهل ذمه در کشور اسلامی تاییدی بر مطلب مذکور می‌باشد.

با مراجعه به آیات قرآن میبینیم قرآن به تمام کافران به یک شکل نگاه نکرده است. قرآن متناسب با عنایت به چگونگی مواجهه و عملکرد کافران در قبال مسلمانان احکامی را پیش بینی کرده است. قرآن **اولا** با ترسیم مرز معنا دار با کافران "رابطه" در سطح «دوستی با کافران» را نمی‌پذیرد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ. أَى كَسَانِي كِه اِيْمَان آورده ايد! غير از مؤمنان، كافران را ولى و تكيه گاه خود قرار ندهيد!»^۱ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ ... اى كسانى كه ايمان آورده ايد! يهود و نصارى را ولى (و دوست و تكيه گاه خود)، انتخاب نكنيد! آنها اوليائى يكديگر گيرند؛ و كسانى كه از شما با آنان دوستى كنند، از آنها هستند؛ خداوند، جمعيت ستمكار را هدايت نمى كند»^۲ **ثانيا** قرآن برای زمان صلح، «احسان و رفتار نيك» با كافران را به عنوان يك حكم عام و ثابت ذكر كرده است؛ و آن را مصداق قسط و عدل و تابع مصالح و مفساد ثابت معرفى كرده است. در سوره ممتحنه سخن از نيكي به كافراني كه با مسلمانان سر جنگ ندارند به ميان آمده است. در آيات ۹ تا ۷ اين سوره آمده است: عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ مَوْدَّةً وَاللَّهُ قَدِيرٌ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ. لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِمَا قَاتَلْتُمْ فِي الدِّينِ وَكَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ. إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلْتُمْ فِي الدِّينِ وَآخَرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوهُمْ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ^۳ امید است خدا میان شما و کسانی از مشرکین که با شما دشمنی کردند (از راه اسلام) پیوند محبت برقرار کند؛ خداوند تواناست و خداوند آمرزنده و مهربان است. خدا شما را از نیکی کردن و رعایت عدالت نسبت به کسانی که در راه دین با شما پیکار نکردند و از خانه و دیارتان بیرون نراندند نهی نمی‌کند؛ چرا که خداوند عدالت‌پیشگان را دوست دارد. تنها شما را از دوستی و رابطه با

۱. نساء، ۱۴۴.

۲. مائده، ۵۱.

۳. سوره ممتحنه، آیات ۷-۹.

کسانی نهی می کند که در امر دین با شما پیکار کردند و شما را از خانه هایتان بیرون راندند یا به بیرون راندن شما کمک کردند و هر کس با آنان رابطه دوستی داشته باشد ظالم و ستمگر است!

صاحب تفسیر «مجمع البیان» در ذیل آیه برقراری رابطه، نیکی و معامله عادلانه با کافران معاهد (آنها که عهدنامه ترک قتال با مسلمانان امضا کرده اند) را بدون اشکال می داند: «أی لیس ینهاکم الله عن مخالطة أهل العهد الذین عاهدوکم علی ترک القتال و برهم و معاملتهم بالعدل»^۱ آیت الله مکارم شیرازی فراتر از ایجاد رابطه مسالمت آمیز، اظهار دوستی و محبت با کافران غیر حربی را هم ذکر می نماید: «نیکی کردن با این دسته و اظهار محبت با آنها بی مانع بود...»^۲

دوستی با کافران زمانی مذموم است که موجب خودباختگی روحی و پذیرش سیادت کافران گردد و این دوستی مورد نهی اکید قرآن است؛ اما معاشرت با حفظ عزت اسلامی، با توجه به آیه ۹ سوره ممتحنه ممنوع نیست.

شایسته یادآوری است که خرید و فروش و معامله با کفار و غیر مسلمانان حرام نیست مگر در موارد خاص مثل فروش اسلحه به کفار در حال جنگ با مسلمانان و همچنین ازدواج زن مسلمان یا مرد غیر مسلمان مطلقاً ممنوع است؛ ولی راجع به ازدواج مرد مسلمان با زن غیر مسلمان و حالت های مختلف آن بسیاری از فقها مانند امام خمینی (ره) معتقدند ازدواج موقت مرد مسلمان با زن یهودی و مسیحی مجاز بوده و سایر موارد مجاز نیست؛ علاوه بر این ازدواج دائم مرد مسلمان با همه زنان کافر اعم از اهل کتاب و دیگر کافران ممنوع می دانند اگر چه در این مسأله برخی از فقها نظرات دیگری را مطرح کرده اند.^۳

۱۰) چرا با این جمعیت زیادی که در جهان است، ولی مسلمان کم است؟

پاسخ: زیادی یک چیز دلیل بر برتری و با ارزش بودن آن نیست. در برخی مسائل کیفیت مهمتر از کمیت است. طلا و جواهرات زیادتر است یا سنگ و خاک؟! سنگ و خاک بیشتر است و طلا و جواهرات خیلی کمتر از خاک و سنگ است. ولی ارزش آنها خیلی بیشتر است. بنابراین صرف زیادی دلیل بر برتری نیست. زیادی جمعیت غیر مسلمانان دلیل بر بهتر بودن آنها نبوده و مسلمانان هر چند تعدادشان کمتر است، اما به دلیل آنکه در مسیر صحیح و دین حق قرار دارند، ارزشمندتر هستند.

قدمت و پیشینه سایر ادیان نسبت به اسلام و تبلیغ آن توسط حکومت ها و استفاده از قدرت و سیطره خود در طول تاریخ و... موجب شده تا تعداد مسلمانان از غیر مسلمانان کمتر باشد.

۱. فضل ابن حسن، طبرسی، مجمع البیان فی التفسیر القران، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۷۲ش، ج ۳، ص ۹، ج ۹، ص ۴۰۹.

۲. ناصر، مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۲۴، ص ۳۲.

۳. ر.ک موسوی خمینی، سید روح الله، تحریر الوسیله، مؤسسه مطبوعات دار العلم، قم - ایران، چاپ اول، ج ۲، ص ۲۸۵ به بعد.

در عین حال امروز با وجود همه تلاش‌ها برای ارایه چهره‌ای نامناسب از اسلام و سیاست اسلام‌هراسی از سوی دشمنان، بحران‌های فرهنگ مادی غربی موجب گسترش گرایش به اسلام در میان سایر کشورها شده است به گونه‌ای که مطابق جدیدترین مطالعات و پیش‌بینی‌های جمعیتی مرکز تحقیقاتی پیو، جمعیت مسلمانان جهان طی ده‌های آینده بیشترین میزان رشد را در مقایسه با تمام گروه‌های دینی دیگر تجربه خواهد کرد. بدین معنا که طی سالهای ۲۰۱۰ تا ۲۰۵۰ در سطح کل جهان میزان افزایش جمعیت در بین مسیحیان ۳۵ درصد و در بین هندوها ۳۴ درصد و در بین یهودیان ۱۶ درصد خواهد بود، در حالی که این میزان رشد جمعیت در بین مسلمانان طی همین دوره زمانی، ۷۳ درصد خواهد بود. به طوری که جمعیت مسلمانان جهان در ۲۰۵۰ به حدود ۸/۲ میلیارد نفر افزایش خواهد یافت. به عبارت دیگر جمعیت مسلمانان در سه دهه آینده تقریباً برابر با پرجمعیت‌ترین گروه‌های دینی جهان یعنی جمعیت مسیحیان خواهد شد و نزدیک به سک سوم جمعیت جهان را نیز مسلمانان تشکیل خواهند داد. (فروتن، یعقوب، بررسی جمعیت شناختی مسلمانان در جهان معاصر، فصلنامه پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام، سال پنجم، شماره سوم، پاییز ۱۳۹۴، ص ۷۱-۷۰)

۱۱) اسلام بازور شمشیر گسترش یافت و ایرانی‌ها برای اینکه جزیه پرداخت نکنند یا کشته نشوند مسلمان

شدند. حالا چرا ما باید مسلمان باشیم؟

دین اسلام و امور وابسته به آن از دو سنخ حقایق تشکیل شده است. یکسری آموزه‌های بنیادین که به منزله اصول و زیربنای فکری و عقیدتی دین به حساب می‌آید مانند اعتقاد به توحید، نبوت و دنیای پس از مرگ و... سنخ دوم آموزه‌های عملی و فروعی فقهی دین است که به منزله رو بنای سیستم دین محسوب می‌شود. گسترش و رسوخ هر دینی در ابعاد مختلف اجتماعی فرهنگی و جغرافیایی، نخست با اصول فکری و اعتقادی و ایمانی آن انجام می‌پذیرد. یعنی هر دینی در روند گسترش و توسعه جغرافیای خود نخست با عناصر و آموزه‌های ایمانی و اعتقادی خود پا می‌گذارد و سپس آموزه‌های فرعی و عملی آن نمود می‌یابد. رسوخ و گسترش اصول فکری و اعتقادی دین که با جان و روان انسانها سر و کار دارد از حیث واقعیت‌های انسان‌شناسی قابل اجبار و تحمیل نیست بلکه حتماً باید آزادانه و داوطلبانه انجام شود. همان حقیقتی که آیه شریفه (لا اکراه فی الدین...^۱) در صدد تبیین آن است. زیرا به زور و اجبار هرگز نمی‌توان فردی یا جمعی را نسبت به یک امری مومن و معتقد ساخت.

^۱ - بقره، آیه ۲۵۶.

گسترش اسلام در ایران با معرفت اجتماعی نه زور شمشیر

اما از حیث تاریخی نیز جای تردید نیست که توسعه و گسترش دین اسلام در ابعاد مختلف فرهنگی، اجتماعی و جغرافیایی، مرهون آموزه های بلند، خرد پسند و انسانی آن است نه در اثر قهر و فشار. تاریخ فتوحات اسلامی که از زمان شخص رسول اکرم با فتح مکه آغاز شد به خوبی بر این حقیقت گواهی می دهد. پیشرفت پر سرعت آیین اسلام در ایران نیز معلول عوامل دینی، فرهنگی و اجتماعی بوده است که بطور کلی می توان دو عامل را نام برد:

عامل اول: جذابیت آموزه های بلند

جذابیت آموزه های بلند، نورانی و خرد پسند اسلام است که موجب جذب و شیفتگی اقوام و ملل دیگر می شد. آموزه های دین اسلام چه در حوزه اعتقادات و چه در فروع عملی و مسائل اجتماعی دارای جذبه و امتیازات فراوان است. این آموزه ها از حیث محتوا از مزبتهای چون سازگاری با فطرت آدمی، سادگی و آسانی احکام و دستورات آن، توجه به واقعیت‌های و ضرورت‌های اجتماعی، واز حیث روش تبلیغ، مبتنی بر روش دعوت با حکمت و جدال احسن و آغاز دعوت با طرح مسائل اعتقادی و پس از آن، طرح مسائل عملی، برخوردار بوده اند. که این خود موجب رسوخ سریع در دلها و تسخیر شتاب آور جانها می شد.^۱

عامل دوم: نارضایتی مردم ایران از وضع سیاسی و اجتماعی آن زمان

نارضایتی مردم ایران از وضع موجود سیاسی و اجتماعی آن زمان ایران و شکافی بود که در اثر ظلم و استبداد طبقه حاکم، بین حاکمیت و بدنه جامعه ایرانی ایجاد شده بود. استاد مطهری در این رابطه می گوید: حقیقت این است که مهمترین عامل شکست حکومت ساسانی را باید ناراضی بودن ایرانیان از وضع دولت و آیین و رسوم اجحاف آمیز آن زمان دانست. این نکته از نظر مورخین شرقی و غربی مسلم است که رژیم حکومت و اوضاع اجتماعی و دینی آن روز به قدری فاسد و خراب بود که تقریباً همه مردم از آن ناراضی بودند. جامعه آن روز ایران یک جامعه طبقاتی عجیبی بود با همه عوارض و آثاری که در این گونه جوامع هست - تا آنجا که حتی آتشکده‌های طبقات مختلف با هم فرق داشت. فرض کنید که میان ما مساجد اغنیا از مساجد فقرا جدا باشد؛ چه روحی در مردم بیدار می شود؟! - جامعه ایرانی دارای طبقات بسته بود، هیچ کس حق نداشت از طبقه‌ای وارد طبقه دیگر بشود، کیش و قانون آن روز هرگز اجازه نمی داد که یک بچه کفشدوز و یا کارگر بتواند باسواد بشود؛ تعلیم و تعلم تنها در انحصار اعیان زادگان و موبدزادگان بود.^۲

یکی از نویسندگان معروف بر خلاف بعضی که روح «ناسیونالیستی» شدید آنها را از اعتراف به حقیقت باز می دارد در مورد علت گرایش ایران آنروز به اسلام می گوید: توده های مردم نه تنها در خود در برابر جاذبه جهان بینی و ایدئولوژی ضد طبقاتی اسلام مقاومتی احساس نمی کردند بلکه درست در آرمان آن، همان چیزی را می یافتند که قرن‌ها

^۱ - بینش، عبد الحسین، مقایسه دو دوره جاهلیت و اسلام، ص ۱۲۰، بی تا، بی جا.

^۲ - مجموع آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۴، ص ۳۹۵.

به بهای آه و اشک و خون، خریدار و جان نثار و مشتاق آن بودند و عطش آن را قرن‌ها در خود احساس می‌کردند.^۱

جهاد برای برطرف کردن موانع نه اجبار به پذیرش اسلام

آری در کنار این دو عامل اسلام جهاد با شمشیر را هم دارد اما شمشیر اسلام در برابر حکومت‌ها و حاکمان جور و ستمگری بوده‌اند که به عنوان مانع از گسترش اسلام و جلوگیری از دست‌یابی توده مردم به آموزه‌های نورانی آن عمل می‌کرده‌اند. نه اقلشار مستضعف و محروم مردم که همواره به دنبال عدالت، مساوات، برابری و برادری موجود در اسلام هستند.

آنان که می‌گویند گسترش اسلام در سرزمین ایران با قهر و اجبار و در سایه شمشیر بوده است، علاوه بر عدم آگاهی نسبت به تاریخ اسلام و فتوحات آن، به ایرانیان و اسلام آوردن آنان در واقع توهین می‌کنند.

به قول استاد مطهری: از همه عجیب‌تر این است که عده‌ای به نام حمایت از ملیت ایرانی و نژاد ایرانی بزرگترین توهینها را به ملت ایران می‌کنند. **گاهی می‌گویند:** «ملت ایران با کمال جدیت می‌خواست از حکومت و رژیم و آیین خودش دفاع کند ولی با آن همه شوکت و قدرت و جمعیت صد و چهل میلیونی و وسعت سرزمین، در مقابل یک عده پنجاه شصت هزار نفری عرب شکست خورد». اگر راست است، پس چه ننگ بزرگی. **گاهی می‌گویند:** «ایرانیان از ترس، کیش و عقیده و ایمان خویش را عوض کردند». واقعاً اگر چنین باشد، ایرانیان از پست‌ترین ملل جهانند. ملتی که نتواند عقیده قلبی خود را در مقابل یک قوم فاتح حفظ کند، شایسته نام انسانیت نیست.^۲

این سخنان توسط افرادی بیان می‌شود که با حس ملی‌گرائی و ناسیونالیستی چشم خود را بر روی واقعیتها بسته‌اند و روی یک سری تصورات ذهنی و پیش‌فرضهای خود نسبت به مسائل تاریخی داوری می‌کنند.

توحید و خداوند

۱۲) اگر خدا عادل است، چرا به بعضی‌ها زیاد و به بعضی‌ها کم روزی می‌دهد؟

در پاسخ به این پرسش ابتدا تذکر این امر لازم است که عدالت در مشهورترین معنای کلامی خود عطا کردن حق هر صاحب حقی به اوست.^۳ بر این اساس گفته می‌شود که صدق واژه عدالت فرع وجود "حق" است، یعنی اگر چیزی

^۱ - زین العابدین قربانی، علل پیشرفت اسلام و انحطاط مسلمین، دفتر نشر فرهنگ، تهران، پنجم، ۱۳۷۴. ص ۱۳۸.

^۲ - مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۴، ص ۱۳۰.

^۳ . سید محسن خراسی ، بیدایة المعارف الإلهیة فی شرح عقائد الإمامیة ، مؤسسه النشر الإسلامی ، قم ۱۴۱۷ ق ، ج ۱ ص ۹۷.

مستحق قرار گرفتن در مکان و جایگاهی باشد، لازم است که در همان جایگاه قرار بگیرد و گرنه اگر حقی در میان نباشد، عنوان عدالت و ظلم معنا ندارد.

فرض کنید شما تصمیم گرفتید به چند نیازمند کمک کنید و اتفاقاً به یک فقیر ۲۰۰۰ تومان و به دیگری ۱۰۰۰ تومان دادید؛ آیا فقیر دومی می تواند اعتراض کند که چرا به او ۲۰۰۰ تومان دادی و به من هزار تومان؟ مسلماً خیر، زیرا او و فرد اول هیچ حقی به گردن شما نداشتند و شما از روی میل درونی و به اختیار خود خواستید کمکی به آن ها بکنید، حال با دلیل یا بی دلیل در کمک تفاوتی قایل شدید، این امر هیچ ربطی به عدالت و یا ظلم بر نمی گردد. نه تنها در حق فرد دوم بلکه در حق کسی هم که هیچ به او ندادید، ظلمی نکردید، چون حقی در میان نبود.

رابطه ما و همه موجودات با خداوند از همین قبیل است. هیچ حقی بر خداوند نداریم تا حق مطالبه آن را داشته باشیم و در نحوه اعطای نعمت ها به خداوند گله کرده، از او ناراضی باشیم و عدالت او را زیر سوال ببریم.

البته نحوه توزیع نعمت ها در بین بندگان هرچند با عدالت ارتباطی ندارد، اما با حکمت خداوند در ارتباط است، همان طور که کمک شما به فقیر از همین قبیل است؛ در واقع اگر دلیل معقولی برای تفاوتی که بین دو فقیر قایل شدید نحوه رفتار شما حکیمانه خواهد بود. اگر بی هیچ دلیلی چنین تفاوتی را مرتکب شدید، کار نیک شما دچار صفت منفی بی تدبیری و بی حکمتی خواهد بود. می شود گفت که در نحوه انجام کار نیکتان حکیمانه برخورد نکردید.

در مورد خداوند هرچند عدالت و ظلم در مورد اعطای نعمت ها به بندگان بی معناست، اما تفاوت ها که به شکل های گوناگون وجود دارد، تنها در صورتی قابل قبول و منطقی و منطبق بر حکمت الهی هستند که دلیل قانع کننده ای داشته باشند و گرنه می توان گفت خداوند در نعمت دادن به بندگان حکیمانه برخورد ننموده و نوعی تبعیض بی دلیل را در عالم محقق کرده است؛ اما در حالت کلی ابتدا باید دید که اختلافات ناشی از چیست و اختلاف بین مردم از نظر نعمت های ظاهری به چه تناسب و معیاری است؟

روشن است که یقیناً بین فردی که مثلاً با هوش بالا یا سلامت جسمی یا در خانواده ای مرفه و یا با فرهنگ به دنیا می آید، با فردی که با هوشی ضعیف یا در حال بیماری و نقص جسمی و در خانواده ای فقیر و دردمند و یا دور از فرهنگ و موقعیت اجتماعی متولد می شود، تفاوت های بسیاری وجود دارد و خود فرد در بسیاری از این امور دخالتی ندارد، اما این نتایج اموری بی علت و خارج از اختیار انسان ها نبوده و در بسیاری از این امور دیگران مانند خانواده و گذشتگان دخالت داشتند؛ پس ابتدا باید دید منشأ این گونه تفاوت ها چیست و رابطه آن با عدالت خداوند چگونه است؟

با تامل و دقت در اختلافات و تفاوت ها می توان دریافت که اصولاً این موارد جهات مختلفی دارد:

۱- بعضی از تفاوت ها معلول ستم و تجاوز افراد نسبت به حقوق دیگران است.

مشکلات مالی و انواع دردها و رنج‌ها در بسیاری از خانواده‌ها ناشی از ظلمی است که در گذشته بر آن‌ها یا پدران آن‌ها شده است. اگر ظلم‌ها نبود، وضع کنونی یک خانواده و خاندان حتی یک جامعه متفاوت بود. خداوند نخواسته ظلم باشد. یا خانواده‌ای گرفتار فقر و به همین دلیل راهکار برطرف شدن آن‌ها را هم با ارسال پیامبران ارائه داده، اما چون این راهکارها به طور کامل به نتیجه نرسیده، چنین اموری هم وجود دارد.

۲. خداوند، عالم هستی را بر اساس نظام علت و معلول (اسباب و مسببات) استوار کرده است. هیچ پدیده‌ای بدون علت به وجود نمی‌آید. هر آنچه در عالم هستی محقق می‌شود، ناشی از علت و سبب خاصی است. آتش علت سوزاندن است. پیدایش درخت میوه، معلول قرار گرفتن نهال درون خاک با شرایط و کیفیت خاص و آب و هوای مناسب و غیره است، لازمه نظام علت و معلولی حاکم بر جهان هستی، تحقق پدیده‌ها به دنبال علت آن‌هاست.

همان‌طور که آتش علت سوزاندن است و برای انسان منفعی مانند روشن کردن کوره‌های ذوب آهن و یا پختن غذا دارد، اگر آتش به خانه یا بدن انسان برسد، علت و سبب سوزاندن و صدمه دیدن آن‌ها می‌شود و...؛ کیفیت زندگی بسیاری از افراد هم در بسیاری از موارد تابع و نتیجه رفتارها و تصمیم‌گیری‌های گذشته خود آن‌ها یا نسل‌های گذشته‌شان است همانند بیماری و نقص جسمی برخی افراد که معلول مشکلات و نقائص والدین و مانند آن‌هاست.

۳- قسمتی دیگر از تفاوت‌ها، طبیعی و لازمه آفرینش انسان است، یعنی هر قدر اصول عدالت در جامعه انسانی رعایت شود، باز همه انسان‌ها از نظر استعداد و هوش و انواع ذوق و سلیقه‌ها یکسان نخواهند بود. مسلماً بهره‌مندی از نعمت‌هایی مانند مال و ثروت هم رابطه مستقیمی با استعداد و توان کار اقتصادی و مانند آن دارد که این امور در همه افراد یکسان نیست؛ این همان حقیقتی است که از آن به تقدیر روزی خداوند نام برده می‌شود.

به هر حال ماهیت این تفاوت‌ها هرچه که باشد خداوند بواسطه همین امور بشر را مورد آزمایش قرار می‌دهد؛ اما با توجه به آنچه ذکر شد به طور کلی نمی‌توان گفت خداوند لزوماً می‌خواهد کسی را به بیماری و فقر امتحان نماید، بلکه این خود اوست که با کیفیت زندگی خود فقر و بیماری را برای خود به ارمغان می‌آورد و همین زمینه امتحان شدن او به این امور می‌شود؛ پس لزوماً این‌گونه نیست که خداوند نوع و شکل امتحان یک فرد را برای او مقدر نماید بلکه این علل و عوامل گوناگون در زندگی او هستند که نوع آزمون او را رقم می‌زنند.

اما در هر حال علت تحقق شکل این آزمون الهی هرچه باشد، بدلیل عدالت مطلق خداوند این اختلاف وضعیت‌ها و تفاوت‌هایی که در سختی و آسانی امتحان برای افراد مختلف وجود دارد به نحو عادلانه‌ای مورد محاسبه قرار می‌گیرند. در واقع همه این اختلافات به شکلی دقیق و عادلانه در نحوه تکالیف انسان‌ها و محاسبه اعمال‌شان در قیامت مورد مراعات قرار می‌گیرد.

مطمئناً آنان که در دنیا از نعمات تری برخوردار بودند، بیش‌تر مورد سؤال و درخواست هستند. باید بیش‌تر پاسخگو باشند. کسانی که آزمون‌های سخت فقر و بیماری و... را گذراندند، وضع بسیار بهتر و آسان‌تری را پیش‌رو

خواهند داشت. خدا را به خاطر این تقدیر شکر خواهند کرد که در برابر سختی کوتاه دنیا سعادت ابدی را نصیب آن ها نموده است. یعنی با وجود این تفاوت شکل آزمون ها، عدالت در تکالیف و مسئولیت ها و آزمایشات و محاسبه اعمال این افراد ملاحظه می گردد.

در واقع این سختی ها و مشکلات در تاثیرات آن در ایمان و عمل افراد چیزی نیست که از منظر خداوند مخفی بماند و مورد توجه قرار نگیرد و توقعی که خداوند از فردی در حال ابتلاء به آزمون سخت دارد از توقع در قبال فردی برخوردار و مرفه بسیار متفاوت خواهد بود و در نگاه دقیق، سختی و دشواری و حسرت حقیقی برای کسانی است که در دنیا به نعمت آزموده شده اند نه به فقر و سختی و بیماری؛ زیرا در روایات متعددی آمده: «در روز قیامت کسانی که در دنیا با صحت و عافیت به سر بردند، دوست دارند که گوشت بدن آن ها را با قیچی در دنیا چیده بودند برای ثواب هایی که می بینند به اهل بلا می دهند.»^۱

۱۳) چرا من که مثلا سید هستم و جدم به امامان برمی گردد، خداوند گناهم را دو سه برابر حساب می کند؟

آیات و روایات زیادی داریم که هر کس در مقابل اعمال و کردار خود بازخواست خواهد شد و هر کس هم وزن ذره ای کار خیر انجام دهد آن را می بیند و هر کس هم وزن ذره ای کار بد کرده آن را می بیند. امام صادق - علیه السلام - می فرماید: هم خدا را معصیت می کنی و هم مدعی محبت او هستی، به جانم قسم که این شیوه شگفتی است، اگر محبت تو راستین می بود اطاعت از او می کردی، این طبیعی است که هر دوستی مطیع دوست خویشتن است.^۲

امام باقر - علیه السلام - می فرماید: به دوستی ما نتوان رسید جز با عمل نیک و پرهیزکاری و دوری از گناه.^۳

روایت دیگر طاوس یمانی می گوید: حضرت علی بن الحسین - علیه السلام - را دیدم که از وقت عشاء تا سحر به دور خانه خدا طواف می کرد و به عبادت مشغول بود، چون خلوت شد و کسی را ندید به آسمان نگرید و گفت: خدایا ستارگان در افق ناپدید شدند و چشمان مردم به خواب رفت درهای تو بر روی درخواست کنندگان گشوده است... و در خلال مناجات گریستند می گوید: سپس به سجده افتاد، من نزدیک رفتم و سرش را بر زانو نهادم و گریستم، اشکهای من سرازیر شد و قطرات آن بر چهره اش چکید، برخاست نشست و گفت کیست که مرا از یاد پروردگارم مشغول ساخت؟ عرض کردم من طاوس هستم ای پسر پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - . این زاری و بی تابی چیست؟ ما باید چنین کنیم که گناهکار و جفا پیشه ایم. پدر تو حسین بن علی - علیه السلام - و مادر تو فاطمه زهرا - علیها السلام - و جد تو رسول خدا است - یعنی شما چرا با این نسب شریف و پیوندها در وحشت و هراس

^۱ . شیخ حسن دلمی، إرشاد القلوب إلى الصواب، شریف رضی، قم، ۱۴۱۲ ق، ج ۱، ص ۴۲

^۲ . عدل الهی، مرحوم مرتضی مطهری، تهران، مؤسسه اسلامی حسینیه ارشاد، ۱۳۴۹، ص ۲۶۶.

^۳ . همان.

هستید؟ به من نگریست و فرمود: نه، نه، ای طاوس سخن نسب را کنار بگذار، خدا بهشت را برای مطیع و نیکوکار آفریده هر چند غلام سیاه چهره باشد. آتش را برای افرادی که نافرمانی نمایند آفریده و لو آقازاده‌ای از قریش باشد. مگر نشنیده‌ای سخن خداوند متعال را: «وقتی که در صور دمیده شود در آن حال از نسب‌ها پرسش نمی‌کنند به خدا قسم فردا تو را سود ندهد مگر عمل صالح که امروز پیش می‌فرستی»^۱.

و در جای دیگر آمده که پیامبر اکرم - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - پس از فتح مکه بالای تپه صفا رفته ندا در دادند ای پسران هاشم... به خدا دوستان من از میان شما یا غیر شما تنها پرهیزکاران می‌باشند و بس، مبادا روز قیامت بیایند در حالیکه شما دنیا را بر دوش بکشید و دیگران آخرت را. هان که من عذری بین خودم و شما و یا بین شما و خدا باقی نگذاشتم و برای هر کس از من و شما عملش خواهد بود.^۲

باز از امام رضا - عَلَيْهِ السَّلَام - نقل شده که خطاب به زید فرمودند: این سخنان چیست که تو می‌گوئی؟ اگر سخن تو درست باشد و فرزندان رسول خدا وضع استثنائی داشته باشند: خداوند بدکاران آنها را معذب نکند و عمل نکرده به آنها پاداش دهد پس تو از پدرت موسی بن جعفر - عَلَيْهِ السَّلَام - در نزد خدا گرامی تر می‌باشی، زیرا وی خدا را بندگی کرد تا به درجات قرب نائل آمد و تو می‌پنداری که بی‌آنکه بندگی خدا کنی می‌توانی در درجه موسی بن جعفر - عَلَيْهِ السَّلَام - قرار گیری امام آن گاه این آیه را خواندند: «يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ».

پس تنها انتساب به امام و پیامبر سودی ندارد؛ مگر این که در مسیر حق بوده و عامل به دستورات و قوانین اسلام باشد تا در روز جزا مورد لطف و عنایت حضرت حق قرار گیرد.

پس طبق موازین دینی که در دست ما است هر کس در مقابل اعمال خود جزا داده می‌شود اگر اعمال نیکی انجام داده پاداش نیک دریافت می‌کند و اگر کار زشت و ناشایستی انجام دهد در مقابل آن مجازات خواهد شد. مگر این که از جهاتی مشمول رحمت الهی شده و از شفاعت اولیای خدا بهره مند گردد...

و این مطلب که سادات به جهت ارتباط خونی با پیامبر اکرم با دیگران فرق می‌کنند اگر مراد رستگاری و بهشت و جهنم است که بیان شد و اگر مراد این است به جهت ارتباط با پیامبر حساب ویژه ای روی آنها باز شده است بله این درست است و امری است طبیعی؛ زیرا آنها به جهت ارتباط با خاندان وحی باید در عملکرد خود نهایت دقت را بکنند؛ زیرا همانطور که خداوند برای آنها احترام ویژه ای قائل شده است و برای آنها موقیعت ویژه ای در بین مردم قائل است، در صورت ارتکاب عمل ناشایست نیز عقاب دوچندان برای آنها محسوب می‌کند. بنابراین «هر که بامش بیش برفش

^۱. همان، ص ۲۶۷ - ۲۶۸.

^۲. همان.

بیشتر». از همین روی است که خداوند به زنان پیامبر می‌گوید: **يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ**^۱ ای همسران پیامبر، شما مانند هیچ یک از زنان [دیگر] نیستید.

علت این که زنان پیامبر با زنان دیگر تفاوت دارد به جهت خلقت آنها نیست؛ بلکه به جهت انتساب آنها به پیامبر است و لذا باید در تعاملاتشان با مردم این ارتباط را محترم بشمارند و الا با عذاب دوچندان خداوند روبرو می‌شوند؛ زیرا این کار آنها ضربه به رسالت الهی است. سادات نیز این گونه هستند اگر کار ناشایستی از آنها سرزند این کار آنها ضربه به خاندان رسالت است و بالتبع ضربه به غرض الهی از رسالت است و خداوند نسبت به این کارها تسامحی ندارد.

۱۴) خدا و این جهان چطوری به وجود آمدند؟ چطور خدا از اول بوده؟

۱۵) خدا چه نیازی به عبادت ما دارد؟

پاسخ را در چند محور ارائه می‌دهیم:

۱. با توجه به آیات و روایات و ادله عقلی، هدف خدا از آفرینش انسان چیزی نیست که بازگشت به ذات پاکش کند. چرا که می‌دانیم وجود او از هر جهت کامل و بی‌نهایت در بی‌نهایت است و غنی بالذات. بنابراین باید این هدف را در بیرون ذات او جستجو کرد، هدفی که به خود مخلوقات باز می‌گردد، و مایه کمال خود آنهاست. از آنجا که در آیه: «ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون»^۲ یعنی جن و انس را نیافریدیم مگر اینکه که مرا پرستند. روی مسأله عبودیت و بندگی تکیه شده و با صراحت تمام آن را به عنوان هدف نهایی آفرینش جن و انس معرفی می‌کند، اندکی تأمل در مفهوم این آیه و آنچه مشابه آن است، نشان می‌دهد که هدف اصلی آفرینش همان عبودیت است. بنابراین روشن شد که ما همه برای عبادت پروردگار آفریده شده‌ایم.

در توضیح بیشتر مطلب باید گفت: بدون تردید خداوند به خلقت انسان و به عبادت او نیازی ندارد و سودی که از عبادت انسان حاصل می‌شود به طور کامل عاید خود انسان می‌شود و خداوند نیازی به آن ندارد چون خداوند غنی مطلق است، از باب تقریب مطلب به ذهن و به عنوان مثال اگر آموزگاری دل‌سوز و مهربان دانش‌آموز خود را به انجام تکالیف گوناگون درسی در کلاس و در منزل ملزم می‌کند و با تهدید و جدیت او را وادار به انجام آن تکالیف می‌کند بسیار روشن است که تمام سود انجام تکالیف از آن دانش‌آموز است و معلم تنها از باب محبت و خیرخواهی و سعادت‌خواهی دانش‌آموز او را ملزم به انجام تکالیف می‌کند، خداوند سبحان نیز اگر فرمود: ما انسان‌ها را برای عبادت

^۱ احزاب، ۳۲.

^۲ سورة زاریات، آیه ۵۵.

آفریده‌ایم، تمام سود عبادت به جیب عبادت‌کننده می‌رود، پس خلقت انسان برای عبادت و تمام عبادات و تکالیف الهی که متوجه انسان می‌شود، برای تکامل و سعادت و آسایش خود انسان است، و انسان در پرتو نور تکالیف به کمال و غایت خلقت خود دست می‌یابد.

استاد جوادی آملی در تحلیل این مسئله می‌گوید: در نظام تکوین هر معلولی بنده علت خود است، در حدوث و بقاء از آن پیروی می‌کند و در ذات و صفت و فعل، فرمان آن را می‌برد، هیچ‌گونه گسستگی در رشته علیت راه ندارد، عناوین اسلام، تسبیح، سجده، عبودیت و اطاعت که در قرآن آمده همه ناظر به همین مطلب است، بر اثر حکمت خدای سبحان هیچ کاری بیهوده از او صادر نمی‌شود چون خداوند حکیم است و هر حکیمی کارش را با هدف انجام می‌دهد، پس کار خداوند دارای هدف است و بر اثر غنای ذاتی او هیچ چیزی نمی‌تواند هدف ذات حق باشد، زیرا لازمه‌اش آن است که ذات بدون آن هدف کامل نبوده و با نیل به آن کامل شود، در حال که واجب الوجود عین کمال صرف و نامحدود است، هدف انس و جن در نظام تشریح تکامل عبادی آنها است و اگر انسان که دارای روح مجرد عقل است آن را شکوفا کند و از همراهان خود سبقت بگیرد خودش هدف بسیاری از موجودات مادون قرار می‌گیرد ... و در مجموع می‌توان یقین شهودی به معارف را هدف نهایی آفرینش انسان دانست (تفصیل این بحث را در منبع زیر جویا شوید).^۱

۲. نکته دیگر آن است که بدانیم حقیقت عبادت چیست؟ آیا تنها انجام مراسمی مانند نماز، روزه و سایر واجبات منظور است؟ یا حقیقتی فراتر از آنها؟ جای تردید نیست که همه عبادت‌هایی که در دین آمده اهمیت زیادی دارد و مصداق عبادتند اما باید توجه داشت که عبادت مفهومی فراتر از امور یاد شده نیز دارد که هدف از آفرینش انسان عبادت به مفهوم کامل‌تر آن است، چون «عبد» از نظر لغت عرب به انسانی گفته می‌شود که سر تا پا تعلق به مولا و صاحب خود دارد، اراده‌اش تابع اراده او و خواستش تابع خواست او است. و به تعبیر دیگر عبودیت عبارت است از اظهار آخرین درجه خضوع در برابر معبود و به همین دلیل تنها کسی می‌تواند معبود باشد که نهایت انعام و اکرام را کرده است و او کسی جز خدا نیست. بنابراین عبودیت نهایت اوج تکامل یک انسان و قرب او به خداست. عبودیت اطاعت بی قید و شرط و فرمانبرداری در تمام زمینه‌هاست و بالاخره عبودیت کامل آن است که انسان جز به معبود واقعی یعنی کمال مطلق نیندیشد، جز در راه او گام برندارد و هر چه غیر اوست را فراموش کند. و این است هدف آفرینش بشر که خدا برای وصول به آن میدان آزمایشی فراهم ساخته و علم و آگاهی به انسان داده و نتیجه نهایی آن غرق شدن در اقیانوس رحمت الهی است.^۲

^۱. عبدالله جوادی آملی، حکمت عبادات، ص ۲۴، نشر مرکز اسراء، قم، ۱۳۷۸ ش.

^۲. ناصر مکارم، تفسیر نمونه، ص ۳۸۶ و ۳۸۸، نشر دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۷۹ ش.

۳. درباره این سؤال که مگر خدا به عبادت ما محتاج است؟ باید گفت آفرینش و خلقت نه تنها نشانه عجز و نقص نیست بلکه دلیل بر توانایی و کمال است، اجازه بدهید مطلب را با این مثال آغاز نمایم: آن گونه که در زندگی روز مره فراوان دیده شده است در میان ما انسان‌ها هر کسی که از نظر علمی، فکری، جسمی، هنری و ... کامل‌تر و تواناتر است، آثار وجودی او بیشتر است. مثلاً یک انسان دانشمند می‌تواند چیزی را بسازد و یا کشف کند، در حالی که انسان‌های عادی به دلیل عجز و ناتوانی علمی هرگز نمی‌توانند چیزی بسازند یا پدیده علمی را کشف کنند. یا مثلاً افرادی که دارای کمالات بیشتری‌اند می‌توانند کارهای مهم انجام بدهند، در حالی که افراد ناقص از نظر علمی و یا جسمی و مانند آن به دلیل کمبودها و نقایص خود کار مهمی را نمی‌توانند انجام بدهند.

بنابراین بسیار روشن و بدیهی است که خلقت و آفرینش دلیل بر توانایی و کمال است و نه دلیل بر عجز و نقص. با توجه به این مثال گویا مسئله تا حدودی به ذهن نزدیک‌تر شد. پس می‌گوییم: در قرآن کریم آیات متعدّد آمده است که جریان خلقت و آفرینش عالم و آدم را به عنوان دلیل بر قدرت و توانایی و کمال خدا دانسته است که در اینجا به چند نمونه از آن آیات اشاره می‌شود:

فرمود: «یخلق ما یشاء و الله علی کل شیء قدیر»^۱ خداوند هر چه بخواهد می‌آفریند و خدا بر هر چیزی تواناست. و فرمود: «اولم یروا ان الله الذی خلق السموات و الارض قادر علی ان یخلق مثلهم»^۲ آیا ندانستند که خدایی که آسمانها و زمین را آفریده است تواناست که مانند آن را بیافریند.

در این گونه آیات سخن از آن است که خلقت خداوند دلیل بر توانایی و قدرت او و در برخی آیات دیگر عدم خلقت را دلیل از عجز از خلقت دانسته و فرموده: «ان الذین تدعون من دون الله لن یخلقوا دباباً و لو اجتمعوا له»^۳ یعنی کسانی را که جز خدا می‌خواهند هرگز حتی مگسی را نمی‌آفرینند، هر چند برای آفریدن آن اجتماع کنند. در این آیه عدم توانایی بر خلقت دلیل بر ضعف و عجز و ناتوانی دانسته شده است. بنابراین از مجموع این گونه آیات که در قرآن فراوان آمده به خوبی بدست می‌آید که برخلاف آنچه در پرسش مطرح شده خلقت و آفرینش دلیل بر قدرت و کمال خداوند است نه دلیل بر نقص و عجز او. به همین جهت در قرآن کریم درباره این مسئله خلقت و این که خداوند قدرت بر خلقت دارد فراوان بحث شده است.

۱. سوره مائده، آیه ۱۷.

۲. سوره اسراء، آیه ۹۹.

۳. سوره الحج، آیه ۷۳.

۱۶) مامان و بابای خدا کی بوده؟

۱۷) خدا چه شکلیه؟

۱۸) چرا خدا یکی شکل خودش درست نکرده؟

۱۹) اگر خدا نبود که مارو بیافرینه هیچی نبود پس کی خدا رو درست کرده؟

برای پاسخ به این پرسش دو مسأله را به صورت اختصار بررسی می‌کنیم:

۱- آیا هر پدیده‌ای احتیاج به آفریدگار، خالق و یا به تعبیر فلسفی احتیاج به علت دارد؟

۲- آیا خداوند احتیاج به علت یا آفریدگار دارد؟

آیا هر پدیده‌ای احتیاج به آفریدگار، خالق و یا به تعبیر فلسفی احتیاج به علت دارد؟

یکی از دلایلی که ما را با این پرسش مواجه می‌کند که با پذیرش اصل علیت، علت خدا چیست؟ اشتباه در تبیین و فهم اصل علیت است. برخی‌ها به غلط این اصل را چنین بیان کرده‌اند: «هر چیزی یا هر موجودی در ایجادش محتاج علت است»، لذا آن ایراد را مطرح می‌کنند. در حالی که قاعده درست آن قضایایی چون «هر معلولی نیازمند علت است»، هر موجود ممکنی محتاج علت است» و ...

طبق قاعده‌ای فلسفی "هر معلولی محتاج علت است" و معنای آن این است که هر آنچه در به وجود آمدن محتاج شیء دیگری است، برای اینکه به وجود آید نیاز به آن شیء دارد. وجود محتاج "معلول" و وجودی که معلول به آن احتیاج دارد "علت" نام دارد.

یک مفهوم، محور و سنگ بنای این قاعده است و آن "احتیاج" است.

اگر شیئی محتاج بود، علت می‌خواهد و اگر محتاج نبود علتی نمی‌خواهد. و چون برخی فلاسفه غرب این قاعده را صحیح تبیین و روشن نکرده‌اند، دچار اشتباه شده و تصور نموده‌اند که هر موجودی احتیاج به علت دارد، در حالی که چنین سخنی نه قابل اثبات است و نه اصل علیت چنین مطلبی را بیان می‌کند.

توضیح اینکه لفظ "علت" از کلماتی است که، به تعبیر فلاسفه، اضافی است. یعنی با لفظ و مفهومی دیگر تصور و فهمیده می‌شود. مانند لفظ و مفهوم پدر که با مفهوم فرزند قابل فهم است، اگر شخصی فرزند نداشته باشد، نمی‌توان به او پدر گفت و اصولاً پدر با تصور فرزند داشتن همراه است (صرف نظر از این که در خارج و واقعیت پدری وجود داشته باشد).

لفظ و مفهوم "علت" نیز چنین است، تا معلول (موجود محتاج) تصور نشود، کلمه علت بی معنا است، بدین جهت اگر در عالم معلولی وجود نداشته باشد، علتی هم موجود نخواهد بود و اگر بتوان وجودی را اثبات نمود که هیچ احتیاجی نداشته باشد، علتی هم نخواهد داشت، چون علت برای رفع احتیاج است.

بنابراین هر پدیده‌ای محتاج آفریدگار نیست، بلکه هر پدیده محتاج، آفریدگار می‌خواهد.

آیا خداوند احتیاج به علت یا آفریدگار دارد؟

برخی فلاسفه غرب برای اثبات خداوند چنین استدلال کرده‌اند که چون تسلسل محال است، به ناچار ذهن مجبور است که بپذیرد خدا وجود دارد، اما وجودی که خود علت ندارد برای آنها قابل تبیین و اثبات نیست (۱) اما فلاسفه اسلامی وجود خداوند را محتاج علت نمی‌دانند. نه بدین جهت که ذهن مجبور است چنین موجودی را بپذیرد، بلکه بدین جهت که خداوند علت هستی است و لذا هیچ احتیاجی ندارد تا کسی یا شیئی بخواهد آنرا برطرف نماید.

حقیقت هستی که در عین دارا بودن مراتب و مظاهر مختلف یک حقیقت بیش نیست هرگز احتیاج و افتقار به شیئی دیگر را ایجاب نمی‌کند. چون برای هستی، غیر و ماورایی تصور ندارد، غیر هستی، نیستی است" (۲).

برای اینکه مطلب واضح تر بشود، مثالی بیان می‌کنیم:

فرض کنید شخصی در حال خوردن غذایی شور است. سؤال می‌کند که چرا این غذا شور است؟ به او در جواب گفته می‌شود که مثلاً رُب یا چیز دیگری که به غذا اضافه شده، شور بوده و لذا غذا شور شده است، دوباره سؤال می‌کند که چرا رُب یا آن ماده غذایی شور بوده. در جواب می‌گویند چون نمک آن زیاد بوده است. پس از این جواب، دیگر سؤال ادامه پیدا نمی‌کند و شخص نمی‌پرسد که چرا نمک شور است. چون می‌داند که نمک یعنی ماده غذایی که شور است و اگر نمک شیرین باشد دیگر نمک نیست، بلکه شکر است. لذا سؤال‌های وی در اینجا متوقف می‌شود، نه به جهت اینکه مجبور شد ذهن خود را متوقف کند بلکه به این جهت سؤال نکرد که دیگر برای شوری نمک علتی وجود ندارد. نمک عین شوری است.

در مورد خداوند نیز اینگونه است، وجود خداوند عین هستی است و در آن هیچ جهت نیستی راه ندارد و لذا نمی‌توان برای خدا علتی تصور نمود.

نتیجه :

بنابراین هر موجودی علت نمی‌خواهد بلکه موجود محتاج و فقیر است که محتاج علت است و چون خداوند غنی بالذات است و هیچ احتیاجی ندارد، علتی هم ندارد.

یا ایها الناس انتم الفقراء الى الله و الله هو الغنی الحمید" (۳) "ای مردم شما محتاج خداوند هستید و این تنها خداوند است که بی نیاز و ستوده است."

نبوت و پیامبران

۲۰) چرا پیامبر(صلی الله علیه وآله) هر روز برای خودش و خاندانش صلوات می فرستادند؟

۱. صلوات، امر الهی است که معانی عمیقی دارد؛ بنابراین، وقتی خداوند متعال، به ویژه خطاب به مؤمنان،^۱ امری می نماید، پیش از همگان، پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) که مخاطب وحی بودند و میان انسان، ملک و جن، در رأس مؤمنان قرار دارند، مخاطب آن فرمان می باشند و البته که بیش از همگان، امر پروردگار را اطاعت و اجرا می نمودند. وقتی دستور صادر شد: « إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ، يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَاسَلِّمُوا تَسْلِيمًا؛^۲ خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می فرستند؛ ای کسانی که ایمان آورده اید، بر او درود فرستید و سلام گوید و کاملاً تسلیم [فرمان او] باشید؛» اولین مخاطب، گیرنده ی این وحی، یعنی خود حضرت، می باشند و البته که در اطاعت نیز بر همه سبقت دارند و بیش از سایر مؤمنان، مراقبت و استمرار داشتند.

بنابراین، نه تنها ایشان نیز مانند همگان صلوات می فرستادند، بلکه چون وقتی از ایشان پرسیده شد که چگونه این امر خدا را به جا آوریم و صلوات بفرستیم، فرمودند که بگوئید: « اللهم صل علی محمد و آل محمد» و یا با اضافاتی که در سایر روایات آمده است؛ معلوم می شود که خودشان به هر چه که تعلیم نموده و دستور می دادند، پیش تر و بیشتر عمل می نمودند.

۲. برخی به خطا، گمان دارند که سلام و صلوات فرستادن به خود، کار درستی نیست! اما، اولاً وقتی خدا امر به کاری نمود، واجب می شود؛ ثانیاً بسیار طبیعی است که انسان، به آن چه که هست و آن چه که از سوی خدا به آن مأمور شده، و آن چه که خدا به او نعمت داده، اقرار نماید؛ چنان که فرمود: « وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ؛^۳ و اما نعمت پروردگارت را بازگو کن .

صلوات در اصل یک دعای بسیار بزرگ است و بدیهی است که هر انسان عاقل و مؤمنی، بسیار برای خودش و خاندانش، دعا می کند؛ بهترین دعا نیز آن است که از خداوند متعال بخواهد صلوات و رحمتش را مشمول او گرداند؛ پس، این که حضرت، یا هر شخص دیگری، برای خودش دعا کند، نه تنها عجیب و قریب نیست، بلکه، امری است معقول و منطقی .

۳. ما در قرآن کریم می خوانیم که انبیا و رسولان الهی، بر خودشان سلام و درود می فرستادند؛ چرا که این سلام و

^۱ . « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا » .

^۲ . سوره مبارکه احزاب، آیه ۵۶ .

^۳ . سوره الضحی، آیه ۱۱ .

درود، به معنای « منیت »، نیست، بلکه ارج نهادن به مقامی است که خداوند متعال موهبت نموده است؛ چنان که حضرت عیسی علیه السلام، گفتند: «وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا»^۱ و سلام بر من! روزی که زاده شدم، و روزی که می‌میرم، و روزی که زنده برانگیخته می‌شوم .

۴. ما نیز دست کم، در شبانه روز پنج بار، و آن هم در نمازهای واجب و سپس مستحب، به خودمان و سپس به تمامی بندگان صالح خدا، سلام می‌دهیم: «السَّلَامُ عَلَيْنَا وَ عَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ».

۲۱) چگونه گذشته پیامبران و امامان را باور کنیم؟

۲۲) چه اشکالی دارد که پدری فرزند خودش را قربانی کند؟ مگر حضرت ابراهیم فرزندش را برای خدا قربانی نکرد؟

۲۳) چرا پیامبری برای ایران فرستاده نشده؟ چرا اکثر پیامبران و امامان برای عربها بودند؟

رسالت پیامبران الهی برای هدایت بشر

با توجه به اینکه فرستادن پیامبر برای هدایت بشر از سوی خداوند در حوزه ادیان الهی مطرح است، سخن از پیامبران الهی در نقاط مختلف جهان نیز به متون این ادیان قابل استناد است و منابعی که از سوی منکرین خدا و مخالفین ادیان الهی نگاشته شده به دلیل اینکه فقط تحلیل و نقد است، در این حوزه قابل اعتماد و استناد نیست.

در تاریخ ادیان و نیز در احادیث اسلامی پیامبرانی برای مناطق شرق آسیا و نیز قاره آمریکا ثبت نشده است. تمام پیامبرانی که از آن‌ها در قرآن و احادیث نام برده شده‌اند در حوزه شرق آفریقا و غرب آسیا بوده‌اند. اینکه آیا حتماً در این مناطق پیامبرانی مبعوث نشده‌اند دلیلی بر آن نداریم؛ همانگونه که بر بعثت آن‌ها نیز در این مناطق دلیل روشنی وجود ندارد. هرچند لطف الهی اقتضا می‌کند که بشر را دست کم با وجود انسان‌های خداپرست هدایت کند و آنان را به حال خود شان رها نکند.

به فرض اینکه در مناطق نامبرده پیامبرانی مبعوث نشده باشند بدون سبب و علت نبوده است. هرچند از علل نبود پیامبران در این مناطق نیز اطلاع روشن و دقیق نداریم. لکن برای رفع این شبهه می‌توان به مطالب زیر توجه کرد:

۱. ممکن است در زمان‌های قبل از تاریخ برای چین، آمریکا و هند و ژاپن و... پیامبرانی از طرف خداوند ارسال شده باشد؛ لکن در قرآن و احادیث اسلامی از آن‌ها نام برده نشده‌اند. گزارش نشدن از بعثت پیامبر برای این مناطق در قرآن و احادیث دلیل بر این نیست که در این مناطق پیامبرانی وجود نداشته‌اند. چرا که بر اساس بیانات قرآن کریم پیامبران

^۱ .سوره مریم علیها السلام، آیه ۳۳ .

بسیاری از سوی خداوند مأمور هدایت قوم و قبیله و مردم خود شده‌اند چنان که می‌فرماید: «و إن من أمهٍ أَلَّا خِلا فیها نذیراً؛ و هیچ امتی نبود جز آن که در میان‌شان ترساننده‌ای (راهنمایی) بوده است». به همین دلیل نمی‌توان گفت صدویست و چهار هزار پیامبر که در روایات آمده است^۱ همه آنان برای اعراب و منطقه خاور میانه بوده‌اند.

۳. شکی در این نیست اگر بپذیریم که حتماً می‌پذیریم انسان‌های امروزی همه‌اش از نسل آدم هستند، پس در آغاز زندگی بر روی زمین، بسیاری از سرزمین‌ها مانند آمریکا و شرق آسیا و اروپا و نیز آفریقا از سکنه خالی بوده‌اند و از اولین مرکز زندگی انسان که خاور میانه و محل فرود آمدن حضرت آدم باشد، انسان‌ها به تدریج به مناطق اطراف گسترش پیدا کرده‌اند. پس پیش از اینکه انسان از مرکز اولیه زندگی انسان به اطراف دنیا مهاجرت کنند در این مناطق انسانی وجود نداشته تا برای شان پیامبر فرستاده شود. اما بعد از اینکه انسان‌ها از این مرکز به اطراف کوچیده‌اند تحت تأثیر رسالت انبیا قرار داشته‌اند که در این محل مبعوث گردیده‌اند پس حجت خداوند بر این گونه مردم نیز تمام بوده است.

بنابراین پیامبرانی که در خاور میانه مبعوث شده و در قرآن و احادیث از آنها نام برده شده‌اند، ممکن است علت این یادآوری در متون اسلامی و حتی متون مسیحیت و یهودیت این باشد که این منطقه مرکز ثقل زندگی انسانها بوده است. ۴. در خصوص ایران باید گفت پیامبرانی برای هدایت مردم این سرزمین فرستاده شده دست کم برای قوم مجوس پیامبر فرستاده شده است. از امام علی (ع) نقل شده است که خداوند به سوی قوم مجوس کتاب و پیامبری فرستاد اما دین مجوسیان که اسم کتاب و پیامبرش مشخص نیست، از سوی قدرتمندان و پادشاهان مجوس تحریف گردیده است. امام علی (ع) فرموده است این دین آسمانی تا زمانی ادامه داشت تا اینکه پادشاهی در شبی مست شد و با دختر خود هم بستر گردید. چون صبح شد خبر در میان مردم انتشار یافت، همه جلوی خانه او گرد آمده گفتند: تو دین ما را آلوده کرده، و از بین بردی، باید بیرون شوی، تا تو را با زدن حد پاک کنیم. پادشاه به ایشان گفت همه جمع شوید و به سخن من گوش فرا دهید، اگر دیدید که هیچ راهی جز حد زدن نیست آن وقت خود دانید، هر کاری می‌خواهید بکنید. و چون همه گرد آمدند به ایشان گفت: هیچ می‌دانید که خدای تعالی هیچ بنده‌ای را گرامی‌تر از پدر و مادر ما، آدم و حوا نیافریده؟ گفتند: بله، درست است. گفت مگر نبود که او دختران خود را به پسران خود داد؟ گفتند، درست است، و همین دین ما باشد؟ همگی بر پیروی چنین مسلکی هم پیمان شدند، خداوند هر علمی که داشتند از سینه‌شان محو کرد و کتابی که در بینشان بود از میانشان برداشت؟ و در نتیجه مجوس کافر شدند.^۳

۱. سوره فاطر، آیه ۲۴.

۲. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۵۸، بیروت، موسسه الوفاء، ج ۲.

۳. ابن بابویه، محمد بن علی، التوحید، ص ۳۰۶، مصحح: حسینی، هاشم، قم، جامعه مدرسین، ج ۱، ۱۳۹۸ق.

پس نمی‌توانیم بگوییم که خداوند برای ایرانیان هرگز پیامبری نفرستاده است. و در زمانهای بعدی مردم ایران به پیامبران خاور میانه دسترسی داشته‌اند و به خصوص پیامبران الوالعزم که رسالت جهانی داشته‌اند و ایرانیان و غیر ایرانیان موظف بوده‌اند که از آنان پیروی کنند.

با توجه به اینکه ارسال پیامبران به عنوان حجت خدا تکلیف را متوجه بندگان خدا می‌کنند، اگر بپذیریم که برخی انسان‌ها در کره زمین از نعمت هدایت الهی محروم بوده‌اند و حجت بر آنان تمام نشده است مشکل اساسی متوجه این افراد نمی‌شود؛ زیرا خداوند فرموده است: «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا» و ما تا رسول نفرستیم هرگز کسی را عذاب نخواهیم کرد. پس این افراد از جهت عذاب اخروی کاملاً در امان هستند. اما اینکه در این دنیا از هدایت الهی محروم بوده‌اند تا زندگی خود را بر طبق آن سامان دهند، بسیاری از انسان‌ها با وجود پیامبران و دیدن معجزه، پیامبران را انکار نموده و با اینکه می‌دانستند آنان حق هستند عناداً در برابر آن‌ها قرار گرفته و خودشان را از نعمت هدایت الهی در این جهان محروم کرده‌اند و عذاب جهنم را برای خود خریده‌اند.

امامت (امام زمان (عج) – فلسفه عزاداری)

۲۴) مگر امامان (ع) علم غیب نداشتند؟ پس چرا زهر نوشیدند؟ مگر از زهر بودن آن اطلاع نداشتند؟

این سؤال دامنه گسترده دارد و تنها اختصاص به خوردن انگور مسموم توسط امام رضا - علیه السلام - یا خرمای مسموم توسط امام کاظم - علیه السلام - که منجر به شهادت آنها گردید، ندارد، بلکه در خیلی از امور و حوادث جای طرح دارد، همچون ازدواج و انتخاب همسر که در برخی موارد مانند جعهده و ام الفضل همسران امام حسن مجتبی و امام جواد - علیه السلام - و حتی عایشه همسر پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم -، موجبات آزار و اذیت آن بزرگواران را فراهم می‌کردند، رفتن امیر المومنین به مسجد و رفتن امام حسین به کربلا و بردن زنان و کودکان با خودش، و یا امور فراوانی دیگر از این قبیل، که بر اساس دلائل عقلی و نقلی معتبر، پیامبر اکرم و امامان معصوم علم و آگاهی به این امور پیش از وقوع آنها داشته و دارند.

جهت ارائه یک پاسخ کلی و جامع برای سؤال مورد نظر به مطلبی از مرحوم آیت الله علامه طباطبائی اشاره می‌کنیم:

^۱. اسراء، ۱۵

«به دلیل عقلی و نقلی، امام - علیه السلام -، انسان کامل و دارای مقام نورانیت، بلکه کامل ترین انسان های عصر خویش و مظهر تام همه اسماء و صفات و دارای اسم اعظم الهی است. لذا «عالم بما کان و ما یکون و ما هو کاین»^۱ آگاه به وقایع گذشته و رخدادهای آینده، تا روز قیامت می باشد. و به محض توجه به مقام نورانیت خود، بالفعل به همه جهان و جهانیان و به همه امور عالم و به هر حادثه، خواه شخصی و یا اجتماعی که پیش آمده و در حال وقوع است و یا رخ خواهد داد، آشنا و با خبر می گردد. و بدین ترتیب همه اشیاء (و همه امور) برای امام - علیه السلام - روشن و هیچ چیز از نظر و دیده باطنی او پوشیده نیست؛ هر چند در رفتار و کردار مانند سایر مردم، به علل و اسباب ظاهری روی می آورد. بر این اساس (ائمه) - علیهم السلام -، کاملاً به شهادت خویش و جزئیات آن از قبیل زمان، مکان، کیفیت شهادت و... (قاتل و اسباب قتل) آگاه و با خبر است^۲ و در مواردی عملاً به آن تصریح نموده (است) ۳ (مثلاً امام - علیه السلام - در جواب این سؤال که چرا امام با اینکه می دانستند این غذا (مانند آب در جریان شهادت امام حسن - علیه السلام - توسط جعده و یا انگور و خرما در جریان شهادت امام کاظم و امام رضا - علیهما السلام - مسموم است (و یا در فرض سؤال مورد نظر، با اینکه می دانست این زن در آینده مرتکب مسمومیت و شهادت او می شود) از خوردن آن و یا از ازدواج با او اجتناب نکردند...؟) امام محمد باقر - علیه السلام - در جواب این سؤال به حمران فرمود: اگر ائمه - علیهم السلام - از خدا می خواستند که بلا و مصیبت ها را از آنان دور گرداند و طاغوت و ستمگران و دشمنانشان را نابود کند، خداوند متعال اجابت می کرد. اما خداوند چنین سرنوشتی را برای آنان مقدر کرده بود و ائمه نیز آنچه خدا ۲۲ برای آنها خواسته بود، با اختیار خودشان پذیرفتند... هم چنین خداوند درجاتی را برای آنان مقرر کرده که رسیدن به آنها از راه (ابتلا) به بلاها و مصائبی بود که برای آنان تقدیر شده بود، و اگر می بینیم آنها در این گونه موارد اقدام کرده اند، علی رغم علمی که داشتند، یک تکلیف الهی بوده که آن را انجام داده اند. چنان چه امام کاظم - علیه السلام - در زندان وقتی خرمای مسموم را آوردند گفت: «خدا تو خود می دانی که اگر پیش از این چنین کاری می کردم نفس خویش را هلاک می کردم، اما الآن می دانم که رضا و خواسته تو باید اجرا شود».

«آری (امام) - علیه السلام - به قضای حتمی خداوند متعال (آگاه است) ولی علم موهبتی امام - علیه السلام - به همه حوادث، موضع او در برابر تکالیف خاصه خود که حتمی الوقوع و متعلق قضای حتم خداوند متعال است (مانند شهادت امام حسن - علیه السلام - توسط جعده، و یا کارهایی که عایشه بعد از رحلت پیغمبر اکرم به عنوان همسر آن بزرگوار انجام داد، و یا جریان ام الفضل با امام جواد - علیه السلام - و امثال این امور) تغییر نمی دهد. از این گذشته، اساساً قضای حتمی خداوند متعال نظیر شهادت (ائمه اطهار) از آن جهت که حتمی الوقوع است، متعلق امر و یا نهی خدا و یا

^۱. احتجاج، طبرسی، ج ۱، ص ۲۵۸.

^۲. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۶.

^۳. در محضر علامه طباطبائی، محمد حسین رخشاد، ص ۱۷۳.

متعلق اراده و قصد انسانی قرار نمی گیرد؛ زیرا او چه بخواهد یا نخواهد آن حادثه حتمی الوقوع است و واقع می شود و شدنی است و در لوح محفوظ ثبت گردیده است و لا محاله تحقق خواهد یافت (اگر چه مقدمات آن اختیاری و بر اساس عملکرد خود انسان تحقق یابد) بنابراین در این فرض معنا ندارد که گفته شود: خود را در این حادثه واقع ساز و یا نساز، زیرا بنا بر فرض حتمی الوقوع و واقع شدنی است، بخواهد یا نخواهد، و نسبت به مجموع اجزای علت تامه خود نسبت ضرورت را دارد. (یعنی نسبت به اراده تکوینی و قضای حتمی الهیه که از مقام فعل انتزاع می شود، چنین است، ولی نسبت به انسان که فاعل یا قابل است، قاتل یا مقتول و یا مانند آنچه در موارد بالا اشاره شد، در مورد بحث ما، نسبت امکان را دارد) البته این منافات ندارد با آنکه گفته شود آن بزرگواران به قضای حتمی خداوند تن در دادند و تسلیم و راضی شدند، چنان که (امام حسین - علیه السلام -) در آغاز نهضت خود در خطبه ای که در مکه ایراد کرد، فرمود: خط الموت علی ولد آدم... لا محیص عن یوم خط بالقلم^۱ مرگ بر فرزند آدم - علیه السلام - نوشته شده است... هیچ راه گریزی از روزی با قلم (تکوین) نوشته شده، وجود ندارد.

اشاره به اینکه مرگ و شهادت و برخی امور (مثل آنچه در سؤال به آن اشاره شده) با قلم تکوین در لوح محفوظ ثبت گردیده است. سپس فرمود: «رضا الله رضانا اهل البیت، نصبر علی بلائه و یوفینا اجور الصابین»^۲ خوشنودی خدا، خوشنودی ما اهل بیت است، بر بلای او صبر می کنیم و خداوند (در عوض آن) پاداش های صابران را به طور کامل به ما عنایت می فرماید.^۳

در پایان به این نکته هم لازم است اشاره نمائیم که با قطع نظر و علاوه بر آنچه بیان شد، خیلی از امور و مصائب، جزء ابتلائات و گرفتاری هایی است که اولیاء خداوند به دلائلی که خداوند می داند باید دچار آن بشوند و آن بزرگواران هم عاشقانه و خاضعانه تحمل نمایند.

البته برخی از بزرگان گفته اند که ائمه اطهار - علیهم السلام - در امور عادی همانند سایر مردم عمل می کنند و مامور به عمل به علل و اسباب ظاهری هستند و لذا ممکن است کارهایی که بر اساس ظواهر انجام می شود، مانند افعال عموم مردم، تبعاتی در خور، داشته باشد.

اما به نظر می رسد، در این باب، مطلبی که از مرحوم علامه طباطبائی، به آن اشاره شد، مستدل و قانع کننده تر باشد.

۲۵) چرا امام زمان (عج) زمانی ظهور می کند که دنیا پر از ظلم شده است؟

در پاسخ به سؤال فوق لازم است به دو نکته اشاره نمائیم:

^۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۶.

^۲. ابن طاووس، لهوف، ص ۶۰.

^۳. در محضر علامه طباطبائی، صفحات، ۱۷۳ - ۱۷۴ - ۱۷۵.

الف. ظهور امام زمان(ع) شرایطی دارد از جمله مواردی که شرط تحقق ظهور به شمار آمده و برای ظهور بایسته است آمادگی جامعه و مردم برای پذیرش این امر است یعنی باید مردم جهان از نظر رشد فکری و کمالات روحی به حدی برسند که بتوانند ارزش وجود امام را درک کرده و شایسته ظهور و حضور او گردند.

گفتنی است مانع اساسی ظهور حضرت هم عدم آمادگی است و آمادگی روحی جامعه جز باتحول روحی و خودسازی ممکن نیست. تغییر و تحول روحی و خودسازی و تهذیب اخلاق نقش مهمی در ایجاد انقلاب بزرگ و به پیروزی رساندن آن دارد و با تحولات بیشتر در روحیه انسان ها و ساخته شدن نیروهای با صلابت می توان اذعان داشت که یکی از زمینه های ظهور فراهم آمده است. باید بدانیم که امام زمان (عج) هم به انتظار لحظه ای است که این تحولات درونی در قلب و روح انسانها به وجود آمده و به حد کمال خود برسد تا ظهور برای حضرت میسر شود.

علائم و نشانه هایی که در احادیث برای ظهور ذکر شده است دو دسته هستند برخی موضوعات مخصوص منطقه ای خاص است، مثل خروج سفیانی که از یک نقطه خاص کار خود را شروع می کنند و برخی موضوعات عام و فراگیر هستند مانند اشاعه فحشاء و ظلم و ستم و حرام شدن حلال و...

بعضی از امور که از علائم است که باید فراگیر و جهانی باشند نه منطقه ای مثلاً درباره ظلم و ستم در جهان آنچه که در روایات در این مورد وارد شده است عنوان «ملاً» و «پر شدن» است امیر مؤمنان علی بن ابیطالب - علیه السلام - می فرمایند «یملأ الارض عدلاً و قسطاً کما ملئت جوراً و ظلماً»^۱ آن حضرت دنیا را از عدل و داد پر می کند هم چنان که از ظلم و ستم پر شده بود. یعنی بعد از پر شدن دنیا از ظلم و ستم، آن حضرت قیام می نماید. لذا حضرت امام علی -ع- یکی از نشانه های ظهور را با عنوان ملئت جوراً و ظلماً، ذکر کرده اند و «ملئت» از ریشه ملاً است. ملاً در لغت یعنی جماعت زیادی از مردم که هیبت آن ها و هیأت آن ها، چشم و قلب را پر می کنند،^۲ وقتی انسان چشم می اندازد، به هر جا می نگرند جماعت و انسان ها را می بیند و آن قدر زیاد هستند که قلب از هیبت آن ها پر می شود گویا این که به چیز دیگری نمی تواند فکر نماید.

«ملئت ظلماً و جوراً» یعنی جهان هستی پر از ظلم و جور گشته، به گونه ای که انسان هر جا پای می گذارد آثار ظلم و ستم را می بیند، لذا وجود ظلم و ستم در یک شهر و یک کشور و حتی یک قاره، نشانه و علایم ظهور نمی باشد، بلکه فراگیر شدن دنیا از ظلم و ستم نشانه ظهور است که آن حضرت عالم هستی را پر از عدل و داد می نماید «یملأ الارض عدلاً و قسطاً».

البته، این نکته نباید فراموش گردد که در حدیث آمده که «زمین» پر از ستم می شود، این جمله معنایش این نیست که همه ظالم باشند، بلکه انسان های مؤمن و وارسته هم وجود دارند.

چون در مقابل ظالم، مظلوم است، وقتی که عالم پر از ظلم باشد، یعنی عده ای ظلم می کنند و عده دیگری مظلوم هستند. و مظلومین چند دسته اند، عده ای در دین حق هستند و خواهان عدالت. و برای اعتلای اسلام و حقیقت تلاش و جهاد می نمایند و به همین دلیل هم مورد ظلم واقع می شوند. و عده ای هم مستضعف فکری هستند که دین حق را هم نشناخته اند و از سوی دیگر مورد استعمار واقع شده اند و به آن ها ظلم می شود.

^۱ کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، چاپ دارالکتب اسلامیة، ۱۳۶۵ش، ج ۱، ص ۳۳۸، باب فی الغیبه.

^۲ الطریحی، مجمع البحرین، نشر مکتب نشر الثقافه الاسلامیه، ۱۴۰۸ ق، ج ۱، ص ۳۹۷.

بنابراین در چنین شرایطی که ظالمان، قدرت یافته اند و ظلم می کنند، انسان های مؤمن و صالحی هستند که خواهان برپایی عدل و داد می باشند و ایمان و اخلاص خود را حفظ می نمایند، وجود چنین انسان هایی یکی از زمینه های ظهور است که بعد از ظهور آن حضرت، این گونه افراد، با ولی عصر عجل الله تعالی فرجه بیعت می نمایند و به کمک آن حضرت می شتابند.

دلیل بر این مطالب احادیثی است که بیان می نماید وجود انسان های مؤمن در آخر الزمان زمینه ساز ظهور آن حضرت است، پیامبر بزرگ اسلام می فرماید: «مردمی از مشرق خروج می کنند و برای حضرت مهدی زمینه سازی می کنند»^۱ یعنی آن زمانی که ظلم و ستم فراگیر و جهانی می شود، چنین انسان هایی با خروج خود، زمینه ساز قیام آن حضرت می گردند. چنین انسان هایی عمدتاً از مشرق هستند.

نتیجه اینکه، طبق حدیث شریف امیرالمؤمنین، وقت ظهور، زمانی است که همه عالم پر از ظلم و ستم باشد نه یک منطقه ای و در چنین زمانی انسان های صالح هم یافت می شوند و وجود انسان های مؤمن و صالح منافاتی با پر شدن جهان از ظلم و ستم ندارد. چه آن که مراد از پر شدن عالم از ظلم، حاکمیت و سیطره ظلم می باشد.

البته مصادیق ظلم و ستم ممکن است، حرام شدن حلال ها، و حلال شدن حرام ها باشد. ممکن است قتل و خونریزی باشد، ممکن است فحشا و فراگیر شدن آن ها باشد. و لازم هم نیست که همه این مصادیق در همه جا باشد.

بر این اساس آن دسته از علائمی که از روایات فراگیری و عمومی بودن آن ها فهمیده می شود در صورتی نشانه ظهورند که در ابعاد جهانی باشند.

ب. هیچگاه زمین به نحو تام قبل از ظهور پر از عدل نخواهد شد تا گفته شود که دیگر نیازی به ظهور امام زمان (عج) نیست زیرا بینش عمیق برای مدیریت جهان تنها از عهده یک معصوم بر خواهد آمد چه اینکه غیر معصوم در طول تاریخ زندگی بشر چنین حالتی را حتی در سطح یک کشور به وجود نیاورده است چه رسد در سطح یک جهان. از این روی چنین تصویری نا ممکن خواهد بود. آری! برابر آموزه های دینی، بشر موظف به رعایت موازین انسانی و دینی بوده است تا بستر را برای امر عدالت جهانی آماده سازد. در غیر این صورت به وظیفه خود عمل نکرده است.

۲۶) چرا ما باید برای امام حسین (ع) که ۱۴۰۰ سال پیش شهید شده عزاداری کنیم، ولی برای عزیزانمان که

یک سال از مرگشان گذشته عزاداری نکنیم؟

فلسفه عزاداری

شکی نیست که اسلام دین اعتدال و حکمت است و برای تمام ابعاد زندگی انسان برنامه دارد. انجام دادن و رسیدگی به برخی امور هیچگاه نباید مانع از توجه به امور دیگر گردد؛ مسلمانان همانگونه که وظیفه دارند به امور شخصی خودشان بپردازند، موظف هستند که امور اجتماعی را نیز به وجه احسن مورد توجه قرار دهند. حج می روند، باید به حد توان به فقرای جامعه هم توجه کنند؛ مسجد و راه می سازند، بیمارستان هم بسازند. به خانواده و بچه ها رسیدگی می کنند، همسایه را هم نباید فراموش کنند. و ...

^۱ کشف الغمّة فی معرفة الامته، چاپ مؤسسه المعارف الاسلامیة، ۱۴۱۱ هـ ق، ج ۲، ص ۲۶۷، باب معجم الاحادیث الامام المهدی.

شیعیان مخلص به خوبی هر کاری را در جای خودش و به وقت آن انجام می دهند؛ لذا معنای برگزاری مجالس عزاداری و اقامه عزای حضرت سید الشهداء (علیه السلام) که از افضل قربات و از مستحبات اکیده است و مایه برکات مادی و معنوی در زندگی فردی و اجتماعی انسان می گردد؛ این نیست که به امور مهم دیگر رسیدگی نکنند همانگونه که معنای انجام و رسیدگی به امور دیگر هم این نیست که مومنین اقامه عزاداری و برپایی مجالس سالار شهیدان را ترک کنند.

واقعیت های موجود نشان می دهند که مؤمنان و پیروان مکتب حسینی اینگونه هستند و بیشتر هزینه ها و مصاريف مجالس احیای شعائر عاشورا، توسط افراد کم در آمد تهیه و پرداخت می گردد که عاشقانه از هستی و دارایی شان برای اقامه ارزش های الهی مولای شان، سرمایه گذاری می کنند و الحمد لله در زندگی شان به بن بست و مشکل غیر قابل حل هم بر نمی خورند.

عزاداری که در میان شیعیان به عنوان یک سنت رایج شده، انگیزه های گوناگونی دارد که به اختصار عبارت اند از:

۱. شناساندن مقام پیشوایان بزرگ اسلام؛ که سراسر زندگی آنان برای جامعه اسلامی الگو و سرمشق است، خواه در مبارزه با طاغوتیان یا مسائل اخلاقی، معنوی و... چرا که در همین مجالس، (بر خلاف آن چه که در پرسش مطرح شد) خطیبان و واعظان به بیان مقام و شخصیت ائمه معصومان و توضیح راه و رسم آنان می پردازند.

۲. ایجاد وحدت بین صفوف مختلف پیروان؛ از ملل گوناگون با زبان ها، رنگ ها و نژادهای مختلف. اگر مراسم پرشکوه حج، گردآورندهی همهی مسلمانان از فرقه ها و ملل مختلف جهان است، باید گفت مراسم عزاداری سرور شهیدان حضرت حسین بن علی - علیهما السلام - که در کشورهای مختلف برگزار می شود یکی از بهترین جلوه های اتحاد شیعیان می باشد.

۳. افزایش عشق و محبت به اهل بیت؛ که پاداش رسالت پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - است؛ چنانکه در قرآن کریم می فرماید: "قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ" ^۱ بگو من بر رسالت خویش، مزد و اجری جز ابراز علاقه و دوستی به خویشاوندانم نمی خواهم. محبت ورزیدن به ذوی القربی، مصادیق متعددی دارد که یکی از مصادیق با ارزش این است که در شادی آنان شاد و در حزن ایشان، اندوهناک باشیم.

۴. کمال خواهی و فضیلت طلبی؛ عزاداری ها پیوند قلبی و ارتباط باطنی با حجت های الهی و ائمه معصومین - علیهم السلام - را در پی دارد، چرا که شیعیان و محبان اهل بیت با تمام احساس و عواطف و با همه وجود، در مجالس امام حسین - علیه السلام - شرکت، می کنند به گونه ای که بین خود و آن حضرت یک پیوند معنوی برقرار ساخته اند و همین امر به طور محسوس در رفتار و اخلاق ایشان تأثیر گذاشته و آنان را به صراط مستقیم هدایت کرده و کمال جویی و فضیلت را در آن ها ایجاد می کند.

^۱. شوری، ۲۳.

۵ دعوت به دین و آگاه شدن از حقایق آن و فراخوانی مردم به صلاح و اصلاح و دوری از انحرافات.

۶. اثبات حقانیت نهضت حسینی بر ضد طاغوتیان و آشنا کردن مردم با ویژگی های قیام امام حسین - علیه السلام -؛ به همین جهت است که امامان معصوم - علیهم السلام - پیروان خود را تشویق نموده اند که مراسم عزاداری داشته باشند و برای حسین بن علی گریه کنند تا حقانیت آن حضرت اثبات شود و هدف امام حسین - علیه السلام - زنده بماند و مکتبی که او به وجود آورد، باقی بماند.

۷. یاد مصیبت اهل بیت - علیهم السلام -؛ که موجب آسان شدن مصائب و سختی های دوستداران آنان است.

۸. همدردی با رسول الله - صلی الله علیه و آله - و امیرالمؤمنین - علیه السلام - و فاطمه زهرا - سلام الله علیها - و سایر ائمه - علیهم السلام -

۹. فراموش نشدن خاطره عاشورا، چرا که اگر این عزاداری ها نبود، نسل های آینده نمی دانستند امام حسین - علیه السلام - را یزید بن معاویه ظالمانه به شهادت رسانده است و حقانیت و ظلم ستیزی به فراموشی سپرده می شد.

۱۰. افشاگری جنایات ستمگران، به ویژه بنی امیه و بنی عباس.

۱۱. الگوپذیری از جریان عاشورا؛ وقتی در بیان واقعه کربلا، ظلم ها و انحرافات و منکرات بیان شود، اذهان شنوندگان و خوانندگان، به وضع جامعه خود معطوف می شود و آن را نیز مورد توجه قرار داده و با خود می گویند که آیا حکومت در عصر ما و جامعه ما، به حکومت در عصر حسین بن علی - علیهما السلام - شباهتی دارد؟ این امر باعث می شود که با مشاهده و درک ظلم ها و انحرافات و منکرات، به عکس العملی شبیه عکس العمل مولای خود دست بزنند و با حکومت های جور به مبارزه برخیزند و همین امر بوده که قیام های فراوانی علیه حکومت های فاسد، توسط شیعیان را در طول تاریخ رقم زده است و در آینده نیز این چنین خواهد بود.

لذا استعمارگران و حکومت های فاسد، همیشه در صدد بوده اند که این عزاداری ها و مراسم را به تعطیلی بکشانند و یاد امام حسین - علیه السلام - را از خاطره ها محو کنند، ولی نه تنها در کار خود موفق نمی شوند بلکه روز به روز بر شکوه و عظمت عزاداری ها افزوده می شود.

۱۲. تکریم ائمه، و ارزش ها: در مراسم عزاداری، مقام و شخصیت ائمه معصومین - علیهم السلام - تکریم شده و به مردم معرفی می شوند و به همه ارزش ها و خوبی هایی که در شخصیت معصومین - علیهم السلام - ظهور و بروز داشته است تکریم شده و مورد تمجید قرار می گیرند. همین امر باعث تقویت این خصائص نیک در اخلاق و کردار مردم می گردد.

۱۳. رشد فضائل و کرامت های انسانی و الهی و پرورش روحیه شهادت طلبی؛ هر قطره اشک کلامی است که شهادت را چون پیامی به مردم ابلاغ می کند و گریه و عزاداری نشانه آن است که فاجعه ای روی داده و ظلمی صورت گرفته، است عزاداری نه یک روز، نه ده روز، نه یک ماه، بلکه در تمام سال، برای این است که ملتی که در شهادت

زندگی می کند باید عزادار باشد و در مجالس عزای با بیان فلسفه شهادت و با یادآوری از شهیدانش، روحیه شهادت طلبی را همچنان تازه نگه دارد.

بی شک به خاطر نشر فلسفه شهادت و ایثار و کرامت های انسانی است که شیعه به بهانه مرگ برادر، عمو، دایی و... جلسه برگزار می کند و یکباره به کربلا گریز می زند و از حسین - علیه السلام - سخن می گوید.

۱۴. زنده نگه داشتن اسلام با استفاده از ابزار عزاداری؛ عزاداری اسلام را زنده کرد و اگر امام حسین - علیه السلام - قیام نمی کرد، اثری از اسلام باقی نمی ماند. اساس شکل گیری انقلاب اسلامی ایران نیز از نهضت امام حسین - علیه السلام - است. امام خمینی (ره) درباره تجدید و تکرار عزاداری ها می گوید: "... اصلاً نمی فهمند مکتب سید الشهداء چه بوده و نمی دانند این منبرها، گریه ها و سینه زنی ها حدود ۱۴۰۰ سال است که ما و مکتب را حفظ کرده و تا حالا اسلام را آورده. این عده از جوان ها اینطور نیست که سوء نیت داشته باشند آن ها خیال می کنند که ما باید حرف روز بزنیم، حرف سید الشهداء حرف روز، و همیشه حرف روز است. اصلاً حرف روز را سیدالشهداء آورده و دست ما داده است و سیدالشهداء را این گریه ها و مکتب وی را این مصیبت ها و سخنرانی ها و نوحه ها و مرثیه خوانی ها و این سینه زنی ها و این دستجات حفظ کرده است. اگر فقط مقدسی بوده و توی اتاق و توی خانه می نشست و برای خودش هی زیارت عاشورا می خواند و تسبیح می گفت چیزی نمانده بود... همین هاست که این نهضت را پیش برده. اگر سیدالشهداء نبود این نهضت را کسی پیش نمی برد."^۱

بنابراین عزاداری حسین بن علی - علیهما السلام - یک حرکت است یک موج است، یک مبارزه اجتماعی

است. همین عزاداری ها سبب می شود که شور و عاطفه، از شعور و شناخت برخوردار گردد و ایمان را در ذهن جامعه هوادار، زنده نگه دارد و مکتب عاشورا به عنوان یک فکر سازنده و حادثه الهام بخش، همواره تأثیر خود را حفظ کند. خون و شهادت و عزاداری احیای خط و رساندن صدای مظلومیت اهل بیت عصمت و طهارت - علیهم السلام - به گوش تاریخ است... هم بر مظلومیت امام گریه می شود و هم در سایه آن، هدف امام حسین - علیه السلام - از نهضت و حرکت شناخته می شود، جلسات سخنرانی و موعظه، روضه های خانگی و دسته های عزاداری و هیأت های زنجیرزنی، پوشیدن لباس مشکی و پرچم به دست گرفتن و شربت و آب دادن و تلاش در برپایی مجالس و عزاداری ها، با آن شور و عشق و صفای باطن، و هر یک به نوعی سربازگیری جبهه حسینی است و این پیوند قلبی را عمق و غنا می بخشد.

^۱. قیام عاشورا، در کلام و پیام امام، ص ۱۶.

معاد و عالم آخرت

۲۷) کسانی که دین ندارند یا پیرو دین‌های دیگر هستند آیا بهشت می‌روند یا جهنم؟

یکی از پرسشهای مطرح در حوزه مباحث کلام که دارای پیشینه‌ای بسیار طولانی است سوال از نقش ایمان و کفر در سعادت و شقاوت ابدی انسان و رابطه‌ی میان ایمان و عمل صالح است که از دیرباز بخشی از مباحث کلامی را به خود اختصاص داده است.

این مساله در طول تاریخ علم کلام اسلام هر از چند گاهی در قالبی نو و با عنوان جدید و با مجموعه‌ای از پرسشهای متفاوت و متناسب با ویژگی‌های عصر خود جلوه‌نمایی کرده است.

در نخستین قرن تولد و ظهور اسلام این پرسش از اهمیت خاصی برخوردار بوده است که آیا هر یک از ایمان و عمل صالح عامل مستقلاً برای سعادت ابدی است یا مجموع آن‌ها موجب سعادت می‌شود در این میان برخی همچون خوارج چنان راه افراط را پیمودند که در مقام پاسخ‌گویی هیچ جایگاهی برای ایمان لحاظ نکردند و معتقد شدند که ارتکاب گناه عامل مستقلاً برای شقاوت ابدی است و بلکه موجب کفر و ارتداد می‌شود و گروه دیگر مانند مرجئه در نقطه‌ی مقابل معتقد شدند که وجود ایمان برای سعادت ابدی کافی است و ارتکاب گناه ضرری به سعادت مؤمن نمی‌زند و در حقیقت عمل بشری نقش چندانی در سرنوشت وی ندارد.

در طی یک قرن گذشته و به ویژه در دهه‌های اخیر در سایه سهولت و کثرت ارتباطات میان ملل مسلمان و غیر مسلمان و رشد فرایندهای وسایل ارتباطی و تبدیل جهان بی‌کران به دهکده‌ی جهانی این مساله در میان عموم طبقات خصوصاً روشنفکران مورد پرسش و گفتگو قرار گرفت که آیا شرط حتمی قبول شدن اعمال صالح، ایمان خاص همچون ایمان اسلامی است؟

برخی با مطالعه‌ی زندگی مخترعان و مکتشفان بزرگ غیر مسلمان که خدمات عظیمی به بشریت و پیشبرد علم کرده‌اند این سؤال را مطرح می‌کنند که اگر بهشت اخروی را تنها از رهگذر ایمان صحیح به دین اسلام دست‌یافتنی بدانیم پس اعمال خیر این گروه چه می‌شود و آیا این امر با عدالت پروردگار سازگار است؟ چگونه معقول است که گروهی بدون خدمت به بشریت، در روز حساب‌رسی سرافرازانه به سوی بهشت موعود هدایت شوند اما این دسته افراد که تمام عمر خود را صرف خدمت به بندگان خدا کرده‌اند سرنوشت شومی را پیش روی خود داشته باشند آیا این امر منافات صریحی با عدالت پروردگار ندارد؟

در این میان گروهی نیز با طرح این مطلب که اگر قرار باشد تنها ایمان به دین اسلام و آن‌هم یکی از مذاهب آن موجب رستگاری باشد پس می‌بایست غضب الهی بر رحمتش سایه بیفکند و پیش بگیرد که این امر با صفات الهی و

رحمت بیکران او در تعارض است از این رو این عده با طرح مطلب فوق و متاثر از اندیشه‌های مغرب زمین تبلیغ پلورالیسم دینی را وجهه همت خود قرار داده‌اند در مقابل عده‌ای نیز با دیدگاهی بسیار تنگ نظرانه و سخت گیرانه و با استناد به برخی آیات قرآن سعادت اخروی را تنها بر گروه اندکی از مسلمانان که ایمان و عمل صالح را قرین ساخته باشند اختصاص داده و اکثریت مردم جهان را اهل دوزخ معرفی کرده‌اند اما باید دید منطق صحیح اسلام چه راهی را به ما معرفی کرده است، برای راه یافتن به پاسخ لازم است به چند مطلب اشاره کنیم.

الف - دینی جز اسلام پذیرفته نیست

باید توجه داشت که دین حق تنها یکی است و مصداق آن نیز در این زمان اسلام است و این گونه نیست که همه ادیان حق بوده و پیروی از آن‌ها بتواند انسان را سعادت‌مند بنماید آری ادیان آسمانی و توحیدی هر یک در زمان خود و پیش از نسخ به وسیله آیین آسمانی بعدی حق بوده و تنها مسیر وصول به سعادت به شمار می‌آمدند. از این رو پیروان راستین انبیاء علیهم السلام در آن زمان مربوط به خود، اهل نجات و رستگاری هستند و محاسبه اعمال آنها در قیامت با توجه به دین مربوط به زمان خودشان محاسبه می‌شود.

قرآن کریم می‌فرماید: از مؤمنان و یهودیان و مسیحیان و صابئین، کسانی که به خداوند و روز واپسین ایمان آورده و نیکوکاری کرده باشد، پاداششان نزد پروردگارشان است و نه بیمی بر آنهاست و نه اندوهگین می‌شوند.^۱ اما پس از بعثت پیامبر اسلام (ص) که تمام ادیان گذشته نسخ شد، تنها از رهگذر عمل به فرمان جدید الهی است که سعادت انسان تامین می‌شود و خداوند متعال به همین حقیقت تصریح کرده و می‌فرماید:

«و من یتبع غیر الاسلام دیناً فلن یقبل منه و هو فی الآخره من الخاسرین»^۲

«و هر کس غیر از اسلام دینی بجوید هرگز از او پذیرفته نمی‌شود و او در سرای دیگر از زیانکاران است. پس روشن شد که دین حق منحصر در اسلام است اینک این پرسش به وجود می‌آید که آیا ایمان شرط حتمی قبول عمل خداست بطوری که هیچ کار نیکی غیر از مسلمانان و بلکه غیر شیعه پذیرفته نیست؟»

ب - تاثیر ایمان در سرنوشت انسان و قبولی اعمال وی

هر عملی دارای دو بعد است و هر یک از دو بعد آن از نظر خوبی و بدی حسابی جداگانه دارد.

۱. شعاع اثر مفید و یا مضر عمل در خارج و اجتماع بشر ۲. انتساب عمل به شخص فاعل و انگیزه‌های نفسانی و روحی او که موجب آن عمل شده است.

از نظر اوّل باید دید اثر مفید و یا مضر عمل تا کجا کشیده شده است و از نظر دوّم باید دید که عامل، در نظام روحی و فکری خود چه سلوکی کرده و به سوی کدام مقصد رفته است؟ اعمال بشر از نظر شعاع اثر سودمند و یا زیانبار در

^۱. سوره بقره، آیه ۶۲.

^۲. آل عمران، ۸۵.

دفتر تاریخ ثبت می‌شود و تاریخ درباره آن قضاوت می‌کند ولی از نظرات شعاع انتساب با روح بشر، تنها در دفاتر علوی ملکوتی ثبت و ضبط می‌شود قرآن می‌فرماید: «وَالَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيُبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنَ عَمَلًا؛ آن‌که مرگ و زندگی را آفرید تا شما را امتحان نیکوترین و صوابترین عمل قرار دهد فرمود «صوابترین» عمل و فرمود «بیشترین عمل» زیرا عمده این است که بدانیم نگاه که تحت تاثیر انگیزه‌های روحی، عملی انجام می‌دهیم گذشته از پیکر عمل که یک سلسله حرکات است و از نظر اجتماعی دارای ارزش است از نظر معنوی واقعاً و حقیقت به چه سویی می‌رویم و چه طی طریقی می‌کنیم.

از نظر قرآن شخصیت ما و «من» حقیقی‌ها همان روح ما است روح ما با هر عمل اختیاری از قوه به سوی فعلیت گام برمی‌دارد و اثر و خاصیتی متناسب با اراده و هدف و مقصد خود کسب می‌کند، این آثار و ملکات جزء شخصیت ما می‌شود و ما را به عالمی متناسب خود می‌برد البته مقصود این نیست که حساب حسن فاعلی از حسن فعلی بکلی جداست و انسان از نظر نظام روحی و تکامل معنوی نباید کاری بکارهای مفید اجتماعی داشته باشد مقصود این است که کار مفید اجتماعی آنگاه از نظر نظام روحی و تکامل معنوی مفید است که روح با انجام آن عمل یک سیر و سفر معنوی کرده باشد نسبت حسن فعلی با حسن فاعلی نسبت بدن به روح است یک موجود زنده ترکیبی از روح و بدن است و باید در پیکر عملی که حسن فعلی دارد، حسن فاعلی دمیده شود تا آن عمل زنده گردد و حیات یابد.^۱

پس با توجه به این‌که کمال حقیقی انسان، در سایه قرب الهی تحقق می‌یابد و متقابلاً سقوط انسان در اثر دوری از خدای متعال حاصل می‌شود می‌توان ایمان به خدای متعال و ربوبیت تکوینی و تشریحی او که مستلزم اعتقاد به معاد و نبوت است را نهال تکامل حقیقی انسان دانست که اعمال خدا پسند بسان شاخ و برگهایی از آن می‌روید و میوه‌اش سعادت ابدی است که در جهان آخرت ظاهر می‌گردد پس اگر کسی بذر ایمان را در دل خود نیفشاند و این نهال پر برکت را غرس نکرد و به جای آن، بذر عصیان و کفر را در دلش پاشید استعداد خدادادش را ضایع کرده و درختی را به بارآورده که میوه‌اش زقوم دوزخی خواهد بود چنین کسی راهی به سوی سعادت ابدی نمی‌برد و تاثیر کار نیکش از مرز این جهان فراتر نمی‌رود.^۲

از این روست که قرآن کریم ایمان را به عنوان شرط تاثیر اعمال نیک در سعادت اخروی مورد تاکید قرار داده و می‌فرماید: «وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مَنْ ذَكَرْهُ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ؛ «هر مرد و زنی که از کارهای شایسته انجام دهد در حالی که مومن باشد چنین کسانی وارد بهشت خواهند شد.»

^۱ مطهری، مرتضی، عدال الهی، ص ۳۲۶ - ۳۲۰، انتشارات صدرا، (بی‌تا).

^۲ مصباح یزدی، محمدی تقی، آموزش عقائد، ج ۳، ص ۱۳۰، سازمان تبلیغات اسلامی، چ ۱، ۱۳۷۰.

^۳ نساء، ۱۲۴.

و از سوی دیگر دوزخ را برای کافران مقرر فرموده و اعمال ایشان را تباه و بی ثمر دانسته است و آن‌ها را به خاکستری تشبیه کرده که باد شدیدی آن را پراکنده سازد و اثری از آن بجای نگذارد: «مثل الذین کفروا بربهم اعمالهم کرماذ اشتدت به الريح فی يوم عاصف لا یقدرون مما کسبوا علی شیء ذلک هو الضلال البعید؛ مثل اعمال کافران مانند خاکستری است که در یک روز طوفانی باد به سختی بر آن بوزد به چیزی از دستاوردهایشان دسترسی نخواهند داشت و این است گمراهی دوری و در آیه دیگری آن‌ها را به سرابی تشبیه کرده که شخصی تشنه به آن دل می‌بندد ولی همین که به آن می‌رسد آبی نمی‌یابد. «و الذین کفروا اعمالهم کسراب بقیعة یحسبه الضمان ماء حتی اذا جاءه لم یجدہ شیئا؛ اعمال کافران همانند سرابی در بیابان همواری است که شخصی تشنه آن را آب می‌پندارد تا هنگامی که نزد آن بیاید آن را چیزی نمی‌یابد.

ج) بین جاهل قاصر و مقصر و به عبارتی بین شخص مستضعف و غیر مستضعف فرق است

مستضعف کیست؟ امیر المؤمنین علی _ علیه السلام _ می‌فرماید که: «عنوان استضعاف بر کسی صادق است که حجت خدا به گوش او نرسیده باشد و گوش او آنرا نشنیده و عقلش آنرا درک نکرده باشد»^۲ خداوند متعال در آیاتی از سوره مبارکه نساء به این مطلب پرداخته اند از جمله آیه «الا المستضعفین من الرجال و النساء و الولدان لا یستطیعون حیلہ و لا یهتدون سبیلا»^۴ خداوند متعال جهل به دین و هر نوع ممنوعیت از اقامه شعائر دینی را ظلم می‌داند، ظلمی که عفو الهی شامل آن نمی‌شود آنگاه از این قانون کلی و عمومی مستضعفین را استثناء نموده است^۵ و به عبارت دیگر جهل این افراد به دو گونه قابل تصور است یا جهل او ناشی از کوتاهی خود او بوده و می‌توانسته دنبال فهم حقیقت برود ولی چنین نکرد گنه کار و مسئول است و امیدی به دخول وی به بهشت نیست.

اما گاهی جهل از خود شخص نیست و این شخص بر خلاف حالت قبل ترک وظیفه ننموده و گنه کار نخواهد بود. این افراد مشمول آیه شده و استضعاف بر آنها صادق می‌باشد لذا چنین افرادی با توجه به اینکه عالم به خوب و بد نبوده امرشان محوّل به خداست خداوند در آیه مبارکه سوره نساء می‌فرماید که «فاولئک عسی الله ان یعفو عنهم و کان الله غفورا رحیما»^۶ یا آنها را شامل عفو خود قرار می‌دهد و یا آنها را مورد غفران قرار نخواهد داد. چنانچه امام صادق _ علیه السلام _ می‌فرماید که: «هر کسی که ما را نه بشناسد و نه انکار کند و اگر بر همین امر از دنیا برود امرش محوّل به خداست و هر طور که خدا بخواهد در مورد وی انجام خواهد داد»^۷.

^۱. ابراهیم، ۱۸.

^۲. نور، ۳۶.

^۳. نهج البلاغه خطبة ۱۸۹.

^۴. سوره نساء، آیه ۹۸.

^۵. المیزان، ج ۵، طباطبائی، محمد حسین، نشر: دفتر انتشارات اسلامی قم، ص ۷۹ «ترجمه».

^۶. سوره نساء، آیه ۹۹.

^۷. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۸۷.

د) کافران اهل خیر از عمل خود بهره‌مند می‌شوند.

با توجه به مطالب گذشته از این نکته نباید غافل شد که عمل خیر کفار اگرچه عمق نداشته و باعث بالا رفتن درجات و نیل به سعادت اخروی نمی‌گردد و اما در عین حال با توجه به آیات قرآن که هیچ عمل خیری را بدون پاداش نمی‌داند و تصریح می‌فرماید: «أَنَا لَا نَضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا؛ ما اجر کار نیک هیچ کسی را از بین نمی‌بریم» و یا «فمن يعمل مثقال ذرة خيراً يره» باز اعمال خیر کفار نیز آثاری خواهد داشت که البته بسیار نسبت به اعمال همدوش با ایمان ناچیز است برخی از روایات نیز همین حقیقت را بیان داشته‌اند.

راوندی در نوادر خود با اسنادش از حضرت موسی بن جعفر از پدراننش آورده است که پیامبر فرمودند «از اهل آتش آن که عذابش از همه آسان‌تر است ابن جذعان است گفته شد ای رسول خدا ابن جذعان چه کرده است که عذابش از همه آسان‌تر است حضرت فرمود: «چون عادت او این بود که مردم را غذا می‌داد و اطعام می‌نمود»^۲

کلینی از محمد بن یحیی از احمد بن موسی بن عیسی از محمد بن سنان از عبدالله بن سکان از عبیدالله بن ولید و صافی از حضرت باقر روایت کرده است که یک مرد مؤمنی در تخت قدرت و سلطنت حاکم جبار و مملکت جائری بود که به حقوق او تعدی می‌شد و مورد اهانت قرار می‌گرفت لذا از آنجا به دارالشکر فرار کرد و در منزل یکی از مشرکان وارد شد آن مرد مشرک او را تحت حمایت خود قرار داد و با او مهربانی کرد چون وقت مرگ آن مرد مشرک فرا رسید خداوند به او وحی فرستاد به عزت و جلال خودم سوگند که: اگر در بهشت من جایی برای تو بود، تو را در آنجا سکنی می‌دادم اما بهشت من بر هر کسی در حال شرک بمیرد حرام است و لکن خطاب به آتش نمود که ای آتش او را حرکت مده و آزار مرسان و ناراحت مکن و صبح و شب رزق و روزی او را برایش می‌آوردند.

راوی حدیث «عبید الله و صافی» گوید من پرسیدم: آیا رزق و روزی او را از بهشت می‌آورند؟ حضرت فرمود از آن جایی که خدا خواسته است.^۳

^۱. کشف، ۳۰.

^۲. مجلسی، بحارالانوار، ج ۳، ص ۳۱۶، مؤسسه الوفاء، بیروت.

^۳. بحارالانوار، ج ۸، ص ۳۱۴ و ۳۱۵ به نقل از حسینی ظهرانی سید محمد حسین، معاد شناسی، ج ۱۰، ص ۳۴۱ - ۳۴۰.

۲۸) آیا کسی که خودکشی می کند، روحش سرگردان است؟ اگر یک انسان پاک و خوب خودکشی کند،

بازهم به جهنم می رود؟

در پاسخ به این سؤال به دو بخش اشاره می شود:

الف) خودکشی از نظر اسلام:

خودکشی از گناهان بزرگ است و در دین مبین اسلام به شدت محکوم شده است و خداوند متعال در قرآن کریم آن را نهی کرده و مذمت نموده است. خداوند در آیه ۲۹ سوره نساء می فرماید: **وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عُذْوَانًا وَظُلْمًا فَسَوْفَ نُصَلِّيهِ نَارًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا.** ای اهل ایمان خودتان را نکشید، به درستی که خداوند به شما مهربان است و هر کسی این کار را از روی دشمنی و شقاوت انجام دهد، به زودی وی را به آتش جهنم می کشانیم و این کار بر خدا آسان است.

و امام صادق - علیه السلام - در روایتی فرمودند که: «هر کسی خود را از روی عمد بکشد برای اوست آتش پایدار دوزخ»^۱.

و در روایتی امام باقر - علیه السلام - فرمودند: «ان المؤمن یتلی به بكل بلیه و یموت بكل الا انه لا یقتل نفسه». مؤمن به هر بلائی مبتلا می شود و با هر نوعی از مرگ می میرد ولی خودکشی نمی کند»^۲.

از این روایات و آیات قرآن چنین استفاده می شود که برای این عمل زشت مجازات سختی در نظر گرفته شده است و کسی حق ندارد نفس خود را از بین ببرد. چون خداوند، خالق حیات و زندگی می باشد و در خلقت انسان اهدافی دارد و جان انسان مال خداست و کسی حق ندارد در حریم الهی تجاوز کرده و خود سرانه اقدام به عملی کند که به او مربوط نمی شود و با این کار نافرمانی خداوند را بکند.

زندگی نعمت ارزشمندی است از طرف خداوند که به ما ارزانی شده است. زندگی فرصتی است که ما با استفاده از آن می توانیم به سعادت برسیم.

اگر شما به این مطلب توجه داشته باشید که مشکلات زندگی طبیعی می باشد و زندگی بدون مشکل وجود ندارد، حتماً نظرتان عوض خواهد شد. همه مردم دنیا به گونه ای با مشکلات دست و پنجه نرم می کنند و حتی شاید مشکلات ما در برابر مشکلات دیگران کمتر و پایین تر باشد. حال راهکارهایی را به شما ارائه می دهیم که ان شاء الله با توجه به آنها بتوانید نشاط و شادی را جایگزین یأس و ناامیدی بنمایید و از زندگی خود لذت ببرید.

^۱. شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعه إلى تحصیل مسائل الشریعه، ۳۰ جلد، مؤسسه آل البيت علیهم السلام - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق. ج ۲۹؛ ص ۲۴.

^۲. همان.

۱. دوستان شایسته و دیندار را برای دوستی خود انتخاب کنید.
۲. فعالیت های خوشآیند و مطبوع را افزایش دهید. مثلاً روزانه به ورزش و تفریحات سالم پردازید و در کارهای خانه به خانواده خود کمک کنید.
۳. توجه داشته باشید که شما به عنوان یک انسان، موجودی گرامی و ارزشمند می باشید و خداوند گوهر ارزشمند و بی مانندی در وجود شما قرار داده است.
۴. با مطالعه کتاب های مناسب، بینش و نگرش خود را نسبت به جهان هستی و آخرت بالا ببرید.
۵. ارتباط خود را با پروردگار عالم محکم تر نمایید (با استفاده از نماز و عبادت).
۶. هر موقع احساس رغبت نمودید، به دعا و نیایش پردازید و با خدای خود درد دل کنید.
۷. توسل و ارتباط با اهل بیت - علیهم السلام - را فراموش نکنید و زندگی نامه آنها را مطالعه نمایید.
۸. شش نکته مثبت در مورد خود بیان کنید و این شش نکته را روی ورقه کوچک نوشته و همراه خود داشته باشید. و در فرصت های مناسب، این صفات مثبت را برای خویش قرائت کنید. البته می توانید صفات مثبت دیگری را به لیست خود اضافه کنید. با این عمل خواهید دید که بعد از مدتی، نظر منفی شما نسبت به خویش و اطرافتان به مرور تغییر می کند.
۹. در زمانی که افسردگی و دلسردی از زندگی، برای شما رو آورد به فعالیت های مثبت و حوادث مطبوع در آینده فکر کنید و آن حوادث و فعالیت های دلپذیر را در ذهن خود تجسم نمایید.
۱۰. کارهای مثبتی که در طول روز انجام داده اید در جدولی یادداشت کنید و این جدول را در طول هفته پر نمایید. خواهید دید که کارهای مثبت شما گرچه به نظرتان کوچک بیاید. ولی بیشتر از انتظار شما می باشد.
۱۱. افکار و احساسات منفی خود را در جدولی یادداشت نمایید و ریشه این احساسات و افکار را در کنار آن یادداشت کنید. مثلاً این فکر را در جدول یادداشت می کنید «من هیچ کاری را درست انجام نمی دهم». در کنار آن علت این فکر را بنویسید. مثلاً «چون من استکان های چای را ریختم» در پایان خواهید دید که ریشه چنین تفکراتی در کارهای ساده ای می باشد و شما می توانید با کمی دقت اینگونه نباشید. و به خود تلقین نمایید که «بله انتقاد وارد است اما این کار را به راحتی می شود جبران نمود».

ب) جایگاه اخروی وی

اما نسبت به جایگاه آخرت کسی که خودکشی کرده است، از روایات فهمیده می شود که وی مستحق آتش جهنم است؛ اما در جاودانه بودن وی در آتش جهنم نمی توان به طور کلی حکم نمود؛ زیرا اگر وی با ایمان از دنیا رفته باشد مستحق عذاب ابدی نیست؛ الا این که عمل وی او را از ایمان خارج نموده باشد و البته این بعید نیست، مخصوصاً

کسانی که در دنیا دچار رنج و سختی می شوند و تحمل و طاقت ندارند. البته این سخن به معنای توجیه کار آنها نیست و با این حال نیز آنها گرفتار عذاب الهی هستند، سخن روی ابدی بودن یا نبودن عذاب است.

برخی از روایات در باب خودکشی بدین قرار است:

۱- در صحیفه ابی ولاد از امام صادق(ع) نقل شده است:

«مَنْ قَتَلَ نَفْسَهُ مُتَعَمِّدًا فَهُوَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا» «کسی که به طور عمدی دست به خودکشی بزند او همیشه در آتش جهنم خواهد بود»^۱.

۲- ابوسعید خدری می گوید در یکی از جنگها که در جوار رسول خدا(ص) بودیم، تقسیم کار کرده بودیم. هر کسی کاری انجام می داد در میان دوستان فردی بود که کار سه نفر را انجام می داد. یعنی هم هیزم جمع می کرد و هم آب می آورد و هم غذا پخت می کرد. این فداکاری، فرد را برای رسول خدا(ص) بازگو کردیم، حضرت فرمود این آقا اهل جهنم است. ما تعجب کردیم تا اینکه وارد جنگ شدیم همین آقا مجروح شد، بر اثر مشکلات جنگی و شدت زخم نیزه ای برداشت و به وسیله آن خود را کشت. رسول خدا(ص) فرمود شهادت می دهم که من فرستاده خدا و عبد او هستم.^۲

۳- پیامبر خدا فرمود کسی که خود را خفه کند و یا حلق آویز کند، خداوند در روز قیامت او را در آتش جهنم خواهد انداخت، و در جای دیگر می فرماید کسی که خودکشی کند به هر وسیله که باشد او را در روز قیامت به همان وسیله عذاب خواهیم کرد.^۳

۲۹) گاهی اینطور مطرح می شود که «بهشت و جهنم در همین دنیا است، و روح ما در دنیای دیگری بوده، اما

الان در بدن ما قرار گرفته و بعد از مرگ هم به بدن دیگری منتقل می شود!»

این بحث مربوط به بحث تناسخ است که در چند محور ارائه می شود.

الف) تاریخچه و چگونگی اعتقاد به تناسخ: عقیده به تناسخ از هندوستان و چین و اغلب ممالک آسیای ظهور کرده و کم کم به پاره ای از ممالک شرق و غرب هم رسیده است،^(۱) لذا تناسخ زیربنای عقیده آئین هایی مانند: بودائی و برهمنی (برهمنی) را تشکیل می دهد. این گروه در عین اعتقاد به موضوع پاداش و کیفر، منکر معاداند. می گویند: انسان نتیجه اعمال تلخ و شیرین خود را در همین جهان می چشد، زیرا اگر نیکوکار باشد، روح او به بدن انسان سعادتمند و خوشبختی که غرق در عزت و نعمت است و یا بدن حیوان مفید و سودمندی مانند: گوسفند و گاو، تعلق می گیرد.^(۲) اما اگر شرور و بدکار باشد، روح او به بدن انسان بدبخت مانند افراد معلول و بیمار و تنگدست و یا حیوان پست و موذی مانند خوک و موش تعلق می گیرد، و پاداش و کیفر خود را در این جهان می بیند. از نظر این گروه، جهان توالی

^۱. تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، ج ۲۹؛ ص ۲۴.

^۲. الخرائج و الجوارح، قم، مؤسسه الامام المهدی(عج)، چاپ اول، نشر ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۶۱، ح ۱۰۴.

^۳. کنز العمال، بیروت، مؤسسه الرسول، چاپ پنجم، نشر ۱۴۰۵ هـ، ج ۱۵، ص ۳۵ و ۳۶، ح ۳۹۹۶۱ و ۳۹۹۶۵.

نفس است، یعنی روح‌ها پیوسته از بدنی جدا شده، و از طریق زاد و ولد به بدن‌های دیگری، خواه انسان و خواه حیوان، تعلق می‌گیرد. (۳)

ب) معنای تناسخ: تناسخ در لغت از ماده «نَسَخ» به معنای انتقال است. (۴) و یا به معنای زایل کردن یک چیز به وسیله چیز دیگری که جایگزین آن می‌شود، مانند زایل شدن سایه به وسیله نور خورشید، و از بین رفتن جوانی به وسیله پیری. (۵) و در اصطلاح عبارت است از انتقال نفس مادی و طبیعی به بدن دیگر. (۶)

ج) اقسام تناسخ: به طور کلی تناسخی که از طرف معتقدان به آن مطرح شده، سه قسم است:

۱- تناسخ مطلق: تناسخ مطلق، عبارت است از این که، نفس در همین جهان از یک بدن به بدن دیگر و نیز از آن بدن به بدن سوم منتقل شود، به طوری که این روند بی وقفه برای همیشه ادامه یابد، بدنی که نفس به آن منتقل می‌شود ممکن است بدن انسان، حیوان و یا گیاه باشد و غالباً این انتقال از طریق تعلق گرفتن به چنین انسان یا حیوان و یا سلول نباتی انجام می‌گیرد. اعتقاد به این گونه تناسخ به قدمای فلاسفه نسبت داده شده است. (۷)

۲- تناسخ محدود (نزولی): تناسخ محدود یا به عبارتی نزولی، آن است که انتقال و دگرگونی به بعضی از نفوس اختصاص داشته باشد نه همه آنها، این نوع تناسخ همان گونه که از جهت افراد محدود است از جهت زمان نیز محدود می‌باشد، زیرا نفس سرانجام به مرحله ای خواهد رسید که دیگر به بدن منتقل نمی‌شود، بلکه به عالم نور و عقول می‌پیوندد. (۸) به عبارت دیگر: تناسخ نزولی، آن است که نفس به واسطه شرافت و کمال مزاج انسانی، در آغاز به بدن انسان تعلق می‌گیرد، و پس از مفارقت از آن به حسب ملکات حاصله خود یا به بدن انسان دیگری و یا به بدن حیوان و یا جسم نامی و یا معدنی تعلق خواهد گرفت، پس بدن انسان باب الابواب ورود ملکوت به عالم طبیعت است و نفس به واسطه آن به مراحل پست تری نزول می‌کند (۹)، خلاصه تناسخ نزولی یک نوع حرکت ارتجاعی و واپس‌گرایی نفس است. صدرالمآلهین در شرح این عقیده (تناسخ نزولی) چنین می‌گوید: «نخستین جایگاه برای روح، بدن مادی انسان است که آن را درینچه پیدایش حیات در بدن‌های حیوانی و گیاهی می‌نامند. این همان نظر «یوذاسف تناسخی» است، او معتقد بود که نفوس انسان‌های سعادت‌مندی که به حد کمال رسیده‌اند، پس از جدا شدن از بدن به عالم عقلی و جهان برتر می‌پیوندند، و به درجه ای از سعادت که چشمی ندیده و گوش‌ی نشنیده و بر قلب کسی خطور نکرده، دست خواهند یافت. اما نفوس دیگران - مانند انسان‌هایی که به سعادت متوسط و یا ناقص، تا نهایت درجه نقصان، دست یافته‌اند و نیز انسان‌های شقاوت‌مند با درجات گوناگونشان - از یک بدن به بدن دیگری از نوع انسان و نه نوع دیگر، منتقل شده و آن را تدبیر می‌کند. برخی دیگر فقط انتقال روح به بدن حیوان را جایز دانسته، و برخی دیگر انتقال از بدن انسان به بدن گیاه را نیز روا دانسته‌اند، و گروهی حتی منتقل شدن به جسم جامد را نیز پذیرفته‌اند». (۱۰) قسم اول را نسخ، و دوم را مسخ، و سوم را فسخ و چهارم را رسخ می‌نامند. (۱۱)

۳- تناسخ صعودی: قسم سوم تناسخ، تناسخ صعودی است که عکس تناسخ نزولی می باشد به این معنا که حیات ابتدا به موجودی که آمادگی بیشتری دارد، افزوده می شود و سپس به موجوداتی که استعدادشان کمتر است به ترتیب به آنها اعطا می شود، کسانی که قائل به تناسخ صعودی هستند، معتقدند که گیاه از استعداد بیشتری برای حیات برخوردار است و برای کسب فیض جدید، نسبت به حیوان و انسان اولویت دارد، و از سوی دیگر انسان خواهان نفس شریف تری است، یعنی نفسی که مراحل گیاهی و حیوانی را سپری کرده باشد.

بنابراین، حیات ابتدا به گیاه داده می شود و سپس به حیوان و به دنبال آن به انسان منتقل می شود. (۱۲) این نظریه شباهت زیادی به نظریه حرکت جوهری دارد که می گوید: اشیاء در سایه حرکت جوهری از قوه به فعلیت و از نقص به کمال می رسند، و گیاه به حیوان سپس به انسان تبدیل می شود، ولی با هم تفاوت دارند، فرقی در این است که بنا بر تناسخ، تکامل به صورت گسسته و ناپیوسته انجام می گیرد، به این شکل که نفس نباتی از گیاه به بدن حیوان، و سپس به بدن انسان منتقل می شود، اما در حرکت جوهری، دگرگونی و تحوّل به نحو پیوسته صورت می پذیرد. (۱۳)

(د) دلایل بطلان تناسخ: بر ابطال تناسخ دو برهان وجود دارد، که همه انواع آن را در برمی گیرد و اختصاص به نوع خاصی از تناسخ ندارد، شرح این دو برهان به عبارت زیر است:

برهان اول: بطلان اجتماع دو نفس در یک بدن: هرگاه بدن صلاحیت و استعداد کامل برای حدوث نفس پیدا نکند، بدون تأخیر نفس شایسته ای از طرف مبدء متعال و فیاض بر وی افزوده می شود. پس اگر نفس بدن دیگری بر آن تعلق بگیرد، لازم می آید با این یک بدن دو نفس باشد، و این باطل است زیرا اولاً: تشخیص هر فرد وابسته به نفس و روح آن است و فرض دو نفس برای یک شخص به معنای فرض دو ذات و دو وجود برای یک وجود و یک ذات باشد و ثانیاً: هر کس به روشنی در می یابد که یک بدن در ذات خود یک نفس بیشتر ندارد وگرنه آثار مختلف آن دو آشکار می گردید. (۱۴)

برهان دوم: نبودن هماهنگی میان نفس و بدن: تعلق نفس به بدن ذاتی بوده و بینشان ترکیب طبیعی و اتحادی است، و هر یک از آنها با دیگری دارای حرکت ذاتی و جوهری می باشد، و از سوی دیگر نفس در آغاز پیدایش، نسبت به همه حالاتش بالقوه می باشد، و بدن نیز چنین است، و در برابر هر یک از دوران های کودکی، نوجوانی، جوانی، پیری، شأن و حالات خاصی دارد. و آن دو (نفس و بدن) با هم از قوه به فعلیت می رسند، و تا وقتی نفس به یک بدن تعلق دارد درجات قوه و فعل آن، متناسب با درجات قوه و فعل در همان بدن خاص می باشد. پس هنگامی که نفس در نوعی از انواع بالفعل باشد، محال است که بار دیگر قوه محض گردد، همان گونه که محال است حیوان پس از کامل شدن خلقتش، نطفه و علقه شود. چون این حرکت جوهری ذاتی بدن و نفس حیوانی است، و ممکن نیست به طبع یا قسر، و به اراده یا جبر، یا اتفاق این حرکت ذاتی نابود یا دگرگون شود، پس اگر نفس مستنسخه ای از بدن دیگری به این بدن تعلق گیرد، لازم می آید که بدن یک نفس بالقوه و یک نفس بالفعل داشته باشد. و نیز لازم می آید که بدن از همان

جهت که بالفعل است بالقوه هم باشد، زیرا ترکیب طبیعی اتحادی بین دو چیزی که یکی بالفعل و دیگری بالقوه باشد، محال است و یک چیز نمی تواند از یک جهت بالفعل و از جهت دیگر بالقوه باشد. (۱۵)

هـ) نتیجه: ۱- تناسخ زیربنای عقیده آئین های مانند: بودائی و برهمنائی را تشکیل می دهد.

۲- در لغت به معنای انتقال و در اصطلاح به معنای انتقال و تعلق نفس مادی بعد از زوال و جدا شدن از بدنی به یک بدن دیگر.

۳- به طور کلی تناسخی که از طرف معتقدان به آن مطرح شده سه قسم (تناسخ مطلق، محدود (نزولی) و صعودی) است و هر سه قسم آن باطل است.

۴- تناسخ به دو دلیل باطل است: اولاً سبب اجتماع دو نفس در یک بدن می شود و ثانیاً هماهنگی میان نفس و بدن را از بین می برد.

پاورقی:

۱. زمردیان، احمد، حقیقت روح، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ سوم، ۱۳۷۲، ص ۴۳۷.
۲. سبحانی، جعفر، معاد انسان و جهان، انتشارات مکتب اسلام، چاپ دوم، ۱۳۷۳، ص ۱۸۴.
۳. همان.
۴. اقرب الموارد، ج ۲، ماده نسخ.
۵. راغب الاصفهانی، المفردات الفاظ فی غریب القرآن، المکتبه المرتضویه، ص ۴۹۰، ماده نسخ.
۶. صدر الدین محمد شیرازی، الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ چهارم، ۱۴۱۰ هـ، ج ۹، ص ۴.
۷. سبحانی، جعفر، الالهیات، مکتب الاعلام الاسلامی، الطبعة الثانیه، ۱۴۱۱ هـ. ق، ج ۳، ص ۷۹۷.
۸. همان.
۹. زاهدی، زین الدین، شرح منظومه فارسی، قم، انتشارات مصطفوی، چاپ دانشگاه مشهد، ج ۳، ص ۱۹۰.
۱۰. الحکمه المتعالیه، بیروت، چاپ چهارم، ج ۱، ص ۸. این مدرک قبلاً در شماره ۶ مفصل آمده است.
۱۱. حکیم سبزواری می گوید: (نسخٌ و مسخٌ رسخٌ فسخٌ قُسمَا - انساناً و حیواناً جماداً نما) تعلق گرفتن نفس مفارق به بدن انسان یا حیوان یا نبات یا جماد به چهار بخش (نخس و مسخ و رسخ و فسخ) تقسیم می شود. حکیم سبزواری، شرح منظومه، انتشارات دارالعلم، ص ۳۱۷.
۱۲. الالهیات، ج ۲، ص ۷۹۸، و اسفار، ج ۹، ص ۸.

۱۳. سبزواری، ملاحادی، اسرار الحکم، ص ۲۹۳ و ۲۹۴، ر.ک. سبحانی، جعفر، الالهیات، مکتب الاعلام الاسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۱ هـ. ق، ج ۲، ص ۷۹۸.
۱۴. اسفار، ج ۹، ص ۱۰ و شرح منظومه، ص ۳۱۶.
۱۵. اسفار، ج ۹، ص ۲ و ۳.

قرآن و احادیث

۳۰ چرا احادیث نمی‌توانند به عنوان آیات قرآن قرار بگیرند؟ مکه احادیث پیامبر و اهل بیت (ع) کلام خدا

نیستند؟

پیامبر اسلام، سخنی بدون وحی نمی‌فرمود: «ما ینطق عن الهوی ان هو الا یوحی»^۱ حتی خداوند، تهدید نموده است که «اگر پیامبر، از خودش چیزی بگوید؛ و به ما نسبت بدهد؛ مانعش خواهیم شد و رگ قلبش را خواهیم زد، کسی از شما هم نمی‌تواند، جلوگیری کند»^۲

در شریعت اسلام برای هدایت مردم، دو گونه وحی نازل شده است:

۱- **وحی قرآنی:** وحی قرآنی، آن است که الفاظ و محتوا، همه از طرف خداست و از نظر بلاغت و فصاحت، نظم و نثر، محتوا، عدم اختلاف و پیشگویی از گذشته، حال و آینده، دانشهای مختلف و... در سرحد اعجاز است افزون بر این دارای ویژگی‌هایی چون محکم و متشابه، ناسخ و منسوخ و... بوده و اصول شریعت اسلام در آن آمده است.

۲- **وحی بیانی یعنی حدیث:** حدیث مانند قرآن کریم وحی الهی است؛ اما الفاظ آن، توسط پیامبر بیان شده و وحی اصطلاحی اعجاز نیست و فقط مضمون و محتوی آن به پیامبر اکرم وحی شده است. قرآن کریم می‌فرماید: «ان علینا جمعه و قرآنه... ثم ان علینا بیان»^۳ «گردآوری و بازخوانی قرآن، به عهده ماست... سپس بیان آن به عهده ماست». این بیان همان است که به پیامبر وحی شده و او برای مردم بیان فرموده است.^۴

قرآن کریم، به عنوان یک کتاب آسمانی گنجایش همه جزئیات و تفصیل احکام و معارف را ندارد و فقط به بیان احکام و معارف اصولی و کلی پرداخته است و بقیه را به پیامبر واگذار نموده است، بنابراین، قرآن کریم نیاز به تفسیر دارد. ولی با توجه به اینکه پیامبر از پیش خود سخن نمی‌گوید و لازم بود از طرف خداوند به او وحی می‌شد این وحی،

^۱ - نجم، ۴.

^۲ - الحاقه، ۱۴.

^۳ - قیامت، ۱۷ و ۱۹.

^۴ - استاد جعفر سبحانی، الحدیث النبوی بین الروایه و الدرايه، (قم: مؤسسه امام صادق، ج ۱، ۱۳۷۷) ص ۷۴.

«وحي بياني» است.

خداوند با فرستادن حديث و وحي بياني، آيات قرآن را در موارد لازم تفسير کرده است. مثلاً در آيه «۷۸» سوره «اسراء» آمده است: «اقم الصوة للذوک الشمس الى غسق الليل» (نماز را از زوال خورشيد (هنگام ظهر) تا نهايت تاريخي شب به پادار) چون خداوند در اين آيه درباره رکعات نماز سکوت کرده و فقط حکم کلی نماز را بيان نموده است؛ ضرورت داشت با وحي ديگري رکعات نماز را تبیین و تفسير نماید.^۱

قرآن، دارای بطن‌هایی است^۲، که خداوند با آگاه نمودن پیامبر - صلی الله عليه و آله - از اين بطون، و او نیز مردم را آگاه می‌کرد علاوه بر اين، بعضی از مسائل اجتماعی و امور مورد نیاز مردم، در قرآن نیامده است؛ ولی خداوند با حديث قدسی جبران نموده است.

بنابراین قرآن کلیات است و به مثابه قانون اساسی است و روایات نیز وحي است و فرقی با قرآن ندارد اما همانند قانون عادی جدا از قانون اساسی نوشته می‌شود.

۳۱ چگونه بفهمیم قرآن که امروزه در دست ماست، همان قرآن زمان پیامبر است و تحریف نشده؟

چکیده پاسخ

تحریف به معنای دگرگون ساختن و وارونه کردن معانی و الفاظ است که به دلایل مختلف مانند گواهی تاريخ، تواتر قرآن، روایات، وجود کاتبان وحي و ... در قرآن صورت نگرفته و حتی امکان آن هم وجود ندارد، چرا که با توجه به خاتمیت قرآن اين کتاب باید از هرگونه تحریفی مصون بماند. و اینکه ادعا شود کتب بسیار قبل از قرآن هم چنین بوده است ادعایی بدون دليل است.

قرآن کتابی بوده است که از همان ابتدا بر حفظ و نگهداری آن از طریق حفظ و کتابت تاکید می‌شده است و جدا کردن آيات از هم و یا خود آيه را گلچین کردن برای برداشت مقصود دلخواه کاری ناپسند است.

مقدمه

بحث تحریف قرآن و اینکه آیا در آن تحریفی صورت گرفته است یا نه، از مباحثی است که در طول قرون متمادی مطرح بوده و پاسخ‌های فراوانی به آن داده شده است. مباحث و ایراداتی که از زوایای مختلف آنرا مطرح می‌کردند و از طرف مقابل هم پاسخ‌هایی داده می‌شده است. از جمله این ایرادات وجود این مسأله است که می‌گویند مسلمانان

^۱ - ر.ک: علامه سيد مرتضی عسگری، بررسی تطبیقی احادیث شيعه و سنی، فصلنامه علمی تخصصی علوم حديث، سال چهارم، شماره دوم، تابستان ۷۸، شماره ۱۲، ص ۸-۲؛ جعفر سبحانی نقد محتوای حديث، همان منبع، سال پنجم، شماره دوم، تابستان ۷۹، ج ۱۶، ص ۲۵-۳۰، جعفر سبحانی، الحديث النبوی بين الروایه و الدرايه، (قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام)، ج ۱، ۱۳۷۷) ص ۷۴ و ر.ک: کاظم مدير شانه‌چی، علم الحديث و ر.ک: مجید معارف، تاريخ عمومی حديث، (تهران: انتشارات کوير، ج ۱، ۱۳۷۷).

^۲ - فیض کاشانی، تفسير صافی؛ (قم: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ج ۱، ص ۲۹).

باید ثابت کنند امکان تحریف در قرآن وجود ندارد نه اینکه قرآن تحریف نشده است، چه اینکه کتب فراوانی قبل از قرآن وجود داشته است که تحریف نشده اند اما امکان تحریف در آن کتب وجود داشته است. و یا این شبهه را مطرح می کنند که قرآن که در حال حاضر به صورت متن نوشتاری بوده و قرار بر نوشته شدن آن نبوده است، دارای ایرادات ساختاری در جمل خود می باشد.

در ذیل به بررسی جداگانه این اشکالات خواهیم پرداخت تا پاسخ این ایرادات روشن شود.

۱. معنای تحریف در قرآن

تحریف در لغت به معانی دگرگونی، میل، گشتن از چیزی، کرانه و لبه ذکر شده است^۱ و مفسران در بیان مفهوم لغوی لغوی آن، بدین معانی اشاره کرده اند.^۲ در اصطلاح، تحریف به معنای دگرگون کردن و وارونه سازی است و مصادیق گوناگونی دارد.^۳

مرحوم طبرسی در تفسیر آیه «يَحْرَفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ» می نویسد: «یعنی کلام الهی را بر غیر آنچه نازل شده بود تفسیر می کردند و صفات پیامبر اسلام را که در کتاب هایشان ذکر شده بود را تغییر می دادند؛ در نتیجه تحریف به دو شکل صورت می گیرد: یکی سوء تأویل و دیگری تغییر و تبدیل»^۴.

۲. علل عدم تحریف در قرآن

مطابق برخی از ادله هیچ تحریفی در قرآن به صورت کم یا زیاد شدن و یا به صورت تبدیل کلمات و آیات صورت نگرفته است.

۱-۲. گواهی تاریخ

قرآن از روز نخست به طور ویژه مورد توجه همه مردم به خصوص مسلمین بوده است. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) شخصاً محافظ قرآن بود و پیوسته دستور حفظ، ثبت و ضبط آن را می داد و مسلمانان موظف بودند آن را ثبت و حفظ کنند.^۵

۲-۲. تواتر قرآن

بر اساس آنچه که از نظرات علمای اسلام اعم از شیعه و اهل سنت استفاده می شود این است که تمام قرآن، آیات و کلمات آن متواتر بوده و دست تحریف در آن راه پیدا نکرده است. مگر عده کمی از هر دو طرف که پاسخ آنها به

۱. راغب، حسین بن محمد، مفردات، بیروت: دارالقلم، ۱۴۱۲ ق، ص ۲۲۸.

۲. رک: طوسی، التبیان، ج ۳، ص ۲۱۳، ج ۷، ص ۲۹۶؛ زمخشری، الکشاف، ج ۱، ص ۵۱۶.

۳. رک: خوئی، البیان فی تفسیر القرآن، ص ۱۹۷ - ۱۹۸.

۴. طبرسی، محمد بن حسن، مجمع البیان، تهران: مشعل آزادی، ۱۳۵۲ ش، ج ۳، ص ۲۶۷.

۵. حسن زاده آملی، حسن، قرآن هرگز تحریف نشده، قم: بی جا، بی تا، ص ۲۸.

صورت مفصل داده شده است.^۱

۲-۳. روایات

برخی از روایاتی که از حضرات معصومین (علیهم السلام) به دست ما رسیده است بیانگر آن است که در قرآن هیچ تحریفی صورت نگرفته است مانند روایت: «ابو بصیر از امام صادق (علیه السلام) می پرسد، مردم می گویند چرا خداوند فرموده است: "أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ" ولی نامی از علی و خاندان او نبرده است؟ حضرت فرمودند: در قرآن فریضه نماز نازل گردید، ولی از رکعات و شرایط آن نامی برده نشد تا آن که پیامبر (صلی الله علیه و آله) خود بیان نمودند.»^۲

و یا روایت متواتر و معروف ثقلین^۳ که وقتی رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) دستور تمسک به آن تا روز قیامت را می دهند، روشن می شود که قرآن برای همیشه و تا روز قیامت محفوظ است، زیرا اگر قرآن تحریف شده باشد، به آن نمی توان تمسک نمود.^۴

و یا روایاتی که ما را در حوادث و فتنه های روزگار، به قرآن ارجاع داده است^۵ و یا روایات عرضۀ روایات بر قرآن^۶ که اگر قرآن تحریف شده بود و یا اینکه حتی امکان تحریف در آن وجود داشت، چنین روایاتی معنا نداشت.

۲-۴. دلیل عقلی

قرآن، کتابی است که برای هدایت و راهنمایی بشر نازل شده است، و به تصریح آیات آن خداوند انسان را از مراجعه به قرآن ناگزیر می داند. به ضرورت عقل نیز، باید عارف دینی و اصول کلی و قانون اساسی اسلام در قالب یک کتاب مدون همواره در اختیار بشر باشد؛ همان گونه که در ادیان گذشته نیز وجود داشته است؛ حال این معقول نیست که خداوند کتابی را در اختیار بشر قرار دهد، سپس آن را رها کند تا هرکس به میل خود از آن کم نماید و یا بر آن بیفزاید؛ به عبارت دیگر این خود نقض غرض الهی می شود.^۷

۲-۵. وجود کاتبان وحی

علاوه بر همه، پدیده نویسندگان وحی نباید فراموش شود، یعنی کسانی که بعد از نزول آیات بر پیامبر، آنها را یادداشت می کردند.

بنا به نقل ابو عبدالله زنجانی در کتاب "تاریخ قرآن" پیامبر (صلی الله علیه و آله) نویسندگان متعددی داشت که وحی

۱. معرفت، محمد هادی، مصونیت قرآن از تحریف، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ص ۳۱.

۲. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ ق، ج ۱، ص ۲۸۶.

۳. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۴۰۴ ق، ج ۱، ص ۴۱۳.

۴. جوان آراسته، حسین، درسنامه علوم قرآنی، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۰ ش، ص ۳۲۰.

۵. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، کتاب فضل القرآن، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۰۷ ق، ج ۴، ص ۳۹۸.

۶. حرعاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، قم: آل البیت (علیهم السلام)، ۱۴۰۹ ق، ج ۱۸، باب ۹ از ابواب صفات قاضی، ح ۱۹، ۲۹ و ۳۵.

۷. جوان آراسته، حسین، درسنامه علوم قرآنی، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۰ ش، ص ۳۲۲.

را یادداشت می کردند و آنها چهل و سه نفر بودند که بیش از همه امیر مؤمنان علی بن ابی طالب (علیه السلام) و زید بن ثابت در امر کتابت قرآن ملازم پیامبر در این رابطه بودند.^۱

آنها در برخی موارد آنچه را که نوشته بودند، برای پیامبر می خواندند تا هر گونه اشتباه احتمالی رفع شود. کتابی که این همه نویسنده داشته، چگونه ممکن است تحریف شود؟ با توجه به این ادله و ادله دیگر می توان چنین نتیجه گرفت: که در قرآن علاوه بر اینکه تحریف صورت نگرفته است، امکان تحریف هم وجود نداشته و ندارد.

اما اینکه عده ای قائل شده اند، کتب بسیاری قبل از قرآن وجود داشته که تحریف نشده اند، ادعایی بدون دلیل و بدون ذکر مصادیق است، اگر کتب پیامبران پیشین مدنظر است که دست تحریف در آنها برده شده است و اگر کتبی غیر این مورد نظر است که باید بیان شود، صرف بیان ادعا کافی نیست.

۲-۶. کتاب بودن قرآن در زمان رسول الله

واژه «کتاب» بیش از دویست بار در قرآن به کار رفته است، در موارد بسیاری مراد از کتاب، قرآن کریم است و در مواردی هم منظور از کتاب؛ تورات، انجیل، نامه عمل، نوشته، لوح محفوظ و ... است.^۲ در کتب لغت یکی از معانی ریشه کتاب به معنای نوشته آمده است.^۳ و روشن است که در آیات قرآن، کتاب به معنی مکتوب است.

حال چرا به «قرآن»، «کتاب» اطلاق شده است؟ برهان الدین زرکشی نوشته است: «قرآن از آن روی «کتاب» نامیده شده است که انواع قصص، آیات، احکام، اخبار و معارف را به گونه ای ویژه در خود جمع کرده است.»^۴ شایسته آن است که بگوییم چون قرآن کریم جامع تمام انواع علوم است که خود فرمود: «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ» بدان کتاب اطلاق شده است.^۵

صبحی صالح در ضمن اشاره ای به نام های قرآن در این باره می نویسد: «عنوان «کتاب» برای قرآن اشاره به جمع و فراهم آوردن آن در سطور نگاشته ها است؛ چون کتابت به معنی جمع حروف و رسم و شکل دادن الفاظ است.»^۶ لذا روشن می شود که وقتی می فرماید ما این کتاب را نازل کردیم به معنای نوشته شدن است، و باید دانست که در

۱. ابوعبدالله زنجانی، تاریخ القرآن، تهران: منظمه الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ ق، ص ۲۴.

۲. یحیی بن سلام، التصاریف، بی نا، بی جا، بی تا، ص ۱۷۲؛ بصائر ذوی التمییز، ج ۴، ص ۳۳۰؛ و نیز رجوع کنید به بحث تحلیلی و ارجمند علامه طباطبایی در المیزان، ج ۷، ص ۲۵۲.

۳. راغب، حسین بن محمد، مفردات، دمشق: دارالعلم، ۱۴۱۲ ق، ص ۶۹۹، ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت: دارصادر، ۱۴۱۴ ق، ج ۱، ص ۶۹۸ و ...

۴. زرکشی، محمد بن عبدالله، البرهان، بیروت: دارالمعرفه، ۱۴۱۰ ق، ج ۱، ص ۳۷۳.

۵. نفحات الرحمن، ج ۱، ص ۱۴-۱۳؛ ر. ک: ابن عاشور، محمد بن طاهر، التحریر و التنویر، ج ۱، ص ۷۳.

۶. صبحی صالح، مباحث فی علوم القرآن، قم: الرضی، ۱۳۷۲ ش، ص ۱۷.

آن زمان هم قرآن به دستور پیامبر نوشته می شده است، که در سطور بالا بدان اشاره شد. لذا این بحث که قرآن محاوره ایی بوده و قرار نبوده است به صورت متن درآید، بحثی ادعایی و بدون دلیل می باشد، چرا که ادله گوناگونی دال بر نوشته شده قرآن داشته و مطابق خاتمیت دین اسلام، اصل بر این بوده است که این کتاب تا آخرالزمان باقی بماند.

در این زمینه می توان به برخی از کتب مانند: البیان از آیت الله خویی، علوم قرآنی از آیت الله معرفت، و تاریخ قرآن از محمود رامیار و ... مراجعه کرد.

نتیجه گیری

تحریف به معنای دگرگون ساختن و وارونه کردن معانی و الفاظ است که به دلایل مختلف مانند گواهی تاریخ، تواتر قرآن، روایات، وجود کاتبان وحی و ... در قرآن صورت نگرفته و حتی امکان آن هم وجود ندارد، چرا که با توجه به خاتمیت قرآن این کتاب باید از هرگونه تحریفی مصون بماند. و اینکه ادعا شود کتب بسیار قبل از قرآن هم چنین بوده است ادعایی بدون دلیل است.

قرآن کتابی بوده است که از همان ابتدا بر حفظ و نگهداری آن از طریق حفظ و کتابت تاکید می شده است و جدا کردن آیات از هم و یا خود آیه را گلچین کردن برای برداشت مقصود دلخواه کاری ناپسند است.

۳۲) خدا در قرآن برای خودش از ضمیرهای مذکر استفاده کرده است، این یعنی جنس مذکر بهتر است؟

این که خداوند متعال در قرآن کریم، برای خود از ضمیرهای مذکر استفاده کرده براساس قواعد زبان عربی است و زبان قرآن کریم نیز عربی می باشد، چنان که خداوند می فرماید:

«إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»^۱؛ «ما آن را قرآنی عربی قرار دادیم، باشد که بیندیشید»

چون قرآن عربی است پس باید از قواعد این زبان هم استفاده شود. از طرفی بر اساس دستور زبان و ادبیات عربی، لفظی که مؤنث حقیقی و یا مؤنث مجازی نبوده و یا لفظاً مؤنث نباشد، مذکر به حساب می آید. و مثل مذکر با آن برخورد می شود و در حقیقت تمام مواردی که مذکر و مؤنث ندارد و از نظر لفظی هم علامت تأنیث را به همراه ندارد، می توان گفت که در حکم مذکر است و مذکور و مؤنث مربوط به موجودات مادی است و خداوند نیز مجرد است.

الفاظی مانند: لفظ مبارک «الله»، «قرآن» و... از همین قبیل هستند. با مراجعه به آیات قرآن مجید می توان مواردی را یافت که مؤید این حقیقت باشد مثلاً خورشید که مظهر نور و زیبایی است در قرآن به صورت مؤنث آمده و ماه با لفظ مذکر آمده است چنان که می فرماید:

^۱.سوره زخرف، آیه ۳.

«وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاها»^۱؛ «سوگند به خورشید و تابندگی اش و سوگند به ماه چون از پی [خورشید] رود»^۲

خورشید و و ماه را چون در دستور زبان عرب مونث مجازی می دانند لذا قرآن در اینجا طبق دستور زبان عرب ضمیر آن دو را مونث آورد نه اینکه خورشید و ماه واقعا مونث باشند و ضمیرهای الله نیز همین است نه اینکه قرآن کریم خدای سبحان را مذکر بداند.

نتیجه گیری

استفاده کردن از دستور زبان عربی به این معنی نیست که خدا بین زن و مرد فرق گذاشته و به قول شما عدالت را مراعات نکرده؛ بلکه اصلا خدا جسم نیست تا مذکر یا مونث باشد و کسی بگوید چرا خدا مونث نشده و یا از ضمیری استفاده نکرده که نه مذکر بودنش را ثابت کند و نه مونث بودنش.

احکام و فلسفه احکام

۳۳) در زمان جنگ رزمندگان چگونه نماز می خواندند در حالی که یا خودشان زخمی بودند یا رفیقشان

زخمی می شد و لباسشان نجس بوده؟

اولا، چنانچه خون بر روی بدن و لباس نمازگزار به اندازه یک سکه و کمتر از آن باشد، موجب بطلان نماز نخواهد بود.^۳
ثانیا، در شرایط اضطرار که پاک کردن لباس و بدن بسیار دشوار یا ناممکن باشد نماز با بدن و لباس نجس صحیح خواهد بود.^۴ بنابراین نماز رزمندگان که به خاطر شرایط دشوار جنگی با بدن یا لباس آلوده به خون اقامه شده است از این جهت اشکالی نداشته است.

^۱ سوره شمس، آیات ۱ و ۲.

^۲ الدرریش، محی الدین، اعراب القرآن، (دمشق، ابن کثیر) ج ۸، ص ۳۲۷-۳۲۹.

^۳ توضیح المسائل مراجع مطابق با فتوای ۱۳ نفر از مراجع، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه، چاپ هشتم، ج ۱، ص ۴۷۴، مسأله ۸۵۸

^۴ توضیح المسائل مراجع مطابق با فتوای ۱۳ نفر از مراجع، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه، چاپ هشتم، ج ۱، ص ۴۵۳، مسأله ۸۱۳

۳۴) چرا دیه جنین دختر حتی از دیه جنینی که معلوم نیست دختر است یا پسر کمتر است؟

گفتنی است میزان دیه جنین در ماده ۷۱۶ قانون مجازات اسلامی بیان شده است. بدیهی است تا پیش از دمیده شدن روح در جنین، جنسیت معنا نداشته و این بحث مطرح نمی شود. به موجب ماده یاد شده دیه سقط جنین بر اساس مراحل رشد جنین متفاوت است. در مرحله اول پس از استقرار نطفه، دیه سقط جنین چهار درصد دیه کامل است. در مرحله دوم، پس از تبدیل شدن آن به توده گوشتی، دیه آن شش درصد دیه کامل خواهد بود. در مرحله سوم، پس از تبدیل آن به استخوان فاقد گوشت، دیه سقط جنین هشت درصد دیه کامل است. در مرحله چهارم، پس از تکمیل استخوان بندی و روئیدن گوش بر اندام او دیه سقط جنین یک دهم دیه کامل خواهد بود. اما در مرحله پنجم، همین که روح در جنین دمیده شد، دیه سقط جنین به اندازه دیه انسان کامل محاسبه می شود. تبعاً جنسیت جنین در میزان دیه موثر بوده و دیه جنین دختر نصف دیه کامل یک مرد است؛ اما وقتی جنسیت جنین نامعلوم باشد، نمی توان میزان واقعی دیه او را تشخیص داد. بنا بر این باید به شکلی رفتار شود که تا حد امکان هر دو احتمال در محاسبات لحاظ شود. زیرا از یک سو باید حق اولیاء دم رعایت شود و از سوی دیگر اجرای مجازات مالی بیش از مقدار جنایت نسبت به جانی خلاف عدالت است. بنابراین باید چاره ای اندیشید که هر دو حکم الزامی فوق مراعات شود. چراکه از یک طرف احتمال پسر بودن جنین وجود دارد و از سوی دیگر دختر بودن جنین محتمل است. رعایت احکام هر یک از این دو احتمال ضروری بوده و هیچ یک بر دیگری ترجیح ندارد. به همین جهت نیمی از دیه جنینی بر مبنای دختر بودن او و نیم دیگر بر مبنای پسر بودنش محاسبه می شود. نتیجه چنین روشی آن خواهد بود که دیه این جنین سه چهارم دیه جنین پسر باشد.

گفتنی است دیه یک حکم شرعی است و میزان آن را شارع تعیین می نماید. تفاوت دیه زن و مرد به خاطر حکمت هایی است که در زمان تشریح دیه وجود داشته است. این تفاوت ها را نمی توان به خاطر ارزش گذاری بر مبنای جنسیت دانست. دقت در نکات زیر برای درک بهتر این معنا مفید خواهد بود: ۱. بر خلاف تلقی برخی از مردم که از دیه به عنوان «خون بها» یاد می کنند دیه بهای خون و قیمت جان انسان نیست. به همین خاطر مقدار دیه معیار ارزش و منزلت و بهای شخص آسیب دیده نیست؛ چراکه منزلت همه انسان ها (اعم از زن و مرد) به اعمال صالح و تقوای الهی است.^۱ در این جهت جنسیت افراد هیچ نقشی ندارد. از نظر اسلام بهای خون انسان با بیشترین دارایی ها و ثروت ها نیز قابل مقایسه و جبران نیست و اصلاً قابل ارزش گذاری مادی نیست. قرآن کریم در این باره می فرماید: «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا» هر کس کسی را - جز به قصاص قتل یا (به کیفر) فسادی در زمین - بکشد، چنان است که گویا همه مردم را کشته باشد».^۲

^۱. «ان اکرمکم عندالله اتقاکم». حجرات / ۱۳.

^۲. مائده / ۳۲.

از این رو اگر حتی امام معصوم - علیه السلام - نیز که کامل ترین و باارزش ترین موجود است کشته شود مجازاتی (اعم از قصاص یا دیه) غیر از آنچه برای قاتل یک فرد عادی و حتی فاسق وجود ندارد. همان گونه که امیرالمومنین علی - علیه السلام - در مورد مجازات ابن ملجم این گونه وصیت نمودند.^۱

۲. در مورد ماهیت دیه باید گفت؛ اولاً دیه اصالتاً مالی است که در عوض جنایت بدنی غیر عمد گرفته می شود و در موارد خاص دیه جایگزین قصاص در جنایات عمدی می گردد. ثانیاً دیه زن و مرد تا رسیدن به ثلث دیه کامل با یکدیگر مساوی است.

دو نتیجه مهم از احکام فوق حاصل می گردد. نتیجه اول اینکه در جنایات عمدی اصل بر قصاص است و با توافق طرفین (جانی و مجنی علیه یا وارث مجنی علیه) قابل تبدیل به دیه است و در صورت تبدیل، مجنی علیه یا ولی دم می تواند هر اندازه که اراده کند (حتی چند برابر دیه عضو یا نفس) در برابر گذشت از حق قصاص از جانی اخذ نماید. نتیجه دوم اینکه؛ هر چند دیه زن تا زمانی که میزان دیه به یک سوم برسد مساوی با دیه مرد است و بعد از آن دیه زن نصف می شود، لکن عملاً در اکثر حوادثی که منجر به اخذ دیه می گردد (جراحات) دیه زن و مرد برابر است. چون حوادثی که در جامعه منجر به دیه برای زنان می گردد عمدتاً یا ناشی از نزاع های خانوادگی، اجتماعی و یا تصادفات سهوی است که به شهادت آمار و وجدان، اکثر این حوادث منجر به دیه بسیار کمتر از ثلث می شود.

۳. در حقوق اسلامی وظایفی خاص به عهده زن و مرد نهاده شده است که تخلف ناپذیر است؛ برای مثال نفقه و خرجی همسر، تهیه مسکن، خوراک، لباس، پرداخت مهریه به عهده مرد گذاشته شده است. اگر زنی خود از منبع اقتصادی مستقل و موقعیت شغلی عالی برخوردار باشد، اشکال ندارد؛ ولی از نظر شرع، وظیفه پرداخت مخارج خانه و هزینه مسکن به عهده او نیست و شوهر نمی تواند وی را به پرداخت کمک هزینه خانه و زندگی مجبور سازد بلکه موظف به پرداخت هزینه های همسر شاغل و ثروتمند خود نیز می باشد. البته اگر زن با رضایت خاطر و تمایل درونی شوهر را در اداره بهتر خانه یاری دهد، مسأله ای دیگر است؛ ولی این وظیفه شرعاً به عهده مرد نهاده شده است.

اسلام با توجه به قوامیت مرد در خانواده، مسئولیت اداره اقتصادی خانواده را به عهده مرد قرار داده است و زن از این مسئولیت معاف است. با توجه به این که دیه برای غرامت و جبران بخشی از خلأ ایجاد شده در خانواده آسیب دیده است، و از نظر اقتصادی نقش اصلی و کلیدی به عهده مرد نهاده شده، این دیه به نفع بازماندگان مرد یعنی زن و فرزندان او به طور کامل گرفته می شود به عبارت دیگر در بسیاری از موارد دیه کامل، کسی که حقیقتاً از مقدار دیه منتفع می شود زن و فرزندان مرد هستند که به خاطر فقدان مدیر اقتصادی خانواده در معرض آسیب اقتصادی قرار گرفته اند.

^۱. ر.ک نامه ۴۷ نهج البلاغه.

بر این اساس حذف شدن یک مرد از صحنه خانواده و اجتماع در مقایسه با حذف شدن زن، از نظر اقتصادی آثار زیان‌بارتری بر جای می‌گذارد. بنابراین عدالت اقتضاء می‌کند که به هنگام ضرر اقتصادی فقدان یک مرد از محیط خانواده و اجتماع، به عامل مولد بودن او از حیث اقتصادی توجه شود و بین دیه او و دیه یک زن فرق گذاشته شود.

ممکن است گفته شود، در مواردی که زن نقش اول اقتصادی را ایفا می‌کند، حکم مسأله چه خواهد بود؟ پاسخ آن است که قانون به نحو عام وضع و اجرا می‌شود، و موارد استثنایی که زن نقش عمده اقتصادی را به عهده گرفته است، سبب نمی‌شود اصل قانون ملغاً گردد یا استثناً پذیرد. البته حتی در این فرض نیز مسؤولیت اقتصادی خانواده به عهده مرد است و مرد نمی‌تواند از این مسؤولیت شانه خالی کند. زن فقط یک وظیفه اخلاقی به دوش خود احساس می‌کند. با وجود این در مواردی که زنان متکفل مخارج زندگی باشند، حکومت اسلامی باید تدابیری را برای جبران خلأ ایجاد شده بیندیشد.

۴. حکم به تفاوت دیه زن و مرد در موارد مازاد بر ثلث، به معنای کم‌تر بودن حق زندگی و سلامتی زن نسبت به مرد نیست. این قانون با توجه به دیدگاه اقتصادی اسلام و مسؤولیت‌های مرد و زن که مرد را عامل اول اقتصادی می‌داند، وضع شده است. حق زندگی در زن و مرد یکسان است. بدین سبب، اگر مردی زنی را بکشد، می‌توان قاتل را با پرداخت نصف دیه کامل قصاص کرد و شارع ولی دم را به پذیرش نصف دیه و صرف نظر از قصاص نفس مجبور نمی‌سازد. این بدان معنا است که در دیه مسأله به حق زندگی و سلامت باز نمی‌گردد و پیامدهای اقتصادی لحاظ شده است. مرد، با توجه به خصوصیات طبیعی اش قوی‌تر و در بُعد اقتصادی ظاهرتر است؛ و در صورت ناکارایی و فوت، خلأ وجودش بیش‌تر احساس می‌شود؛ و گرنه زن و مرد هر دو انسانند و از حق زندگی و سلامتی یکسان برخوردارند.

در هر صورت دیه جنین را نمی‌توان بیش از دیه انسان کامل در نظر گرفت. بر این اساس دیه جنین پس از دمیده شدن روح در آن با لحاظ جنسیت محاسبه می‌شود. بر این اساس دیه جنین دختر نصف دیه کامل و دیه جنین پسر برابر با دیه کامل است. در مورد نامعلوم بودن جنسیت جنین نیز به همان روشی که برای خنثای مشکل وجود دارد عمل خواهد شد. به موجب قسمت اخیر ماده ۵۵۱ قانون مجازات اسلامی دیه خنثای مشکل، نصف دیه مرد به علاوه نصف دیه زن خواهد بود.

نکته ای که نباید مورد غفلت واقع شود آن است که به موجب تبصره ماده ۵۵۱ «در کلیه جنایاتی که مجنی علیه مرد نیست، معادل تفاوت دیه تا سقف دیه مرد از صندوق تأمین خسارت‌های بدنی پرداخت می‌شود. یعنی با وجود تفاوت شرعی در میزان تعیین شده دیه زن و مرد، مقدار ما به التفاوت را از صندوق یاد شده برداشت شده و به مجنی علیه و یا خانواده او پرداخت می‌شود. بر این اساس می‌توان گفت در حال حاضر تفاوت دیه زن و مرد بسیار کم‌رنگ و بی‌فروغ شده و از این جهت در حال حاضر ایراد و شبهه نسبت به مقررات نظام اسلامی ایران چندان قابل طرح نیست.

۳۵) کسی که هر روز به حمام می‌رود، چه نیازی به غسل و نیت کردن دارد؟

پیش از هر چیز باید گفت وقتی یک عمل شرعی به وسیله شارع تعیین می‌شود، نحوه اجرای آن باید به همان صورتی باشد که تعیین شده است. اساساً در هر یک از امور اعتباری و قراردادی باید به همان صورتی که اعتبار کننده معین کرده است رفتار شود و الا پذیرفتنی نیست. مثلاً وقتی فردی مزد یک کار معین در ساعت معین را تعیین می‌کند انجام کار دیگر در آن زمان یا انجام عمل در زمانی دیگر فاقد اثر بوده و فرد را مستحق مزد تعیین شده نخواهد کرد. غسل نیز یکی از اعمال شرعی است که به وسیله شارع معین شده است. این عمل شرعی با شستشو و استحمام و شنا متفاوت است. زیرا **اولاً** غسل برخلاف این موارد نیازمند قصد قربت است و نیت بخشی از غسل است و به همین خاطر غسل بدون قصد قربت واقع نمی‌شود. **ثانیاً** نحوه انجام آن نیز توسط شارع مشخص شده است. مثلاً در غسل ترتیبی، پس از نیت و قصد انجام این عمل برای رضای خدا، ابتدا باید سر و گردن و سپس نیمه سمت راست بدن و پس از آن نیمه سمت چپ بدن را شستشو داد. در غسل ارتعاشی نیز باید پس از نیت، تمام بدن در یک لحظه در آب قرار گیرد. مثل اینکه در استخر شیرجه بزنند. همچنین این شستشو باید با آب مطلق^۱ صورت گیرد. علاوه بر این، غسل احکام و مقررات دیگری دارد که رعایت آن نیز ضروری است. اما استحمام و شنا کردن و شستن بدن بدون رعایت مقررات غسل و بدون نیت آن، علی‌رغم اینکه ممکن است موجب نظافت ظاهری بدن باشد نمی‌تواند آثار شرعی غسل را داشته باشد. چون به گونه‌ای نیست که تعیین شده است. مثلاً شستن بدن با آب غصبی با اینکه ظاهر بدن را تمیز می‌کند ولی شرعاً هیچ اثری ندارد. بنا بر این ممکن است فردی هر روز یکبار و یا روزی چند بار حمام برود ولی حق ندارد بدون غسل و وضو قرآن را لمس نماید. اما همینکه فرد نیت غسل داشته باشد و در حمام یا جای دیگری شستشو را به ترتیبی که بیان شد انجام دهد عمل او مطابق خواست خدا بوده و آثار شرعی مد نظر شارع را خواهد داشت. بنابراین، غسل و نیت برای رسیدن به آثار شرعی غسل، ضروری و مورد نیاز خواهد بود.

۳۶) چرا بجای سلام، درود نگوئیم که ایرانیست؟

۳۷) چرا سنگ نجس است؟ اصلاً اگر بی‌فایده است چرا خدا آن را آفرید؟

پیش از بررسی فقهی حکم سنگ در اسلام ذکر مقدمات زیر ضرورت دارد:

۱) ساز و کار حاکم بر مقررات الهی

^۱ آب مطلق آبی است که خالص بوده و از مواد دیگر گرفته نشده باشد و بتوان کلمه آب را بدون افزودن قید دیگری بر آن اطلاق کرد.

احکام و مقررات الهی همگی در جهت و مبتنی بر مصالح و مفاسد دنیوی و اخروی انسانهاست. ملاک و معیار پاکی و نجسی یک شیء همیشه دایر مدار مصالح و مفاسد مترتب بر آن است ولی گستره این مصالح و مفاسد همیشه مادی نیست بلکه مصالح معنوی و علل و اسباب غیر مادی (که با علوم تجربی قابل دسترسی نیست) در بسیاری از موارد نقش اصلی را بازی می کند. اسلام برای دفع مفاسد مادی یا معنوی که بر مخلوقات عالم مترتب است همه آنان را پاک معرفی کرده و تعداد انگشت شماری از آنها را به عنوان نجس دانسته که به واسطه حکم نجاست بعضی از محدودیتها مانند خوردن و آشامیدن و یا نماز خواندن با آن جایز نخواهد بود.

سازوکار حاکم بر شناسایی مصالح و مفاسد موجودات و نوع و کیفیت انتفاع از مخلوقات در اسلام امری است که به وسیله احکام وضعی و تکلیفی مشخص می گردد.

در این راستا شناسایی معنا و مفهوم حکم تکلیفی و وضعی در تبیین بهتر مباحث آتی راهگشا خواهد بود.

۲) احکام شرعی و انواع آن

همانطور که گفتیم احکام شرعی مقرراتی هستند که از طرف خداوند متعال برای تنظیم زندگی فردی اجتماعی و عبادی انسان و براساس مصالح و مفاسد مترتب بر آن وضع شده و آنچه در قرآن و روایات و اخبار معصومین و یافته های قطعی عقل آمده ظاهر کننده و کاشف از این مقررات است.^۱

با اندکی تامل در خواهیم یافت که برای تنظیم زندگی فردی و اجتماعی و عبادی حداقل به دو دسته مقررات نیازمندیم:

دسته اول مقرراتی که بر اساس مصلحت و مفسده بشر تکلیف انسان را در مورد رفتارهای مختلف مشخص نماید.

دسته دوم مقرراتی که بر اساس نوع و ویژگی موجودات و خواص و تاثیرات آنها و روابط آنها با یکدیگر مقررات مربوط به ماهیت موجودات و روابط اعتباری بین آنها را تعیین نماید.

از این جهت احکام و مقررات گاهی مربوط به فعل و رفتار انسان است که به آن «**حکم تکلیفی**» گفته می شد و به وسیله ۵ عنوان واجب، حرام، مستحب، مکروه و مباح بیان می گردد و گاهی مربوط به ذات موجودات و اعتبارات ناشی از ارتباط بین آنها است که به آن «**حکم وضعی**» گفته می شود و به وسیله عناوین مختلفی مانند نجاست، طهارت، فساد، بطلان، ملکیت، زوجیت و ... بیان می گردد.^۲

ذکر این نکته ضروری است که احکام وضعی ارتباط وثیقی با احکام تکلیفی دارند به گونه ای که می توان ادعا کرد که هیچ حکم وضعی وجود ندارد، مگر آنکه یک سری احکام تکلیفی به دنبال آن مطرح باشد.

۳) سگ در نظام آفرینش و مقررات مربوط به آن

^۱ . برای شناخت منابع احکام خصوصا در مورد منبع بودن عقل برای احکام الهی رجوع کنید به: مجله معرفت شماره ۶۱. «نقش عقل در

استنباط قواعد و مقررات حقوقی از دیدگاه اسلام» سید ابراهیم حسینی ص ۱۰۲

^۲ . جمعی از نویسندگان . تأریخ الفقه و تطوراته (المنتخب) ، المعالم الجدیدة، . جمع آوری شده در نرم افزار جامع فقه اهل البیت. ص: ۱۰۰

ذکر چند نکته در مورد جایگاه سگ در نظام آفرینش و پیرامون مقررات الهی ناظر بر آن ضروری است.

نکته اول: سگ به عنوان یکی از مخلوقات خداوند متعال در چرخه نظام آفرینش و در جهت استفاده انسان خلق شده است. همان گونه که در حدیث نبوی یکی از اسرار خلقت سگ را به عنوان حمایت و حفاظت از انسان بیان نموده و رمز دشمنی سگ با دیگر حیوانات وحشی را در مسیر تحقق این منفعت یادآور شده^۱ در عین حال از نظر شرعی حقوقی نیز برای سگ مقرر شده که انسانها ملزم به رعایت آنان هستند.^۲

نکته دوم: انسانها در ارتباط با این مخلوق الهی با دو دسته احکام وضعی و تکلیفی روبرو هستند که این احکام بر اساس مصالح و مفاسد مادی و معنوی می باشد.

حکم وضعی در مورد سگ در اسلام نجاست است و این حکم از احکام اتفاقی بین تمام فرق مسلمین بوده هیچ یک از علما امامیه هم در نجاست آن هیچ شک و شبهه ای ندارند؛^۳ ادله کافی بر اثبات این حکم وجود دارد که به آن خواهیم پرداخت. شایان ذکر است حکم نجاست سگ نیز به معنای عدم جواز انواع استفاده ها و یا حتی ممنوعیت تماس با این حیوان نیست؛ بلکه این حکم به جهت ایجاد محدودیت هایی پیرامون نحوه رفتار با سگ و ممنوعیت بعضی از انتفاعات از آن است؛ مانند حرمت خوردن گوشت سگ و حرمت استفاده از پوست و موی آن در لباس نمازگزار و احکامی از این دست که به تفصیل بیان خواهد شد.

نکته سوم: مقررات اسلامی در ضمن احکام تکلیفی متفاوتی مثل حرمت، حلیت، استحباب، کراهت و اباحه بیان شده است و همه این احکام تکلیفی در مورد سگ مصداق دارد به عنوان مثال از نظر اسلام استفاده از سگ در امر نگهداری منزل یا باغ و یا دام مباح بوده^۴ و اقدام در جهت حفظ حیات چنین سگی واجب^۵، صدمه زدن به چنین سگهایی حرام بوده و مستلزم پرداخت خسارت مالی است،^۶ تماس با اینگونه سگها و یا همراه داشتن آن در خانه بدون آنکه مکانی جداگانه برای آن تدارک دیده شود مکروه^۷، غذا دادن به سگ مستحب^۸ و خوردن گوشت آن حرام است.^۹

بررسی فقهی حکم سگ در اسلام

۱. علل الشرائع ج ۲ ۴۹۷ ۲۵۰ باب علل خلق الكلب: ص: ۴۹۶

۲. مراجعه کنید به بخش حقوق حیوانات رسائل فقهی (علامه جعفری)، ص: ۱۱۱ به بعد

۳. البته ابوحنیفه قائل به نجاست حکمی سگ است نه نجاست عینی. مراجعه کنید به کتاب فاضل لنکرانی. تفصیل الشریعه فی شرح تحریر

الوسیله، النجاسات و احکامها. نسخه الکترونیکی. سایت معظم له. ص ۱۲۷

۴. الکافی ج ۶ ۵۵۲ باب الكلاب ص: ۵۵۲ روایت ۴

۵. ملحق به نفقه حیوان می شود مراجعه کنید به: مراجعه کنید به بخش حقوق حیوانات رسائل فقهی (علامه جعفری)، ص: ۱۱۱

۶. الکافی ج ۷ ۳۶۸ باب فیما یصاب من البهائم و غیرها من الدواب ص: ۳۶۷ روایت ۶

۷. الکافی ج ۶ ۵۵۲ باب الكلاب ص: ۵۵۲ روایت ۱ و همان ۵

۸. وسائل الشیعه ج ۱۱ ۵۳۳ ۴۵ باب کراهة الأكل مع حضور الكلب إلا أن یطعم أو یطرد ص: ۵۳۳

۹. وسائل الشیعه، ج ۱، ص: ۲۲۷ روایت ۵۷۶

پس از بیان مطالب فوق در این بخش به بررسی حکم سگ در اسلام می پردازیم. بحث را در دو قسمت اصلی حکم وضعی سگ و احکام مختلف تکلیفی در ارتباط با آن پی می گیریم.

حکم وضعی نجاست سگ

همه فقها از صدر اسلام تا کنون بر نجاست سگ اتفاق نظر داشته اند. این نظر فقها مستند به ادله ای است که در ادامه به آن اشاره می نمایم.

ادله ناظر به نجاست سگ

در نجاست سگ از نظر فقه امامیه جای هیچ شک و تردیدی نیست و هیچ یک از فقهای امامیه با آن مخالفتی نداشته و در اثبات نجاست آن عموماً به دودسته دلیل متوسل شده اند.

دلیل اول: اجماع

همه فقها اعم از متقدمین و متاخرین از فقهاء شیعه قائل به حکم نجاست سگ هستند این حکم به گونه ای مورد وفاق است که بعضی از فقها از آن به عنوان ضروری فقه یاد کرده اند.^۱ در حالی که احکام فقهی همراه با چنین استحکام و اتفاقی نظری چندان زیاد نیستند.

شیخ صدوق در المقنع، شیخ مفید در المقنعه، سید مرتضی در الانتصار و الناصریات و الرسائل، سلار در المراسم العلویه، شیخ طوسی در القتصاد و الخلاف و الرسائل العشر و النهایه و مصباح المتهدجد، قاضی ابن البراج در المهذب، ابن حمزه طوسی در الوسیله، ابن زهره در غنیة النزوع، ابن ادریس در السرائر، محقق حلی در الرسائل التسع و المختصر النافع و المعبرو شرائع الإسلام، یحیی بن سعید حلی در الجامع للشرایع و زهه الناظر فی الجمع بین الأشباه والنظائر، فاضل آبی در کشف الرموز از جمله متقدمین علما هستند که در کتب مذکور به نجاست سگ تصریح نموده و قول آنان در تحقق اجماع موثر است.^۲ ضمن آنکه بعضی از ایشان صراحتاً به اجماعی بودن این حکم اشاره کرده اند.

دلیل دوم: روایات

روایات فراوان بلکه در حد تواتر^۳ در مورد نجاست سگ در کتب معتبر روایی شیعه وجود دارد که با بیانهای مختلف که بعضی به دلالت صریح مطابقی و بعضی به دلالت التزامی و تضمینی بیانگر نجاست سگ است. با مراجعه به یکی از این کتاب روایی^۴ بعضی عبارتها را در این رابطه نقل می کنیم.

«الکلب رجس نجس»؛^۱ سگ موجودی نجس است.

۱. کتاب الطهاره (للأراکی)، ج ۱، ص: ۴۹۱

۲. آدرس دقیق منابع مذکور در فهرست پیوستی به ترتیب ذکر می گردد.

۳. مدارک العروه (للإشتیاردی)، ج ۲، ص: ۵۰۰

۴. این روایات عموماً در کتب روایی شیعه وجود دارد لکن نقل آن از وسائل الشیعه به دلیل اعتبار سندی و دقت بالایی است که جناب شیخ حر عاملی در این منبع روایی مبذول داشته است عنوان می گردد.

«ان الله تعالى لم يخلق خلقاً أنجس من الكلب»^۲؛ خداوند هیچ مخلوقی را نجس تر از سگ نیافرید
 «لا والله انه نجس لا والله انه نجس»^۳؛ به خدا قسم سگ نجس است به خدا قسم سگ نجس است
 «ان أصاب ثوبك من الكلب رطوبة فاغسله»^۴؛ اگر رطوبتی از سگ به لباست برخورد کرد آن را بشوی
 «يَغْسِلُ الْمَكَانَ الَّذِي أَصَابَهُ [الكلب]»^۵؛ مکانی از بدن را که با سگ تماس پیدا نموده است تطهیر کنید
 «وَلَا تَشْرَبْ مِنْ سُورِ الْكَلْبِ»^۶؛ از دمخورده سگ چیزی ننوش

«سَأَلْتُهُ عَنِ الْكَلْبِ يَشْرَبُ مِنَ الْإِنَاءِ قَالَ اغْسِلِ الْإِنَاءَ»^۷؛ از امام صادق در مورد ظرفی که سگ از آن آب خورده است پرسیدم ایشان فرمودند باید آن را تطهیر کنی و روایات متعدد دیگر.^۸

احکام تکلیفی مرتبط با سگ

همانطور که در مقدمه گفتیم سگ نیز به عنوان یکی از مخلوقات الهی در جهت انتفاع انسان خلق شده و خداوند متعال نحوه و کیفیت این انتفاع را برای انسانها بیان نموده تا ضمن استفاده از منافع آن از ضررها و مفسدات معنوی و مادی که به مقتضای خلقت در سگ وجود دارد مصون باشند.

در مورد انتفاع و ارتباط انسان با سگ احکام تکلیفی متنوعی وجود دارد که به بررسی اهم آنان می پردازیم . در این راستا حکم انتفاع و ارتباط، تماس، نگهداری، خوردن، استفاده از اجزاء سگ مانند پوست و مو به عنوان لباس و مسائلی از این قبیل خواهیم پرداخت.

همانطور که قبلاً توضیح دادیم احکام تکلیفی مرتبط با سگ در ۵ حکم خلاصه می شود که عبارتند از:

واجب: حکمی الزامی است که مقتضی آن این است که خداوند متعال به واسطه مصلحت الزامی که در آن وجود دارد راضی به ترک آن نیست و انسان به واسطه ترک آن مستوجب عقاب می شود.

حرام: حکمی الزامی است که مقتضی آن این است که خداوند متعال به واسطه مفسده الزامی که در آن وجود دارد راضی به انجام آن نیست و انسان به واسطه انجام آن مستوجب عقاب می شود.

۱. وسائل الشیعة، ج ۱، ص: ۲۲۷ روایت ۵۷۴ و همان ج ۳، ص: ۴۱۳ روایت ۴۰۲۰ و همان ج ۳، ص: ۴۱۵ روایت ۴۰۲۶ و همان، ج ۳، ص: ۵۱۶ روایت ۴۳۳۳

۲. وسائل الشیعة، ج ۱، ص: ۲۲۰ روایت ۵۶۰ و همان ج ۱، ص: ۲۲۸ روایت ۵۷۸

۳. وسائل الشیعة، ج ۱، ص: ۲۲۷ روایت ۵۷۶ و همان ج ۳، ص: ۴۱۶ روایت ۴۰۳۱

۴. وسائل الشیعة، ج ۱، ص: ۲۲۵ روایت ۵۷۱ و همان ج ۳، ص: ۴۱۵ روایت ۴۰۲۵ و همان ج ۳، ص: ۴۴۱ روایت ۴۱۰۸

۵. وسائل الشیعة، ج ۱، ص: ۲۷۶ روایت ۷۲۲

۶. وسائل الشیعة ج ۱ ۱۵۸ ۹ باب عدم نجاسة الكر من الماء الراكد بملاقة النجاسة بدون التغيير ص: ۱۵۸

۷. وسائل الشیعة ج ۱ ۲۷۵ ۱۱ باب أن لمس الكلب و الكافر لا ينقض الوضوء ص: ۲۷۴

۸. همان، روایت ۴۱۰۹ و ۴۱۱۰ و ۴۱۱۳ و ۴۱۷۷ و...

مستحب: حکمی غیر الزامی است که به واسطه مصالحی که در آن وجود دارد مورد عنایت خداوند بوده و عمل بر طبق آن به نفع انسانهاست لکن اگر ترک شود مستوجب غضب و عقاب الهی نیست.

مکروه: حکمی غیر الزامی است که به واسطه مفاسدی که در آن وجود دارد مورد عنایت خداوند بوده و عمل بر طبق آن به ضرر انسانهاست لکن اگر عمل شود مستوجب غضب و عقاب الهی نیست

مباح: که دارای مفاسده و مصلحت مرجح نیست و انجام یا ترک آن اشکالی ندارد.

با وجود نجاست سگ، اصل اولی در مورد انواع انتفاعات از این حیوان بنا به مقتضای اصاله الصحه و اصل حلیت^۱، جواز است لکن باید این نکته را مد نظر داشت که انتفاع باید عقلایی باشد نه توهمی.

(۱) نگهبانی و شکار:

استفاده از سگ در امر نگهبانی منزل، دام، باغ، شکار و سگهایی که دارای منفعت عقلایی بوده و اصطلاحاً سگ قابل تعلیم (در امور عقلایی) حلال بوده و خرید و فروش آن نیز حلال است.^۲

(۲) جرم یابی و نجات:

با پیشرفت علم و شناخت ویژگی های منحصر به فرد این حیوان از نظر بویایی استفاده از آن در مواردی مثل استفاده پلیس در جهت کشف مواد مخدر یا مواد منفجره و یا تعقیب مجرمین و همچنین استفاده از آن در حوادث غیر مترقبه و امثال آن بنابر قاعده فقهی اصاله الصحه و اصاله الحلیه جایز و حلال است.

(۳) امور طبی و پزشکی:

استفاده از اجزاء سگ مانند خون یا جوارح داخلی و ظاهری آن در جهت درمان پزشکی و یا پیوند به انسان جایز می باشد و در صورت پیوند این اجزا عضوی از بدن انسان محسوب می گردد و دیگر نجس نیست.^۳

*نکته: چنین سگهایی (سگ نکهبان، شکار، سگ پلیس و...) به لحاظ انتفاعی که دارند مال محسوب شده، قابل خرید و فروش و رهن و اجاره و... هستند، صدمه به آنان ضمان آور و مستوجب پرداخت خسارت است و حتی پرداخت هزینه های مربوط به حفظ آن مانند تامین خوراک و درمان آن بر مالک واجب است.^۴

(۴) خوردن:

^۱ قاعده فقهی «کل شی هو لک حلال الا تعلم انه حرام»

^۲ . نجاه العباد (للإمام الخميني)، ص: ۲۲۳

^۳ . توضیح المسائل (المحشی للإمام الخميني)، ج ۲، ص: ۹۰۰: پیوند زدن عضوی از اعضای بدن حیوان نجس العین مانند سگ به بدن مسلمان اشکالی ندارد، و احکام بدن مسلمان بر آن جاری می گردد و به دلیل آنکه جزئی از بدن شخص زنده به شمار می رود و زندگی در آن جریان یافته است، پاک است و نماز خواندن با آن جایز است.

^۴ . مراجعه کنید به: بخش حقوق حیوانات رسائل فقهی (علامه جعفری)، ص: ۱۱۱ به بعد

استفاده از سگ برای خوردن، حرام مسلم است و این مطلب از طریق روایات و برخی از قواعد فقهی قابل اثبات است؛ ضمن آنکه انسان به مقتضای طبیعت انسانی از خوردن گوشت سگ تنفر دارد.^۱

قاعده فقهی عامی وجود دارد مبنی بر اینکه: «کل نجس حرام»؛ هرچیز نجسی خوردنش حرام است. خوردن سگ نیز به واسطه نجاستش حرام است.

روایات متعدد هم بر حرمت گوشت دلالت می‌کند که به یک نمونه که در آن امام علیه السلام سه مرتبه با تاکید حرمت استفاده از گوشت سگ را یادآور می‌شوند.^۲

(۵) استفاده در لباس و..:

استفاده از پوست و موی آن در لباس جایز نیست و موجب بطلان نماز می‌گردد.

پوست سگ از نظر فقها امامیه نجس بوده و با دباغی هم پاک نمی‌شود؛ لذا استفاده از آن در لباس و پوشاک ممنوع است و نماز با آن هم باطل می‌باشد؛ ولی اگر منفعت عقلایی برای آن وجود داشته باشد مانند پیوند و امثال آن استفاده از آن اشکالی ندارد و به لحاظ آنکه جزیی از بدن انسان می‌گردد پاک محسوب می‌شود.

(۶) تماس و نگهداری:

تماس و نگهداری هرگونه سگ در خانه کراهت شدید دارد لکن در مورد سگ نگهبان و شکار در صورتی که در مکان جداگانه ای در منزل نگهداری گردد مکروه نیست.^۳

(۷) حکم خرید و فروش و نگهداری سگ به عنوان زینت:

استفاده از سگ به عنوان زینت در بعضی جوامع غربی که به نظر می‌رسد ناشی از خلأ عاطفی، روانی و اجتماعی است؛ منفعت توهمی بوده و عقلایی نیست؛ به همین جهت است که استفاده از سگ بدین منظور مورد نهی شدید روایات قرار گرفته و کراهت دارد. ضمن آنکه خرید و فروش سگ غیر از مواردی که در بالا گفته شد جایز نبوده و استفاده از پول حاصل از آن حرام است.^۴

(۸) کشتن و صدمه زدن به سگ:

^۱ لکن متأسفانه فرهنگ مبتذل غربی در این زمینه هم ساکت نبوده و با نامگذاری بعضی محصولات غذایی مانند سوسیس هات داگ و امثال آن اقدام به هنجار شکنی و تبلیغ مسموم می‌نماید.

^۲ تهذیب الأحکام ج ۹ ص ۳۹ ۱ باب الصيد و الذکاة ص: ۲ روایت ۱۶۴ عَنْهُ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ أَبِي سَهْلِ الْقُرَشِيِّ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ عَنْ لَحْمِ الْكَلْبِ فَقَالَ هُوَ مَسْخٌ قُلْتُ هُوَ حَرَامٌ قَالَ هُوَ نَجَسٌ أَعِيدَهَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ كُلُّ ذَلِكَ هُوَ يَقُولُ هُوَ نَجَسٌ

^۳ وسائل الشیعة ج ۱۱ ص ۵۳۰ ۴۳ باب کراهة اتخاذ کلب فی الدار إلا أن یکون کلب صید أو ماشیة أو یضطر إليه أو یغلق دونه الباب ص: ۵۳۰

^۴ «تَمَنُّ الْكَلْبِ سُحْتٌ وَ السُّحْتُ فِي النَّارِ، بَهَاي سِگ حَرَامٌ وَ حَرَامٌ فِي النَّارِ» الكافي ج ۵ ص ۱۲۰ باب کسب المغنیة و شرائها

صدمه و کشتن سگ در صورتی که هار بوده و یا بنا به تعبیر روایات گاز گیرنده^۱ و موذی باشد جایز است؛ لکن سگهایی که دارای منفعت عقلایی هستند نه تنها کشتن آنها حرام بلکه مستوجب ضمان و پرداخت خسارت به مالک است (روایات متعددی در این مورد در بابتی مستقل تحت عنوان باب خسارت مالی سگها آورده شده است).^۲

۹) رسیدگی و احسان به سگ:

دادن غذا و آب به همه حیوانات و از جمله انواع سگ مستحب و صدقه محسوب می گردد. البته اگر هر جاننداری در اختیار کسی قرار بگیرد، تامین وسایل زندگی آن جاندار از جمله غذا و آب آن بر او واجب خواهد شد.

در هر حال کلمه جاندار شامل همه انواع حیوانات است، و بنابر این دادن آب و غذا به همه جانداران مستحب است؛ مگر حیواناتی که آزار و ضرری به انسان وارد کنند، مانند عقرب و افعی و مار که به خودی خود موذی می باشند و همچنین مانند سگ هار و دیگر حیوانات بیمار که بیماری آنها علاج ناپذیر و موجب ضرر می باشد.

بنا بر این، احکام فقهی مقرر شده شامل هر حیوانی می باشد، خواه گوشتش خوردنی باشد، یا نه، بلکه خواه به نحوی از انحاء قابل بهره برداری باشد یا نه.^۳

نکته جالب آن است که اگر مقداری آب برای رفع تشنگی یکی از دو حیوان (سگ و گوسفند) وجود داشته باشد که هر دو در آستانه مرگ هستند آب را باید به سگ داد و گوسفند را ذبح کرد؛ بدان جهت که پایان دادن به حیات گوسفند با ذبح شرعی، امری مجاز است؛ ولی کشتن سگ از تشنگی خلاف موازین شرعی است، لذا آب به سگ داده می شود تا بدون علت هلاک نشود. این نکته را شهید ثانی در مسالک آورده است.^۴

فلسفه نجاست سگ:

اگرچه در روایات فلسفه نجاست سگ بیان نشده است؛ اما می توان در این زمینه نکاتی را بیان نمود:

۱- هیچگاه قوانین الهی، موجود پاکیزه ای که برای استفاده و انتفاع بشر آفریده شده است، را تحریم نمی کند و دستگاه تشریح در هر جا با تکوین مطابق و هماهنگ است.^۵ در قرآن بر این نکته تأکید گردیده است که هر چیزی در اسلام حلال شده است به دلیل پاک بودن آن است و هر چیزی حرام شده است به دلیل خبیث بودن و ناپاکی آن است.^۶

۲- گاهی تحریم چیزی به خاطر بهداشت و حفظ جسم است و گاهی به خاطر تهذیب روح و زمانی به خاطر حفظ نظام اجتماعی. مفردات راغب گوید: نجس به معنی هر گونه پلیدی اطلاق شده است و آن به دو گونه است یک نوع پلیدی

^۱ . کلب عقور

^۲ .مراجعه کنید به: وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص: ۲۲۶. باب ۱۹ ما له دینه من الکلب و قدر الدیه

^۳ رسائل فقهی (علامه جعفری)، ص: ۱۱۶

^۴ .به نقل از رسائل فقهی (علامه جعفری)، ص: ۱۱۹

^۵ مکارم شیرازی، ناصر، و جمعی از دانشمندان، تفسیر نمونه، دارالتألیف اسلامیة، چاپ دوم، ج ۴، ص ۲۷۴.

^۶ قرآن کریم: اعراف: ۱۵۷

ظاهری و دیگری پلیدی باطنی و همچنین طبری (ره) در مجمع البیان می فرماید: «به هر چیزی که طبع انسان از آن تنفر داشته باشد نجس گفته می شود به همین دلیل این واژه در موارد زیادی بکار می رود که مفهوم آن یعنی نجاست و آلودگی ظاهری مورد نظر نیست. مثلاً عرب دردهایی را که دیر درمان می یابد نجس می گوید. اشخاص پست و شرور با این کلمه توصیف می شوند. پیری و فرسودگی بدن را نیز نجس می گویند».

ناپاکی مورد نظر شرع مقدس تنها به معنای داشتن ضرر و زیان مادی بر جسم انسان نیست، بلکه ممکن است چیزی به دلیل اثرات مخربی که بر روح انسان و صفای دل انسان دارد، و موجبات دوری انسان از یاد خدا و درک معارف دین را فراهم می کند جزء امور ناپاک و خبیث قرار گیرد. بنابراین، هر چیزی که حرام گردیده است لزوماً مفاسدی دارد، اما این گونه نیست که لزوماً مفسده آن جسمی باشد.

۳- فقهای ما بر این نکته تأکید می کنند که نجاست با «قذارت» که می توان گفت همان بهداشتی نبودن است، تفاوت دارد. این گونه نیست که هر چیز پاکی بهداشتی هم باشد، همانگونه که لزوماً هر چیز نجسی غیر بهداشتی نیست. به همین دلیل مشرک در قرآن نجس دانسته شده است، با اینکه ممکن است تمام مسائل بهداشتی را رعایت کند.^۱ همچنین خون داخل بدن انسان نجس است ولی لزوماً غیر بهداشتی نیست و از آن برای بیماران استفاده می کنند.

۴- متأسفانه در قرون اخیر به دلیل حاکمیت تفکرات علم گرایانه، بسیاری از اندیشه ها بدین سو جهت گیری کرده اند که احکام خدا را با علوم تجربی بسنجند که در عمل نیز ناکار آمدی این روش به اثبات رسیده است، علوم تجربی بخش کوچکی از دانش بشری را تشکیل می دهند و قابلیت آن را ندارند که ملاک فهم همه حقائق به خصوص حقایق دینی قرار بگیرند به علاوه با گذشت زمان، تغییر و تحول و کشف خطا در بسیاری از گزاره های این علوم به امر عادی بدل شده است و همه روزه می توان در میان مجلات علمی و حتی اخبار روزانه رسانه ها مواردی از این تغییرات را مشاهده کرد.

۵- موضوع «نجاست سگ» کاملاً مجزای از موضوعاتی مانند «نگهداری از سگ در منزل» یا «حقوق سگ» یا «خرید و فروش سگ» است. هر یک از این عناوین باید به صورت جداگانه مورد بررسی قرار گیرد. بنابراین نجس بودن سگ دلیلی بر حرمت نگهداری و استفاده های حلال دیگر مانند شکار و نگهداری نیست. همچنین مفید بودن و وفادار بودن سگ ربطی به طهارت و نجاست آن ندارد. اگر قرار بود هر چیزی که مفید است ظاهر باشد خون که حیات انسان با کمبود آن در خطر می افتد، نباید نجس می بود؟

۶- امام باقر (علیه السلام) در مقدمه پاسخ به سوالی در مورد علت نجاست برخی نجاسات فرموده اند: «وَ لَكِنَّهُ تَعَالَى خَلَقَ الْخَلْقَ فَعَلِمَ مَا يَقُومُ بِهِ أَبْدَانُهُمْ وَ مَا يُصَلِحُهُمْ فَأَحَلَّهُ لَهُمْ وَ أَبَاحَهُ وَ عَلِمَ مَا يَضُرُّهُمْ فَنَهَاَهُمْ عَنْهُ وَ حَرَّمَ عَلَيْهِمْ»^۲ خداوند متعال خلق را آفرید و آنچه که جسمشان بدان استوار است و آنچه که به مصلحت آنها است را می داند لذا آن را حلال کرد

^۱ همدانی، آقا رضا، مصباح الفقیه، مؤسسه الجعفریة للاحیاء التراث، ۱۴۱۶، اول قم ج ۷، صص ۷ و ۲۳۷.

^۲ علل الشرائع، ج ۲، ص: ۴۸۴.

بر آنها، و به آنچه که برایشان ضرر دارد نیز علم دارد لذا آن را حرام کرد».

ضمن توجه به معنای نجاست و اینکه علل و عوامل مادی و معنوی، دنیوی و اخروی، فردی و اجتماعی می تواند به عنوان علت نجاست یک شیء قرار گیرد و با توجه به اینکه بررسی فلسفه احکام به معنی تمام علت یک حکم نیست چند مطلب را در مورد فلسفه نجاست سگ اشاره می نمایم:

مطلب اول) تاثیرات معنوی: به لحاظ تاثیراتی که برای همزیستی با این حیوان در روایات اشاره شده است (مثل عدم قبول نماز یا عدم نزول فرشتگان در خانه ای که سگ در آن وجود دارد) سگ از آن دسته از نجاساتی که مفسده معنوی آن بیشتر مورد تاکید قرار گرفته است و از آنجا که با علوم تجربی و عقل ابزاری راهی برای رسیدن به فلسفه معنوی و فرامادی احکام وجود ندارد، ناگزیر باید این دسته از مفاصد و مصالح را در کلام معصومین علیهم السلام که از وحی سرچشمه گرفته گویا شویم. از این حیث در روایات متعدد به چند فلسفه معنوی حکم نجاست سگ اشاره شده است. که عبارتند از:

الف) فرشتگان در خانه ای که در آن سگ وجود دارد نازل نمی شوند.^۱

ب) نماز در خانه ای که در آن سگ وجود دارد کراهت شدید دارد.^۲

ج) از بین رفت اعمال خوب شخص در اثر هم نشینی با سگ.^۳

مطلب دوم) مفاصد بهداشتی: تذکر مجدد این مطلب ضروری است که بر خلاف تفکر رایج در بین مردم منظور از ذکر مضرات بهداشتی در مورد سگ آن نیست که این مضرات علت نجاست است؛ بلکه مقصود آن است که ایم موارد می تواند یکی از حکمت های نجاست سگ باشد.

نگهداری سگ عموماً سبب به وجود آمدن زمینه بیماری های مشترک بین انسان و حیوان می گردد. البته این بیماریها در ارتباط با دیگر حیوانات نیز ممکن است به وجود بیاید؛ لکن متأسفانه به دلیل اینکه عموماً سگ از همزیستی نزدیکتری با صاحب خود برخوردار است (به طوری که عموماً در محل زندگی و ساختمان صاحبش رفت و آمد دارد) زمینه سرایت بیماری بیشتر است.

در مورد سگ دلایل پزشکی که گویای مضر بودن سگ برای انسان است وجود دارد. برای مثال می توان به نمونه ای از بیماری های ویروس های موجود در بدن سگ اشاره کرد: الف: هاری ب: کک ها ج: شپش ها د: کرم های گرد و کرم های نواری و.... حیوانی که دائم با دهانش مشغول لیسیدن پشت خود باشد و به هنگام ادرار ابتدا محل ادرار سگهای دیگر را بوییده و لیس بزند نمی تواند حیوان بهداشتی باشد. ممکن است دلیل نجاست سگ همین امور باشد، اما از آنجا که ما نمی

۱. الکافی ۳ ۳۹۳ باب الصلاة فی الکعبه و فوقها و ابان عن عمرو بن خالد عن ابي جعفر ع قال قال جبرئیل ع یا رسول الله اننا لا ندخل بیتاً فیهِ صورۃ انسان و لا بیتاً ینال فیهِ و لا بیتاً فیهِ کلب.

۲. وسائل الشیعه ۵ ۱۷۴ ۳۳- باب کراهه الصلاة فی بیت فیهِ کلب

۳. وسائل الشیعه ج: ۱۱ ص: ۵۳۱ و عنهم عن أحمد بن محمد بن فضال عن ابن بکیر عن زرارة عن ابي عبد الله ع قال ما من أحد يتخذ کلباً إلا نقص فی کل یوم من عمل صاحبه قیراط

دانیم چه زیان های دیگری در وجود سگ نهفته است، حتی اگر مطمئن شویم که معاشرت با سگ هیچ یک از ضررهای جسمی یادشده را برای ما ندارد، باز هم می گوییم نجس است. چرا که ممکن است زبانی معنوی داشته باشد و یا زیان جسمی دیگری داشته باشد که دانش بشر هنوز توان دست یافتن به آن را ندارد. به بیان دیگر با اعتماد به خدای حکیم و دانایی که این حکم را وضع نموده است، همچنان سگ را آلوده و نجس خواهیم دانست.

مطلب سوم) مفساد روانی واجتماعی:

از مهمترین مفساد دنیوی مترتب بر نجاست سگ مفساد عاطفی و روانی است که مفساد اجتماعی مهمی را در پی خواهد داشت .

به رغم آن که توسط احکام شریعت سگ به عنوان حیوان نجس العین معرفی شده است، باز هم می بینیم که بسیاری از افراد با سگ انس فراوان دارند؛ چنان که گاه رفتار و بازی با سگ برای آنان شیرین تر از هم نشینی با اعضای خانواده شان می باشد. فرض می کنیم که این حکم اسلامی نبود، آن وقت پیامد آن این بود که بسیاری از انسانها حتی اهل ایمان، سگی در خانه داشته باشند و فرزندان آنها با آنان انس بگیرند و خود آنان با آن سر گرم شوند، با کمی دقت می یابیم برای کاری که هیچ ارزش معنوی و حتی مادی ندارد، تا چه اندازه وقت و هزینه های فراوان صرف می شد و انسانها را غافل از کارهای ضروری و مفید خویش می ساخت.

تأثیرات مرتبط با این وابستگی عاطفی به این حیوان در کشورهای غربی به حدی است که گزارش شده است فردی ثروتمند تمام اموالش را برای سگش وصیت کرد و فرزندان خود را از ارث محروم نمود و حتی در زمانی فردی با سگ ازدواج نمود.

اتفاقاً وفاداری سگ خطر وابستگی و همزیستی با این حیوان را حادثر می کند. شخص به جای اینکه خلا عاطفی خویش را با اتصال به جامعه و فرزندان خود به طور معقولی جبران نماید با دل بستگی به سگ باوفا خود را مشغول کرده و زمینه گسست خانوادگی و مشکلات عدیده فردی و اخلاقی را به وجود می آورد.

با توجه به تمام آنچه بیان شد مشخص می شود که دین اسلام به رغم مفید دانستن برخی از انواع سگ و وضع نمودن تکالیف شرعی برای نحوه رفتار با آن، به جهت ضررهایی که تماس و ارتباط بیش از حد با سگ برای انسان دارد، سگ را موجودی نجس قلمداد نموده است. همچنین یادآوری این نکته ضروری است که نجس دانستن سگ مانع استفاده از آن نیست. همچنانکه مفید بودن سگ نیز ملازمه ای با پاک بودن آن ندارد.

۱) نماز حق الله است و خدا هم خیلی بخشنده است پس اگر نماز نخوانیم خدا می بخشد؟

۲) آیا روزه برای افراد در حال رشد ضرر دارد؟

۳۸ چرا با این همه نیازمند در کشور، هر سال چندین میلیارد تومان برای سفر حج هزینه می‌شود؟

اقامه هر امری با توجه به ارزش و اهمیتی که دارد قطعا هزینه و مؤنه‌ی درخور خود را دارد. شکی نیست که خدمت به مردم و رسیدگی به مشکلات آنان خصوصا مستمندان و نیازمندان شیعه از امور مهم و اساسی محسوب می‌گردد و باید مورد توجه همگان خصوصا افرادی که دارای نقش و اثر در این زمینه هستند قرار گیرند، اما باید دانست که در جامعه‌ی اسلامی و شیعی امور مهم فراوانی (اعم از واجب و مستحب) وجود دارند که به هر کدام در جای و در زمان خودش و به فراخور آن باید توجه و رسیدگی گردد و توجه و عنایت به یک امر ما را نباید از رسیدگی به امور دیگر باز داشته و یا غافل نماید و این همان چیزی است که ما از مکتب اهل بیت (علیهم السلام) آموخته ایم.

حج و اعمال و مراسم حج مانند نماز و روزه و سایر عبادات و امور مهم دیگر (مانند کمک به فقرا و...) یکی از دستورات دین مبین اسلام است که دارای کارکردهای فردی و اجتماعی فراوانی بوده و به جا آوردن آن بر مسلمان مستطیع و دارای شریط در طول عمرش یک بار واجب می‌باشد و قطعاً اهمیت آن کم‌تر از اموری که در سوال به آن اشاره شده نیست و یقیناً مصالحی برای حاجی در آن نهفته است که انجام دادن اعمال خوب دیگر نمی‌تواند جای‌گزین آن شوند همان‌گونه که اعمال نیکوی دیگر نمی‌تواند جای نماز را بگیرند مثلاً کسی نماز نخواند و در وقت نماز کار کند و هزینه اش را به فقیر بدهد و یا هنگام نماز به جای نماز کارهای خیر دیگر انجام بدهد، پس هر سخن را جا و هر نقطه را مکانی باید. ما بر اساس آموزه‌های اسلامی و دینی وظیفه داریم هر کار و تکلیفی را در جای خود و به فراخور خودش انجام دهیم و انجام دادن حج واجب نیز نباید ما را از انجام دیگر تکالیف و امور خیریه باز داشته و یا غافل نماید همین‌طور توجه به امور دیگر نباید ما را از زیارت خانه خدا و اعمال ارزشمند و آثار مترتب بر آن که ذیلاً به برخی از آن اشاره می‌شود باز دارد چه آن که یک مومن واقعی کسی است که به همه‌ی وظایف اش به خوبی عمل نماید.

هر ساله صدها هزار نفر مسلمان از مشرق و مغرب جهان یک اجتماع باشکوه و بزرگی را تشکیل می‌دهند تا در تهذیب اخلاق خود بکوشند و در کنار مرکز توحیدی یعنی خانه کعبه در سایه توجه به خداوند اختلافات نژادی، طبقاتی سیاسی و تجملات و تعینات که فاصله‌های عمیقی در میان آنها ایجاد کرده است را کنار بگذارند، و به مشکلات اجتماعی و سیاسی یکدیگر برسند درس همکاری و هم‌فکری و نظم و وحدت و اتحاد بخوانند و در مقابل دشمنان دین و نیروی مرموز استعمار جبهه واحد بگیرند.

هدف اسلام از مراسم حج این است و برای تحقق بخشیدن به این هدف مقدس، آداب و دستورات متین و دقیقی قرار داده است و با این دستورات می‌خواهد که انسان را از جهان ماده جدا کرده و در محیطی مملو از معنویت فرو برد. تعینات مادی، جنگ و جدال‌ها، هوس‌های جنسی، لذات مادی و خیلی از مطالبات نفسانی را کنار بگذارد و آدمی به یک نوع ریاضت مشروع الهی دست بزند و دل و قلب خود را از صمیم جان متوجه خداوند کند و خواهش‌های نفس را حتی مشروع آن را تا مدتی - در حال احرام - فراموش کند و فارغ از همه چیز به راز و نیاز با خداوند قادر و متعال پردازد و توشه‌ای برای خود برچیند، همچنین قوای معنوی خود را تقویت کرده تا در مقابله با خواهش‌های نامشروع نفس و وسوسه‌های شیطان در سایر ایام هم بتواند مقابله کند و تسلیم آنها نشود و مسیر بندگی او را همچنان پیماید. این مطلب در روایات نیز به آن اشاره شده است به طور مثال امام رضا - علیه السلام - در حدیثی که از اسرار حج سؤال شده بود فرمودند: «سیر و حرکت به سمت خداوند متعال، به تعب انداختن بدن و منع آن از شهوات نفسانی، خضوع و خشوع و خاکسار شدن در گرما و سرما و... است».

نکته پایانی که نباید از نظر دور داشت این است که انجام اعمال چه واجب و چه مستحب باید آراسته و بی‌آلایش و به دور از زیاده‌روی و اسراف باشد و این جا جایی است که مومنین می‌توانند با اجتناب از مصارف و مخارج بی‌رویه و اضافی اجتناب نموده و به جای

صرف خرج پول های زیاد و بی مورد که متاسفانه رایج هم هست آن را در جای بهتر و امور مهم تر که به صلاح دین و دنیای آن هاست هزینه نماید.

۳) اگر اسلام یک دین ثابت است و کامل پس چرا مراجع باهم اختلاف دارند؟

۴) چرا نظر مراجع باهم فرق دارد؟

سخن از عوامل اختلاف آرای فقهی و گستره آن با همه تنوعی که دارد فقط در محدوده ای کوچک از آموزه های دینی اسلام است. زیرا آموزه های دین اسلام در یک تقسیم بندی کلی به سه دسته اعتقادات، آموزه های اخلاقی و احکام فقهی تقسیم می شود و با توجه به اینکه آراء مراجع تقلید تنها در احکام فقهی محل رجوع و تقلید است و با عنایت به اینکه نظرات ایشان تنها در بخشی از این احکام تفاوت هایی دارد، نمی توان این اختلاف نظرها را موجب نقض ثابت بودن دین اسلام دانست. زیرا از یک سو دستور واقعی اسلام در هر مورد یک چیز بیشتر نیست و به همین خاطر تنها یکی از دو یا چند نظریه در هر مسأله دستور واقعی اسلام است و از سوی دیگر تفاوت نظرات فقها به مقداری نیست که دو یا شریعت متفاوت پیش روی مؤمنان باشد. برای توضیح و فهم این نکته توجه به مطالب زیر ضرورت دارد:

در دوران غیبت امام عصر (عجل الله تعالی فرجه) برای فهمیدن احکام فقهی اسلام تنها چهار منبع وجود دارد ۱. کتاب خدا (قرآن کریم) ۲. احادیث معصومان یعنی سنت نبی اکرم و ائمه اطهار ۳. عقل ۴. اجماع. بسیاری از احکام موجود در قرآن کلی بوده و جزئیات آنها بیان نشده است. مثل تعداد رکعات. پیامبر و ائمه قرآن را تفسیر و مسائل آن را تبیین کرده و جزئیات آنها را بیان کرده اند. اکثریت این تبیین، از طریق روایات به ما می رسد. هر فقیه خود را تابع قرآن کریم و سنت و منابع دینی دانسته و فقط آنچه را از این منابع دریافت و برداشت می کند به عنوان فتوا اعلام می دارد. با توجه به این التزام شدید فقیهان اسلام به پیروی از منابع و دلایل شرعی می توان دریافت که اختلاف فتاوی فقیهان درون هر مذهب، یا فقیهان مذاهب گوناگون، معلول علل و عوامل فنی است که سبب می شود مجتهدان هنگام استنباط احکام از منابع شرعی و اختلاف نظر در اصول و قواعد گوناگون اجتهاد و استنباط دچار اختلاف فهم و اختلاف فتوا می شوند.

آنچه مسلم است این است که کتاب خدا بدون هیچ کم و کاستی و هیچ اضافه ای (بدون تحریف) در دست ماست به اتفاق نظر اکثر قریب به اتفاق جمیع علمای اهل سنت و شیعه. لذا یک منبع اساسی برای احکام خداست، پس قرآن می تواند معیار مناسبی برای سنجش سخنان علما و حتی روایات معصومین علیهم السلام باشد، که اگر مخالف آن گفته شد کنار گذاشته شود.

اما بسیاری از احکام موجود در قرآن کلی بوده و جزئیات آنها بیان نشده است به طور مثال در آیات بسیاری از قرآن امر به "صلاة" شده است ولی چگونگی آن، تعداد رکعات آن بیان نشده است، و یا در قرآن خداوند امر کرده "زکات"

پرداخت کنید، اما از نحوه پرداخت آن و یا اینکه به چه چیزهای تعلق می‌گیرد سخنی به میان نیامده است و امثال این دستورات که همگی کلی می‌باشند، در قرآن کریم بسیار زیاد است. حال بر خداوند سبحان لازم است برای این قرآن مفسری قرار دهد که تمام مسائل آن را تبیین کرده و جزئیات آنها را بیان کند، خداوند سبحان نیز پیغمبر خویش و بعد از ایشان جانشینان برحقش، ائمه اطهار علیهم السلام را برای این کار منصوب کرد. آن بزرگواران نیز این وظیفه مهم را به خوبی انجام داده و قرآن را برای مردم تبیین می‌کردند و سخنانشان سینه به سینه و در بعضی موارد مکتوب شد و در کتب روایی جمع آوری گردید و تا زمان حال حفظ گردیده است.

اما سئوالی که مطرح است این است که آیا تمام سخنانی که ثبت شده حجت شرعی و معتبر هستند؟، در پاسخ به این سوال باید گفت همه آنها چنین وصفی ندارند، بلکه در طول تاریخ بسیاری از روایات کاذب جعل شده و در کتب روایی ثبت گردید، اگر به کتب روایی نظری بیافکنید، خواهید دید برای هر روایت یک سند نقل شده است، مثلاً فلانی از فلانی از فلانی نقل کرده تا به معصوم علیهم السلام برسد، به همین خاطر ضرورت دارد افرادی در زمینه اعتبار سنجی روایات و شناسایی ناقلان آن متخصص گردیده و روایات معتبر را از روایات فاقد اعتبار تشخیص و تمییز دهد. این یکی از مهم ترین کارهای فقیه است که با تحصیل در علوم حوزوی و فراگیری علم رجال و درایه قدرت شناخت روایات معتبر را به دست آورده، سپس با تشخیص آن، بر طبق روایت معتبر فتوی می‌دهد؛ حال اگر مسئله جدیدی پیش آید که در کتاب و سنت نباشد، از دیگر منبع فتوی یعنی عقل بهره می‌گیرد که باز با تحصیل مقدمات و علوم این رشته که عبارت است از "اصول الفقه" امکان پذیر است. منبع دیگر که اجماع باشد در واقع برگشتش به همان سنت است زیرا در نزد شیعه اجماعی مورد قبول است که کاشف از دیدگاه معصومین (علیهم السلام) باشد و اجماع به تنهایی هیچ گونه حجیتی در نزد علمای شیعه ندارد.

در نتیجه فقیه ابتدا می‌کوشد با تحصیل علوم مربوطه و تخصص در آنها حکم خداوند سبحان را از کتاب و سنت استخراج کند؛ ولی اگر روایتی پیدا نکرد، می‌کوشد تا از طریق عقل راهی برای خود و مقلدین خود پیدا کند، لذا قسمت اعظمی از آنچه در رساله های عملیه وجود دارد، از کتاب و سنت استخراج شد و دقیقاً بر مبنای روایات معصومین علیهم السلام است.

شایان ذکر است که آموزه های اخلاقی نیز امور ثابتی است که پیچیدگی چندانی نداشته و الزامی نیست به همین خاطر نیاز به تقلید ندارد. همچنین اعتقادات و اصول دین عقلی اند و هر فردی باید به دنبال اثبات آن برای خود بوده و با شناخت و تعقل به آن ایمان آورد؛ به همین خاطر به هیچ وجه تقلیدبردار نیست و از صدر اسلام تا به حال تغییری نکرده و اساساً تغییر پذیر هم نیست. اما آموزه های فقهی یا فروع دین و احکام شرعی وضعیت به گونه دیگری بوده و هر فرد نیازمند آن است که یا به اجتهاد رسیده و دستور شرع را شناسایی کند و یا با تقلید از فردی که به اجتهاد رسیده است نظر او را معیار رفتار دینی خود بداند؛ راه دیگری که پیش روی هر فرد وجود دارد آن است که با داشتن مقدار قابل قبولی از اطلاعات فقهی،

آرای موجود فقها را لحاظ کرده و با در نظر گرفتن طریقه احتیاط به گونه ای رفتار نماید که عمل او بر اساس هر نظر فقهی صحیح باشد. در هر حال ضرورت دارد عده ای از مردم به مهارت لازم رسیده و بر اساس آن فتوای خود را در هر مسأله مشخص نمایند و بر پایه آن عمل کرده و رأی و نظر خود را راجع به حکم شرعی هر موضوع برای دیگران ارائه نمایند. در عصر حضور پیامبر و امامان زمان، مردم مسائل شرعی را مستقیماً از آن ها سوال می کردند و جواب می گرفتند. جمعیت مسلمانان نیز به اندازه ای بود که مراجعه به پیامبر و امام آسان و مقدور بود، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز پاسخ را اگر بود یا از قرآن می فرمود اگر حکمی نبود منتظر جواب از طریق وحی می شد. و مستقیماً از طرف خداوند ابلاغ می شد و جبرئیل امین به آن حضرت ابلاغ می فرمود.

در زمان امیر مؤمنان آن حضرت نیز به چند شیوه پاسخ می گفت:

۱- از قرآن با تفسیر و تبیین آیات قرآن کریم در حد فهم مردم.

۲- با استفاده از سیره پیامبر و سخنان آن حضرت که امیر مؤمنان از همه آنها آگاهی کامل داشت.

۳- در برخی امور نیز که حکمی نبود با کمک عقل استنباط می فرمود و اعلام می کرد این شیوه در دوره ی تمام ائمه رایج بوده و ائمه خودشان محل مراجعه مردم بودند و مردم مستقیماً از آن ها پیروی می کردند.

در همین دوران نیز برخی از مسلمانان با حضور در محضر معصومین نظر ایشان را اتخاذ کرده و به دیگران اطلاع می دادند. در هر صورت تا آغاز دوره غیبت کبری منبع و مرجع مردم یا امام معصوم بود یا وکیل و نماینده امام معصوم که مردم در صورت عدم دسترسی به خود امام به وکیل یا نماینده ی امام که از طرف امام مأذون و مجاز بود پاسخ بدهد مراجعه کرده و مسائل خود را جواب می گرفتند. در برخی موارد نقل شده که امام به شاگردان خود صریحاً اجازه می فرمود که در بین مردم باشند و فتوا بدهند مثل ابان و زراره و دیگر راویان.

همچنین امیر مؤمنان به برخی از والیان خود می فرمود عصر ها بین مردم برو و بنشین و هر کس سوالی کرد و استفتاء نمود پاسخش را بده و ناآگاهان را آگاه کن و به آگاهان تذکر بده.^۱

از این روی در زمان امامان، خود ائمه به علمای اسلام و شاگردان دستور می دادند که در هدایت مردم فتوا بدهند. در روایات ما بیان شده است که وظیفه امامان معصوم علیهم السلام بیان یک سری اصول و قواعد کلی است که فقها بتوانند با استفاده از این قواعد کلی سؤالات جزئی تر را پاسخ دهند مثلاً از امام صادق (علیه السلام) روایت شده که فرمود: *إِنَّمَا عَلَيْنَا أَنْ نُلْقِيَ إِلَيْكُمُ الْأُصُولَ وَ عَلَيْكُمْ أَنْ تُفَرِّغُوا^۲* (وظیفه ما فقط بیان اصول و ریشه ها به شما و وظیفه شما شاخ و برگ دادن و تفریع است). و بر همین اساس معصومین حتی در زمان حضور، عده ای از مردم را از این اصول و قواعد آگاه می ساختند تا کسانی که قدرت تشخیص حکم الهی را ندارند برای شناخت وظیفه خود به آنها رجوع کنند.^۳ البته در مواردی هم

^۱ . نوری، مستدرک وسائل، ج ۱۷، ص ۳۱۵ و بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۱۸۰.

^۲ . عاملی، حرّ، محمد بن حسن، وسائل الشیعۀ، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم، اول، ۱۴۰۹ هـ. ق، ج ۲۷، ص: ۶۲.

^۳ . رک. همان ج ۲۷، صص: ۱۳۶-۱۵۳.

خود شیعیان مستقیماً از امامان (علیهم السلام) سؤالات جزئی پرسیده اند و پاسخ جزئی دریافت کرده اند.^۱ فقها با کمک این روایات و نیز روایات مبین اصول کلی تر، دستورات شرع مقدس را شناسایی و برای سایرین بیان می کردند. اما در عصر غیبت اجمالاً دو دوره فقهی تجربه شده است: ۱- دوره فقه روایی که فقها پاسخ هر مسأله را با یک روایت که در همین ارتباط صادر شده بود می دادند. در اوایل امر که امام غایب شد، فتوهای علما و رساله های عملیه بیشتر جنبه ی روایی و حدیثی داشت، مثلاً کتاب من لا یحضره الفقیه شیخ صدوق یک نمونه از رساله های عملیه حدیث محور است که فتوهای شیخ صدوق در آن بصورت روایت ذکر شده، نظایر این کتاب در بین کتاب های روایی موجود است. ۲- دوره فقه استنباطی در این دوره مسائلی که سابقه ندارد و در مورد آن آیه یا روایتی مخصوص وجود ندارد، با استفاده از توانایی های علمی و ذهنی فقها، بر اساس اصول کلی و روایاتی که حکم کلی دارد، پاسخ داده می شود. اجتهاد فقها راهگشایی می کند و تحریر و سرگردانی را در تشخیص حکم دین از بین می برد.

دلیل اختلاف فتاوا

بدیهی است که حکم الهی نسبت به هر موضوع یکی بیش نیست. می دانیم شریعت واقعی اسلام و احکام و تکالیف و قوانین حیات بخشی که خداوند بر رسول گرامی اسلام، حضرت محمد صلی الله علیه و آله نازل فرموده، یکی بیش نیست. و اگر اختلافی در احکام فقهی و فتاوی فقیهان مشاهده می شود ناشی از اختلاف برداشت آنان از منابع فقهی شریعت است. این نکته قابل توجه است که سخن از عوامل اختلاف آرای فقهی و گستره آن با همه تنوعی که دارد فقط در «محدوده اندکی» از «فقه و شریعت کامل اسلام» است، و فقهای مذاهب اسلامی در اکثر مسائل فقهی اتفاق نظر دارند، کلیات تمام ابواب فقهی مانند: نماز، روزه، خمس، زکات، حج، جهاد، انواع معاملات و قراردادهای اجتماعی و خانوادگی و نیز بسیاری از عناصر و احکام و شرایط اصلی هر کدام مانند: ارکان نماز، تکبیر، نیت، قرائت، رکوع، سجود، تشهد، سلام و شرایطی مانند طهارت و قبله و مانند آنها و نیز تمام احکامی که صریح آیات قرآن یا احادیث متواتر نبی گرامی اسلام صلی الله علیه و آله به بیان آنها پرداخته است و سایر ضروریات فقه اسلامی همه از مشترکات فقه اسلام است که تمامی فقیهان همه مذاهب اسلامی بر آنها اتفاق نظر دارند.

البته برخی از مسائل فرعی این ابواب که فاقد دلیل قطعی و متفق علیه باشد، در «حوزه اجتهاد و استنباط فقیهان اسلام» قرار گرفته و هر مجتهدی با سعی و تلاش به جستجوی دلایل مناسب جهت کشف حکم شرعی می پردازد و قوی ترین دلیل را برگزیده و بر طبق آن فتوا می دهد و اختلاف فتوا تنها در این حوزه است.

مسائل اختلافی دو نوع است: برخی از آنها اختلاف بین مذاهب است که مذاهب گوناگون اسلامی بر اثر اختلاف در مبانی مذهبی و فقهی به اختلاف نظر فقهی می رسند، و برخی از مسائل اختلافی بین فقهای یک مذهب است که عوامل جزئی

^۱ البته گاهی هم امام از پاسخ به برخی سؤالات جزئی افراد غیر فقیه خودداری کرده آنها را به فقیه محل زندگیشان ارجاع می دادند.

تری موجب اختلاف رأی‌شان می‌شود، معمولاً کتاب‌های «فقه مقارن» به معرفی نوع اول پرداخته و کتاب تفصیلی فقه هر مذهب متکفل عرضه‌نوع دوم مسائل اختلافی است.

اکثریت قاطع فقیهان مذاهب بر اساس اصل «تخطئه در اجتهاد» و نفی نظریه تصویب، رأی مجتهد را خطاپذیر شمرده و لذا هر مجتهدی که در مسائل فرعی فقهی حکمی را از دلایل غیر قطعی استنباط کرد، ادعا نمی‌کند که «حکم خدا قطعاً همین است و بقیه فتاوی فقیهان دیگر ضد اسلام است»، بلکه فتوای خویش را که نزدیک‌تر به واقع می‌بیند، بر خود و پیروانش حجت دانسته، ضمن اینکه احتمال صحت فتوای دیگران را نیز می‌دهد، و این ویژگی سلامت فقیهان از جمود، از افتخارات فقاقت در اسلام است.

اختلاف فتوا به علت هوی و هوس و منافع شخصی نیست چرا که از شرایط یک فقیه و مجتهد و مرجع تقلید این است که عادل باشد و تابع هوی و هوس نباشد. نباید گمان شود که اختلاف آرا و فتاوی فقیهان بی‌اساس بوده و هر فقیهی طبق میل و حدس شخصی خویش فتوایی به نام دین داده است، بلکه خود را تابع قرآن کریم و سنت و منابع دینی دانسته و فقط آنچه را از این منابع دریافت و برداشت می‌کند به عنوان فتوا اعلام می‌دارد. حتی اگر در مسأله‌ای فهم مطمئنی از منابع شرعی نداشته باشد، در آن مسأله فتوا نداده، بلکه عدم موفقیتش را در فهم حکم شرعی آن مسأله با کلماتی مانند (احتیاط واجب، احتیاط مستحب، محل تأمل است) بیان می‌دارد. و اگر احیاناً فتاوی معدود و ناچیزی بر اثر هواهای نفسانی از فقیهی صادر شده است، مورد محکومیت فقیهان قرار گرفته است.

با توجه به این التزام شدید فقیهان اسلام به پیروی از منابع و دلایل شرعی می‌توان دریافت که اختلاف فتاوی فقیهان درون هر مذهب، یا فقیهان مذاهب گوناگون، معلول علل و عوامل فنی است که سبب می‌شود مجتهدان هنگام استنباط احکام از منابع شرعی و اختلاف نظر در اصول و قواعد گوناگون اجتهاد و استنباط دچار اختلاف فهم و اختلاف فتوا می‌شوند.

سرچشمه اختلاف فتاوا را می‌توان در امور ذیل خلاصه کرد:

۱. اختلاف نظر در حجیت اسناد پاره‌ای از روایات به جهت اختلاف در معیار وثاقت راویان و مانند آن.
۲. اختلاف در جهت صدور حدیث، مانند احتمال تقیه یا موقتی بودن حکم.
۳. اختلاف در نسخ حکم به سبب اختلاف در ضوابط نسخ احکام، مانند نسخ قرآن به خبر واحد.
۴. اختلاف در قرائت بعضی از آیات از نظر اعراب و مانند آن و اختلاف در نقل متون بعضی از احادیث.
۵. اختلاف در برداشت از آیات و روایات و فهم و تفسیر آنها.
۶. تعارض ادله و اختلاف در چگونگی مرجحات.
۷. اختلاف نظر در پاره‌ای از اصول عملیه مانند حجیت استصحاب و برائت در شبهه تحریمی و غیر آن.
۸. اختلاف نظر در مورد محدوده قواعد فقهیه.
۹. اختلاف در حکومت عقل در بعضی از مسائل.

۱۰. اختلاف در کیفیت تحقق اجماع و حجیت آن.

ممکن است با نگاه به این همه عوامل اختلاف فتوا گمان شود که فقهای اسلامی در کمتر مسأله‌ای اتفاق نظر خواهند داشت، اما ملاحظه کتب فقهی فقهای و مذاهب نشان می‌دهد که این عوامل موجب اختلاف ایشان در کلیات ابواب فقه نشده، بلکه فقها در کلیات فقهی اسلام همفکر و هم نظر بوده و تنها در برخی مسائل فرعی اختلاف فتوا داشته‌اند. این اندازه اختلاف در شناخت حکم شرع طبیعی است؛ علاوه بر آنکه در تمام علوم نظری و عقلی نیز اختلاف نظر وجود دارد. حتی در علوم تجربی که مبتنی بر آزمایش‌های حسی است و انتظار اختلاف نظر نمی‌رود، نظرات متفاوتی وجود دارد. بسیار دیده می‌شود که در تشخیص مریضی یک بیمار پس از معاینه و یا پس از آزمایشات متعدد، اختلاف رأی بین پزشکان وجود دارد.^۱

ممکن است به ذهن خطور کند مگر در اسلام سفارش به مشورت نشده‌است؟ پس چرا فقیهان اختلاف را با مشورت حل نمی‌کنند؟ آیا اصلاً مشورت صورت می‌گیرد یا نه؟

در جواب این سؤال هم باید گفت که البته مجتهدین فتاوی خود را پس از تحقیق و بررسی لازم و مطالعه و مشورت با علماء و فقهاء و بررسی نظرات دیگر فقهاء صادر می‌کنند حتی آقایان مراجع نوعاً جلسات استفتاء دارند که سؤالات مقلدین را در آن جلسات مطرح کرده و در اطراف آن به بحث و بررسی می‌پردازند و پس از رسیدگی کامل و مشاوره‌های علمی نظریه نهایی را در جواب سؤال نوشته می‌شود. اما باید توجه داشت که این شور و مذاکره‌ها اگر چه فواید زیادی دارد و در بسیاری از موارد هم تا اندازه‌ای اختلاف نظر را برطرف می‌کند؛ اما بالاخره اختلاف نظر را نمی‌تواند صد درصد برطرف کرد.^۲

به هر حال نتیجه مطالب گفته شده آن است که اختلافات طبیعی بوده و معیار و ملاک مشخص دارند. تنها یکی از نظرات متعدد در هر مسأله نظر اسلام و حکم شرعی الهی است. ولی آنچه مهم است این است که وظیفه ما مقلدین در موارد اختلافی رجوع به مرجع تقلید خود است. پس در صورتی که وی فتوا داده باشد، باید به همان فتوا عمل شود؛ ولی در صورتی که احتیاط واجب نموده باشد، وظیفه ما یا عمل به آن احتیاط و یا رجوع به مرجع دیگر (با لحاظ شرائط رجوع) است.

^۱. شیرازی، ناصر مکارم، دائرة المعارف فقه مقارن، در یک جلد، انتشارات مدرسه امام علی بن ابی طالب علیه السلام، قم - ایران، اول، ۱۴۲۷ ه.ق، ص: ۳۲۲.

^۲. فلسفه و اسرار احکام، محمد وحیدی، ص ۵۳.

حجاب و عفاف

۳۹) آیا می شود با دوست برادرم دوست باشم؟ البته دوستی معمولی بدون هیچ قصد و لذتی؟

۴۰) چرا بعضی از چادری ها هزاران گناه می کنند و اخلاقشون خوب نیست و حرمت چادر را نگه نمی

دارند؟ ولی بدحجابها خیلی اخلاقشون خوبه و دلشون پاک است؟

همه افراد انسان از جهت اینکه انسان بوده و از عقل و اندیشه برخوردار هستند، باهم یکسان هستند و در این حوزه نسبت به همدیگر برتری ندارند. چیزی که امتیاز و فرق را در میان افراد بشر به وجود می آورد درستی اعتقادات و کمالات عملی است.

عمل و رفتار هر انسانی بستگی به انسانیت و مقدار بهره گیری از عقل او دارد. و به همین سبب انسان هایی در تاریخ بشریت وجود داشته که با بهره گیری بهتر از موازین و معیارهای عقلی و فطری خود رفتار و عملکرد شایسته داشته اند هر چند به هیچ دینی ممکن است پایبند نباشند. لکن این مطلب عمومیت ندارد و فقط در برخی انسان هایی که مطیع عقل و فطرت سلیم انسانی بوده اند منحصر می شود و اختصاص به بی دین ها و بی خداها هم ندارد بلکه هر کسی می تواند چنین اطاعتی از عقل و فطرت خود داشته باشد بنابراین خدا باوران و خدا نا باوران در این حوزه باهم تفاوتی ندارند. اما توجه به این نکته لازم است که دین داران و خدا باوران به خاطر دستورات دینی که در این رابطه دارند بهتر می توانند با کمک از عقل و دین روش و رفتار مسالمت آمیز و صحیح داشته باشند؛ زیرا افراد بی دین و بی خدا مقید به هیچ قید و محدودیت دینی نیستند و در صورت کم رنگ شدن نیروی عقل و فطرت انجام هر کاری برخلاف موازین انسانی و عقلی برای او جایز و آسان خواهد بود. بنابراین رفتار درست برخی از بی دینان از بی دینی و بی خدایی و عدم پذیرش دین ناشی نمی شود. یعنی این گونه نیست که چون بی خدا هستند و اعتقادی به خدا ندارند از رفتار خوب برخوردارند تا نتیجه گرفته شود که باید همه بی دین و بی خدا شوند تا رفتار او درست گردد؛ بلکه این رفتار او از انسانیت و هدایتگر درونی که عبارت از عقل باشد نشأت می گیرد. بنابراین بی خدایی و بی دینی نه تنها در درستی رفتار و عمل هیچ نقشی ندارد بلکه به علت بی قیدی و عدم مبالات انسان را به سوی رفتارهای نادرست و غیر انسانی سوق می دهد و زمینه انحراف های عملی را برای انسان آماده می کند.

مسئله حجاب داشتن و بی حجابی را نیز می توان با همین معیار مورد ارزیابی قرارداد. اینکه با قاطعیت گفته شده است که چادری ها هزاران گناه مرتکب می شود و بی چادری ها مرتکب گناه نمی شوند و دلشان پاک است، سخن غیر علمی است و نمی توان آن را ثابت کرد. بلکه با معیاری که بیان شد بی چادری ها برخلاف چادری ها که به دین و دستورات آن پای بند نیستند مانعی برای ارتکاب گناه ندارند و طبع قضیه اقتضا می کند که در میان آنان گناه بیشتر انجام بگیرد و اگر

بی‌حجابی‌شان از مخالفت با دین ناشی شده باشد برای آنان اصلاً گناهی وجود ندارد تا گفته شود آنان مرتکب گناه نمی‌شوند و دلشان پاک است. افزون بر آن پاکی دل چیزی نیست که قابل اثبات باشد و همچنین عاملی که دل را پاک می‌کند در آنان وجود ندارد؛ زیرا پاکی دل با عمل به دستورات دینی و رعایت موازین اخلاقی امکان‌پذیر می‌گردد و کسی که هیچ باوری به دین ندارد و از عقل و فطرت سالم خود هم پیروی نکند ادعای پاکی دل برای آنان قابل پذیرش نیست. افزون بر این‌ها همین بی‌حجابی آنان در اثر مخالفت با دین و دستورات اخلاقی خودش گناه است که پیوسته با خودش دارد.

این مطلب قابل انکار نیست که برخی خداباوران که شامل مسلمانان و مسیحیان و یهودیان می‌شود در رفتار و عملکرد خود مشکل دارند و رفتارهای غیرانسانی از آن‌ها سر می‌زند؛ اما این رفتار آنان ناشی از خداباوری و دین‌داری نیست بلکه مانند همان بی‌دینانی که رفتار درست ندارند تسلیم هوا و هوس و خواست‌های غیرانسانی گردیده و از عقل و فطرتش بهره ننگرفته‌اند و چنین نیست که دین داشتن باعث این رفتار نادرست آن‌ها شده است. خصوصاً با توجه به این‌که دین اسلام انسان را به سوی رفتار نیکو و عمل شایسته و دوری از رفتارهای نادرست و غیرانسانی دعوت نموده و حتی برای عملی شدن این دستورها مجازات دنیوی و اخروی قرار داده است. اما اینکه یک مسلمان از نظر رفتار مشکل دارد عمل نکردن او به این دستورات است؛ درست مانند مریضی که به نسخه یک دکتر حاذق عمل نکرده و یا بر طبق دستور پزشک دارو را مصرف نمی‌کند و در نتیجه شفای مطلوب را به دست نمی‌آورد. پس این نسخه پزشک نیست که ناتوان از شفای مریض باشد بلکه این خود مریض است که در اثر استفاده نکردن و یا درست استفاده نکردن نسخه نخواستار شفا یابد. پس اسلام از هدایت و درست کردن رفتار انسان‌ها ناتوان نیست بلکه دستورات بسیار ارزشمندی برای اصلاح انسان دارد و اینکه یک مسلمان رفتار و کردار اجتماعی و اخلاقی‌اش نادرست است خودش نخواستار است از دستورات اخلاقی و رفتاری دین اسلام استفاده کرده و عملش را بر طبق آن منطبق سازد.

بنابراین ارتکاب گناه در میان چادری‌ها از چادر و دین‌داری آنان ناشی نمی‌شود بلکه هوا و هوس و خواست‌های حیوانی که در هر کسی وجود دارد؛ باعث ارتکاب گناه در آنان می‌شود. در نتیجه می‌توان گفت در میان چادری‌ها به دلیل رعایت حجاب و محدودیت ارتباط با نامحرمان به مراتب گناهی کمتری وجود دارد. اما در میان بی‌چادرها و بی‌حجاب‌ها که هیچ مانعی برای ارتباط آنان با نامحرمان وجود ندارد و به دستورات دینی هم اعتنایی ندارند، طبیعی است گناه فراگیر خواهد بود.

۴۱) کسانی که در خارج هستند و حجاب ندارند، به جهنم می‌روند؟

پاسخ در ضمن نکاتی ارائه می‌شود.

الف. مسئله استحقاق غیر از انجام و تحقق است.

توضیح این که، ما که بحث از جهنم می کنیم بر اساس آموزه های دینی بحث از استحقاق عذاب می کنیم نه تحقق آن؛ یعنی کسی که این گناه را مرتکب شده استحقاق آن عذاب را دارد، اما این که آیا واقعاً عذاب می شود یا خیر ما نمی دانیم شاید عذاب شود و شاید هم خداوند او را مورد بخشش قرار دهد.

ب. تفاوتی میان بهشتیان و جهنمیان وجود دارد به این معنا که بهشتیان با وعده ای که خداوند به آنان داده بهشت حقیقتاً است، بر این اساس اگر خداوند بخواهد آنان را از حقیقت محروم کند با عدالت حضرت حق سازگار نیست، اما جهنمیان با عدم رعایت حقوق الهی مستحق جهنم شدند و این حق خداوند است، لذا اگر خدا بخواهد از آنان بگذرد نه تنها ظلم و خلاف عدالت نیست؛ بلکه این نشانه فیض و فضل الهی است.

ج. نظر به این که حقیقت گناه نافرمانی از حضرت حق است اصلاً بحث کوچک و بزرگ بودن گناه مطرح نیست، بحث این است کسی که به من همه چیز داده و در رأس تمام نعمت ها به من وجود بخشیده و در ازای این از من خواسته که مثلاً موی خودم را از نامحرم بپوشانم تا باعث انحراف و آلودگی جوانان نشوم و من توجهی به آن نکردم، آیا با این تمرد و عصیان مستحق تنبیه و مجازات نخواهم بود بنابر این بحث مقدار اطاعت و معصیت نیست بلکه بحث از اصل گردنکشی و انقیاد است.

د. با توضیحی که گذشت، روشن است چنین عذابی مربوط به کسی است که با قصد تمرد و گردنکشی چنین نافرمانی کرده باشد، اما کسی که چند بار از روی نادانی یا غفلت انجام داده باشد و یا این بعداً پشیمان شده باشد مستحق چنین عذاب نخواهد بود.

پاسخی دیگر

در پاسخ به این پرسش باید حالات مختلف را تفکیک نمود. (۱) اگر مقصود فرد مسلمانی است که در خارج از سرزمین اسلامی زندگی می کند، باید گفت او باید مانند دیگر مسلمانان به دستورات شرعی عمل نموده و حجاب را رعایت نماید؛ بنابر این به نظر می رسد عدم رعایت حجاب او را مستحق عقوبت و عذاب الهی نموده باشد. (۲) اما اگر مقصود غیرمسلمانی باشد که در محیط غیر اسلامی زندگی می کند، چنانچه وی اطلاعی از دین اسلام و دستورات اسلامی نداشته باشد؛ یعنی اساساً احتمال وجود دستور الهی بر رعایت حجاب را نمی دهد و سوء نیت نداشته و نسبت به ندای فطرت بی توجهی ننموده باشد، بازخواست و عذاب او به خاطر عدم رعایت حجاب بی معنا است؛ (۳) اما همین فرد اگر بر اساس دین خود موظف به پوشیدگی و رعایت حجاب باشد، عدم رعایت حجاب او را مستحق عذاب خواهد کرد. همچنین اگر فطرت درونی اش وی را به پوشیدگی فراخوانده باشد، بی توجهی به ندای فطرت نیز او را مستحق عذاب خواهد نمود.

البته باید توجه داشت که امروزه با گسترش ارتباطات و در دسترس بودن اطلاعات بعید به نظر می رسد که فردی وجود داشته باشد که حتی وجود دستور شرعی راجع به پوشش و حجاب را احتمال ندهد.

در هر صورت اگر چه با ارتکاب هر گناهی از جمله بی حجابی، انسان مستحق عذاب می‌شود، اما توبه و بازگشت به سمت خدا و انجام اعمال نیک می‌تواند بار نیکی‌های انسان را سنگین‌تر کرده و انسان را از عذاب الهی نجات دهد. باید یادآور شد که حجاب علاوه بر اینکه حکم الهی است؛ یک ضرورت اجتماعی هم هست. به همین خاطر حکومت اسلامی ایران با وضع قانون اجرای این حکم در جامعه را الزامی نموده است. بر این اساس بدون قضاوت راجع به بهشتی یا دوزخی بودن افراد، از ایشان می‌خواهد که این ضرورت اجتماعی و این قانون مهم را رعایت کنند. بر این اساس ممکن است این قانون و الزام را در محیط زندگی فرد مسلمانی که در خارج از ایران زندگی می‌کند وجود نداشته باشد. اما از عواقب اخروی و نارضایتی خدا در امان نخواهد بود؛ مگر توبه نماید یا اعمال نیک او به قدری زیاد باشد که عواقب بی حجابی را پوشش دهد. همچنین است حال فردی غیر مسلمانی که قبح بی حجابی را با آموزه‌های دینی خود و یا ندای درونی فطرت دریافته ولی به این ندای فطری پاسخ شایسته‌ای نمی‌دهد.

- ۵) چرا با وجود اینکه دخترها حجاب دارند، باز پسرها به آنها نگاه می‌کنند؟
- ۶) فردی در زندگی من هست که من خیلی به او توجه می‌کنم ولی او به من توجه نمی‌کند چه کار کنم؟
- ۷) چرا بعضی‌ها بعد از ازدواج چادرشان را برمی‌دارند؟
- ۸) چرا ما که دختر هستیم همش باید روسری و چادر سر کنیم؟
- ۹) چرا تو مدرسه مقنعه الزامیه؟ مگه تو مدرسه نامحرم داریم؟
- ۱۰) چرا نباید تو حجاب اختیار داشته باشیم که چی بپوشیم؟
- ۱۱) چرا رقص، موزیک و ارتباط بانامحرم حرام است؟

۴۲) دعا و درخواست از خداوند

۴۳) چرا از خدا چیزی می‌خواهیم به ما نمی‌دهد؟

علت عدم استجابت برخی دعاها:

سرتاسر زندگی انسان پوشیده از تلخی و شیرینی و شکست و پیروزی است. یک روز مطابق میل و خواسته انسان است و روز دیگر برخلاف آن و همه این‌ها از ویژگی‌های این عالم است برای ما انسان‌ها هر امتحانی یا بر توان و ظرفیت‌مان می‌افزاید، یا رشد و ترقی ما را به همراه دارد. خداوند فرموده که دعا کنید، من اجابت می‌کنم و در جای دیگر هم دعوت به «سعی و تلاش» نموده است، اما آیا همه دعا‌های ما در این دنیا مستجاب می‌شود؟ آیا همه سعی و

تلاش های ما نتیجه بخش خواهد بود؟ آیا دعای انسان های گناهکار مستجاب می گردد؟ مهم تر این که آیا به مصلحت ماست که تمام دعاهایمان مستجاب شوند؟

نظر به این که در جای خود ثابت شده که خداوند ارحم الراحمین است و رحمت عامه اش شامل حال همگان حتی گناهکاران نیز می گردد، لذا چه بسا که درخواست های بندگان گناهکارش (حتی کفار) را در خیلی از موارد از سر لطف و رأفت مستقیماً و یا به واسطه شفاعت اولیای الهی می پذیرد و درخواست های آنها را اجابت می فرماید تا بنده گناهکار و غافل بیدار شده و به سوی پروردگار مهربان باز گردد. خداوند می فرماید: بگو: «ای بندگان من - که بر خویشتن زیاده روی روا داشته اید- از رحمت خدا نومید مشوید. در حقیقت، خدا همه گناهان را می آمرزد، که او خود آمرزنده مهربان است.^۱

و این طور نیست که اگر دعا کاملاً قلبی و بدون خودخواهی بوده و برای غیر مادیات باشد حتماً در همین دنیا مستجاب شود، بلکه اولاً بسیاری از دعاها صلاحیت استجاب در این دنیا را ندارند.

اجابت دعا ممکن است برای شخص مفسده و دردسری به همراه داشته باشد (مثلاً به خاطر نابجا بودن یا زشت بودن تقاضایش، گاهی خدا خواسته او را اجابت نمی کند چون ممکن است مصلحت بهتری برای وی در نظر گرفته و او چون علم ندارد اصرار می ورزد).^۲

لذا گفته شده شایسته است کسی که دعا می کند دعایش را با خواست خداوند سبحان معلق کند و بگوید: «ما شاء الله لا حول و لا قوة الا بالله».

ثانیاً آن بخش از دعاهایی که از جهت استجاب در دنیا منعی ندارند، باید شرایط و زمینه خاصه استجاب دعا را در زندگی خود فراهم نمود و سعی شود نکاتی را که باعث استجاب دعا در هنگام دعا کردن است رعایت کند که در این جا به ذکر برخی از شرایط استجاب دعا می پردازیم:

۱. اهتمام به واجبات، پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - می فرماید: هر کس نماز واجبی را بخواند بعد از آن یک دعای مستجاب نزد خدا دارد.^۳ و در روایت دیگر آمده: دعای بین دو نماز رد نمی شود.^۴

۲- از جمله شرایط استجاب دعا، کسب و کار پاکیزه و حلال است.

^۱. زمر، ۵۳.

^۲. عرب نوکدی، رحمت الله، کلید سعادت، قم، عصر رسانه، اول، ۱۳۸۲، ص ۴ - ۹۳.

^۳. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۳۴۴ و ص ۳۴۹، چاپ اسلامیه.

^۴. همان.

۳- دعا کننده از نظر ایمان و اعتقاد صحیح و محکم باشد.^۱ یعنی اینکه اعتقاد کامل داشته باشد که خداوند قادر است که حاجات او را برآورده کند و او را به سرمنزل مقصود برساند. حتی اگر اعتقاد داشته باشد، اما در باره اجابت دعایش از سوی خدا دچار تردید باشد و صرفاً از روی امتحان به درگاهش دعا کند، دعایش مستجاب نمی‌گردد.^۲

۴- برخی از زمان‌هایی که احتمال استجاب دعا بیشتر است، برای دعا در نظر گرفته شود.

حضرت فاطمه زهرا - سلام الله علیها - به خادمه خود - فضه - فرمودند: هر گاه آفتاب به وسط آسمان رسید مرا مطلع کن، چون آن هنگام، ساعتی است که دعا در آن به اجابت می‌رسد.^۳

امام صادق - علیه السلام - می‌فرماید: برای دعا چهار زمان بجوئید: هنگام وزیدن بادهای و از بین رفتن سایه‌ها (قبل از غروب آفتاب) و هنگام بارش باران و همزمان با ریختن اولین قطره خون شهید مؤمن، زیرا در این اوقات، درهای آسمان گشوده می‌شود.^۴

بر این اساس دعای مؤمن به درگاه خداوند متعال با شرایطش به اجابت می‌رسد، اما اجابت سه حالت دارد که هر کدام از حالت‌های زیر برای انسان رخ بدهد اجر معنوی دارد:

۱. اعطای مطلوب و خواسته به صلاح بنده است، و به او می‌رسد، اما مشروط به دعا نیست مانند نعمت‌های عام الهی که همه گان از آن برخوردارند اگرچه دعا نکند. در این صورت ثمره دعا، تقرب بنده به خداست.

۲. مطلوب و خواسته جنبه خصوصی دارد و رسیدن به آن مشروط به دعا کردن است تا دعا نکند به او اعطاء نمی‌گردد. «ثمره دعا یکی رسیدن به مطلوب و دیگری تقرب به خدا است.»

۳. اعطاء مطلوب و خواسته به صلاح بنده نبوده و به هیچ عنوان به آن نمی‌رسد، چه دعا بکند و چه نکند. «ثمره دعا تقرب به خدا و عوض آن دعای ظاهراً مستجاب نشده، اجر و عطای اخروی است.^۵ به طوری که انسان در قیامت آرزو می‌کند ای کاش در دنیا هیچ یک از دعاهایش مستجاب نمی‌شد و در عوض، در آخرت از آن‌ها بهره می‌برد.» (این در وقتی است که بنده در قیامت بزرگی و عظمت پاداش‌هایی را می‌بیند که در مقابل دعا مستجاب نشده‌اش به او داده‌اند.) این قرب الهی می‌تواند از طریق آمرزش گناهان انسان باشد.

بنا بر این در هر حال انسان باید به درگاه رحمت الهی دعا و تضرع نماید و در هیچ شرایطی نباید دست از طلب بردارد.

^۱. هزار و یک ختم، محمد ابراهیم نصر اللهی بروجردی، قم، چاپ، اول، ۱۳۸۳، ص ۸ - ۱۲.

^۲. همان، ص ۸ - ۱۲.

^۳. همان.

^۴. بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۳۴۳، چاپ اسلامیة.

^۵. ، جاهد، رضا جاهد، داروخانه معنوی مشهد، هاتف، هفتم، ۱۳۷۸، ص ۲۲ - ۲۴.

۴۴) چرا ما از خدا درخواست می کنیم که ما رو ببخشد؟

۴۵) آیا حرف دعانویسان و جادوگران درست است یا دروغگو و شیاد هستند؟

پرسشگر محترم ، دعای دعانویس ها اگر به صورت استفاده از اثرات بعضی سوره ها و یا آیات قرآن باشد. ۱ و یا آثار بعضی دعاها و ختم هایی که مدرک صحیح دارند، صحیح است؛ چون دعا اثر دارد، چنانکه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: "دعا می تواند قضای الهی را تغییر دهد." ۲

اما نوع دعا نویسان فعلی، مخصوصاً آنهایی که سواد کافی نسبت به قرآن و روایات و دعاها ندارند و این کار را شغل و وسیله درآمد قرار داده اند و با انواع حيله ها می خواهند از مردم پولی به دست آورند، قابل اعتماد نیستند و به حرف آن ها نباید توجه شود.

البته نوع دیگری از دعا داریم که ممکن است انسان بر اثر پاکی روح دعایی بنویسد و یا بخواند که مؤثر واقع شود، شبیه مرحوم رجبعلی خیاط، و یا مرحوم نخودکی اصفهانی^۳ که این نوع، واقعیت و صحت دارد، منتهی بسیار نادر و نایاب است.

نوع دیگری از تصرفات که در جامعه ما دعا نویسی خوانده می شود ولی ارتباطی به دعای واقعی ندارد، استفاده از علوم غریبه مثل جفر و رمل و ... می باشد.

اعداد و برخی از کلمات و حروف خواصی دارند و برخی با دانستن و به کار بستن آن رموز می توانند به کارهایی خارج از عرف دست بزنند. ممکن است این آثار در برخی از آیات قرآن نیز یافت شوند که هر کسی این آثار را نمی شناسد.

دعا نویسی به معنای جادوگری و سحر

سحر از علمی است که همانند بسیاری دیگر از علوم بشری نمی توان به صورت دقیق تاریخ پیدایش و نحوه شکل گیری آن را روشن ساخت. این مقدار مسلم است که جزء علوم کهن است و تا حافظه تاریخ یاری می کند وجود سحر قابل پیگیری است. اما سحر چیست؟

در لغت معانی مختلفی برای واژه عربی «سحر» که معادل فارسی آن «جادو» می باشد، بیان کرده اند قابوس المحیط سحر را به هر چیزی که منشا و سبب آن دقیق و ظریف باشد معنا کرده است. نهاده ابن اثیر سحر را به معنی «هر چیزی

۱. کیمیای محبت، محمد محمدی ری شهری، ص ۱۹۶.

۲. الحکم الزهراء، علیرضا صابری، ص ج ۱، ص ۲۵۴.

۳. رک: کیمیای محبت، همان، و نشان از بی نشانها، علی مقدادی اصفهانی.

که حقیقت اشیاء را دگرگون نشان دهد» گرفته است. صحاح اللغه سحر را به خدعه و نیرنگ و چیزهای باطل تفسیر کرده است. و سرانجام المجلد ابن فارس آن را به چیزی که «حق را باطل نشان دهد» تعبیر آورده است.^۱ معانی فوق جز توضیح واژه سحر در شناخت واقعیت این پدیده مرموز عالم خلقت کمک چندانی به ما نمی کند. از این رو لازم است به تبیین اقسام و مصادیق آن پردازیم:

سحر در یک تقسیم به دو بخش سحر کلمات و سحر عمل تقسیم می شود. مقصود از سحر کلمات استفاده از حروف و کلمات برای بوجود آوردن حالت عجیب و یا ایجاد مریضی و یا بهبود مرض در یک شخص می باشد که خود به دو صورت شفاهی (خواندن کلمات) و کتبی (نوشتن کلمات) واقع می شود. گونه دوم یا سحر عمل استفاده از اعمال خاصی است که باعث پدید آمدن پدیده سحر می گردد و اقسام مختلف دارد.

عمل سحر در هر دو شکل خود در اصل مبتنی بر استفاده از نیرو و اسبابی است که معمولاً از دید انسان های معمولی پوشیده است. به همین دلیل اطلاع بشر، علی رغم دیر پا بودن این پدیده از آن اندک مانده است. اما از تحقیق در احوال ساحران که در گذشته وجود داشته اند. و برخی گفته های خود ساحران علل و اسبابی که تا کنون بر بشر کشف شده است و نیز از تجزیه و تحلیل پدیده هایی که در گذشته از مصادیق سحر به حساب آمده است. علل و عوامل زیر به دست آمده است:

۱. شاخه ای از آنچه در گذشته سحر خوانده می شد در واقع معلول عوامل تلقینی بود که امروز قدرت آن بر بشر مکشوف شده است. به عنوان مثال خوابهای مصنوعی، هیپنوتیزم، تله پاتی، مانیه تیزم در این دسته قرار می گیرند. اینها زیرکیهای روان شناختی است که بشر با کشف رموز آن، خاصیت رمز گونگی را از آن گرفته و به یک علم آموختنی و کاملاً طبیعی تبدیل کرده است.

۲. گونه ای از آنچه سحر خوانده می شده و البته بیشتر در لسان روایات به آن اطلاق سحر شده است، امروز در مقوله سخن چینی و نمایی می گنجد که با چرب زبانی، قلبی را به هم نزدیک و یا از هم دور می سازد.^۲

۳. نوع دیگر از آنچه در گذشته سحر خوانده می شد، امروز در مجموعه استفاده از خواص فیزیکی و یا شیمیایی مواد جا می گیرد. این نوع در واقع همان علوم طبیعی است که عجایب آن امروز بر کسی پوشیده نیست. البته در گذشته همگان بر این رموز آگاه نبودند، اما بودند کسانی که برخی از این خواص را می دانستند و از آن استفاده می کردند در نتیجه در نظر دیگران یک نوع سحر به نظر می رسید مثلاً در داستان حضرت موسی گفته شده که ساحران در درون طنابهای خود موادی جاسازی کرده بودند که در مقابل آفتاب منبسط می شد و حالت جاندار بودن را به نمایش

^۱ برگرفته از: شیخ مرتضی انصاری، المکاسب، ج ۱، ص ۹۷، ۹۸، انتشارات دهقانی، چ اول، ۱۳۷۲، قم ایران.

^۲ برخی از مفسرین آیه «نفثات فی العقد» به معنی دمنندگان، گره ها، را به این گروه تفسیر کرده اند، ترجمه میزان، ج ۲۰، ص ۶۸۱.

می گذاشت. ۱. این سخن در خصوص مورد حضرت موسی _ علیه السلام _ البته با مضمون آیات چندان سازگار نیست، چون از آیات چنان استفاده می شود که بیشتر حالت چشم بندی داشته تا استفاده از خواص شیمیایی (والله اعلم).

۴. بخش دیگر از سحر را می توان در مقوله تر دستی و چشم بندی داخل کرد. همان چیزی که امروز در سیرکها بخوبی مشتری دارد و قلبها را به خود جلب می کند.

۵. شعبه دیگری از سحر که بیشتر حالت غیر طبیعی دارد و هنوز آنگونه که باید نمی توان برایش توجیه علمی یافت، اعمالی است که با استفاده از قدرتهای نامرئی انجام می گرفته است و از آثار آن اخبار از کارهای پنهان است که حتی در آینده به وقوع می پیوسته است. همانند برخی پیشگوئیها و ... این شعبه از سحر بسیار ناشناخته است. گفته اند آنها ملائکه را استخدام می کرده اند و یا از شیاطین و جن استفاده می کرده اند. بر اساس گفته های گذشتگان این شعبه خود بر سه دسته بوده است: دسته ای از ارواح فلکیه استفاده می کرده اند که بیشتر با نجوم سرو کار داشته اند. این دسته عملشان دعوه الکواکب خوانده می شده است. دسته ای از فرشتگان و یا شیاطین استفاده می کردند که به طلسمات موسوم می شدند. گروه سوم از ارواح ماده مثل کودکان و یا زنان استفاده می نمودند که به عزایم معروف بوده اند. ۲ این گروه کارهای خارق العاده انجام می دادند و برخی امراض را علاج می نمودند و یا باعث ایجاد مرض در اشخاص می شدند.

۶. یک نوع از سحر که معروف به سحر کلمات است و بعد از بعثت پیامبر _ صلی الله علیه و آله _ واژه های قرآن را نیز در این راه به خدمت گرفتند، نیز فی الجمله تاثیر گذار است. اما اندازه و سبب آن هنوز روشن نیست. البته باید تذکر دهیم که این نوع از سحر را نباید با دعاها و عوذات مأثوره که از معصومین _ علیهم السلام _ وارد شده است اشتباه گرفت، آنها حساب دیگری دارند که در اینجا بدان نمی پردازیم.

۷. شعبه ای از آنچه سحر خوانده می شود، و شاید بتوان گفت یک شعبه بسیار با اهمیت از آن، استفاده از قدرتهای روح است. این دسته جای سخن بسیار دارد. اما فی الجمله باید گفت که عمل مرتاضان هندی که در نگاهی می توانند قطار در حال حرکت را متوقف کنند، با استفاده از همین قدرت روحی و نفسانی است. این را هم برخی در شمار سحر دانسته اند و تاکید کرده اند که نباید آن را با ولایت تکوینی اولیاء الله اشتباه گرفت. صاحب آن ولایت نیز البته توان تصرف در طبیعت را دارد اما نه از راه ریاضت همان قدرتی که عیسی _ علیه السلام _ را توان شفابخشی و احیاء مردگان می داد و حضرت موسی _ علیه السلام _ را توان تبدیل چوب به اژدها. این معجزه است و آن کار مرتاضان عمل شیطانی. این بحث هم مجال فراخ می طلبد.

همان گونه که روشن شد، دسته ای از این سحرها واقعیتهای ندارند و دسته ای که واقعیت دارند عملی است طبیعی. تنها برخی از شعبه های آن جای تامل دارد.

^۱ ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۲۶۸، ذیل آیه ۱۱۶، سوره اعراف.

^۲ شیخ انصاری، همان، نقل از انصاح.

اما سحر در قرآن و روایات به چه صورت مطرح شده است؟

در قرآن و روایات نیز با دو دسته سحر روبه رو می‌شویم، سحر باطل و سحر حق. مقصود از سحر باطل آن است که از خود واقعیتی ندارد و بیشتر استفاده از نیرنگها و تر دستی در آن نقش دارد. به عنوان مثال در داستان حضرت موسی _ علیه السلام _ آیه ۶۶ سوره طه تعبیرش چنین است. «فاذا حبالهم و عصیهم یخیل الیه من سحرهم انها تسعی» ادر آیه ۱۱۶ سوره اعراف نیز تعبیر همین است: «فلما القو سحر و اعین الناس و استرهبوهم»^۲ و در هر دو آیه بر ایجاد خیال باطل و جادو کردن «چشم» تاکید شده است که مبین این نکته است که این عمل صرفاً یک توهم و خیال بود و از خود واقعیتی نداشت و چنین نبود که آن طنابها واقعا اژدها شوند.

گونه دوم، سحر حق در آیه ۲۴ سوره مدثر به آن اشاره شده است که می‌گوید: «ان هذا الا سحر یوثر»^۳ این تعبیر می‌رساند که گونه ای از سحر می‌تواند موثر باشد. البته قسم اول نیز به نوعی موثر بود چون در چشم یا خیال مردم تاثیر گذاشت. اما در عالم واقع تاثیری نداشت. از این رو می‌توان گفت کلیه اقسام سحر که در قرآن آمده است بگونه‌ای حقانند. مؤید مطلب آیاتی است که در داستان هاروت و ماروت آمده است که مطابق روایات دو ملکی بودند که در شهر بابل نازل شدند و مردم را طریقه سحر و باطل کردن سحر را یاد می‌دادند.^۴ داستان حضرت سلیمان _ علیه السلام _ و تهمتی که یهودیان به ایشان می‌زدند نیز موید این مطلب است که سحر می‌تواند موثر باشد.^۵ شاید عینی ترین مورد سحر موثر همان باشد که در شأن نزول دو سوره آخر قرآن یعنی سوره معوذتین وارد شده است. بر اساس روایات و سخن اکثر مفسرین وجه نزول این دو آیه حادثه ای بود که در آن شخصی به نام «لیید ابن اعصم» یهودی پیامبر _ صلی الله علیه و آله _ را جادو کرد و این دو سوره نازل گردید. بعد از آنکه حضرت علی _ علیه السلام _ این دو را بر سر چاهی که گره ها در آن بود خواند و گره ها را باز کردند حضرت پیامبر _ صلی الله علیه و آله _ که احساس مریضی می‌کردند بهبود یافتند.^۶ روایات فراوانی به این مضمون می‌توان یافت.

بنابراین سحر تنها شامل سحر باطل نمی‌شود سحرهای موثر هم موجوداند ولی بیشترین تاثیر آن در روح و روان آدمیان است تا در عالم خارج. علاقه‌مند ساختن کسی به دیگری نیز بیشتر یک تصرف روحی و روانی است. البته قابل تذکر است که روان‌شناسان مجرب امروز نیز از تکنیکهایی برای جلب قلوب استفاده می‌کنند که تفاوت زیادی با کار ساحران ندارد.

^۱ ناگهان طنابها و عصاهایشان در چشم او چنان وانمود کردند، بر اثر سحر، که راه می‌روند.

^۲ آنگاه که طنابهای خود را افکندند چشم مردم را جادو کردند و آنان را ترساندند.

^۳ این نیست مگر سحر موثر.

^۴ تفصیل داستان را می‌توانید در تفسیر نمونه ج ۱، صفحات ۲۶۲ الی ۲۶۶ مطالعه کنید.

^۵ مراجعه کنید به تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص ۲۴.

^۶ مراجعه کنید به ترجمه میزان، ج ۲۰، ص ۶۸۱، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، به دفتر تبلیغات ۱۳۶۸ قم، ایران و نیز: مستدرک الوسائل، کتاب اشجاره، باب ۲۲ از ابواب ما یکتب به حدیث ۷. در احادیث ام عبدالله نیز شریک لبید ابن اعصم آمده است.

آنچه گفته شد تشریح واقعیت بود، اما از نظر قرآن و سنت استفاده از سحر و رو آوردن به این وسیله در نهایت غلظت و شدت تحریم شده است. و آن را برابر با کفر دانسته اند و لذا سوء استفاده انسان ها از اختیاری که خدای تعالی به آن ها داده منافات با عدل الهی ندارد.

در روایتی آمده است که زنی خدمت حضرت پیامبر _ صلی الله علیه و آله _ آمد و گفت: شوهرم با من بد اخلاقی می کند من برای آرام کردنش از سحر استفاده کرده ام، پیامبر _ صلی الله علیه و آله _ فرمود: از این جادو دور شو، خداوند و ملائکه آسمان همه تو را لعنت می کنند. آبهای زمین را آلوده کردی بعد شنیده شد که آن زن لباس خشن پوشیده و توبه کرده است و خود را بسته است. پیامبر _ صلی الله علیه و آله _ فرمود: او آمرزیده نخواهد شد.^۱

پیامبر _ صلی الله علیه و آله _ فرمود: سه گروه وارد بهشت نخواهند شد، کسی که زیاد شراب بنوشد، کسی که زیاد جادو کند، و کسی که صله رحم را قطع کند.

جمهوری اسلامی

۴۶) چرا رهبری شخصاً جلوی فسادهای مدیران کشوری را نمی گیرند؟

۱. در اینکه باید با فساد در عرصه های مختلف برخورد شود، هیچ تردیدی وجود ندارد. اما این انتظار که به دلیل اینکه ایشان رهبری نظام را بر عهده دارند، تمام مسئولیت را متوجه ایشان کنیم یا برطرف شدن همه مفاسد را صرفاً با نظارت و دستور ایشان ممکن بدانیم یا انتظار داشته باشیم ایشان بی درنگ مسئولان را برکنار نمایند، انتظار منطقی و بجایی نیست زیرا اولاً؛ حیطه مسئولیت ها در کشور مشخص شده و نهادهای نظارتی در نظر گرفته شده که باید به وظایف خود عمل نمایند. ثانیاً؛ اصلاح مفاسد مسأله ای نیست که با یک دستور، فرمان و بخش نامه حل بشود. برطرف شدن مفاسد در حوزه های اقتصادی، اخلاقی، اجتماعی و... نیازمند شناسایی ریشه ها و عوامل زمینه ساز مفاسد و برطرف نمودن آنها و برخورد با عاملان آن در سطوح و لایه های مختلف می باشد که این مسأله عزم و تلاش پیگیر مجموعه دستگاههای نظام را می طلبد از قوه مقننه گرفته که با تنظیم قوانین کارآمد، جامع و روشن راههای فساد را ببندد تا دستگاههای اجرایی که با کنترل لازم زمینه های شکل گیری مفاسد را از بین ببرند و با آن مقابله نمایند و دستگاههای قضائیه که باید با عاملان و زمینه سازان مفاسد در کشور مبارزه نمایند. از این رو نمی توان توقع داشت که رهبری نظام به تنهایی بتواند تمامی مفاسد را از بین ببرند.

^۱. مستدرک الوسائل، همان.

۲. برکناری مسئولان بر اساس ساختار سیاسی کشور، راهکار و روند خاص خود را داشته و رهبری نمی تواند بدون در نظر گرفتن آن، مسئولان کشور را برکنار نماید، بر فرض که رهبری بدون در نظر گرفتن قوانین کشور چنین کاری انجام دهند، آیا نظام و رهبری متهم به نادیده گرفتن مردم سالاری و نظر و انتخاب مردم نمی شوند؟ مسئولان کشور از رییس جمهور گرفته تا نمایندگان مجلس شورای اسلامی و اعضای شورای شهر و روستا منتخب مردم هستند.

صرف اینکه رهبری وظیفه و مسئولیت رهبری حکومت اسلامی را بر عهده دارند، به این معنا نیست که رهبری همه کاره کشور بوده و هر گونه که بخواهند می توانند تصمیم بگیرند. مگر نظام سیاسی کشور این گونه تعریف شده و همه وظایف و مسئولیت های کشور را به رهبری واگذار نموده است که انتظار ورود رهبری به همه امور کشور را داشته باشیم. ساختار نظام سیاسی کشور و مسئولیت های آن به روشنی در قانون اساسی مشخص گردیده است و هر کدام از دستگاههای تقنینی، اجرایی و قضایی کشور دارای وظایف و مسئولیت های معینی هستند و این قانون اساسی مورد رأی و انتخاب مردم قرار گرفته است.

این گونه نیست که رهبری بدون در نظر گرفتن این ساختارها و ضوابط قانونی، بتوانند هر اقدامی را انجام دهند، در این صورت تکلیف جمهوریت نظام و قانون چه خواهد شد؟ و آیا در این صورت نظام و رهبری متهم به دیکتاتوری و نادیده گرفتن مردم سالاری و الزامات آن نمی شوند؟

رهبری باید مطابق قانون اساسی اقدام نماید و ایشان نمی تواند بدون در نظر گرفتن ساختارهای قانونی به اداره امور کشور بپردازد.

۳. نباید اینگونه تصور کرد که مشکلات کشور تنها با خواست و دستور از سوی رهبری حل می شود زیرا در کنار آن لازم است که ساختارهای حقوقی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی لازم و بسترها و زمینه های مناسب برای انجام مسئولیتها فراهم شود و روند اجرای آن طی شود. دستور رهبری را در حوزه های مختلف چه کسانی باید اجرا نمایند، آیا جز افرادی که مسئولیت های مختلف را در کشور پذیرفته اند؟ آیا انتظار داریم که رهبری شخصاً در همه مسائل ریز و درشت کشور شخصاً ورود پیدا کنند و تصمیم گیری نمایند، آیا با توجه به گستردگی مسائل کشور چنین امری امکان پذیر است؟ آیا در اینکه برخورد با فساد و رانت و مقابله با گرانی و تورم و حل مشکلات کشور همواره مورد تأکید رهبری بوده و مطالبه همیشگی ایشان از مسئولان نظام است، تردیدی وجود دارد؟ آیا این خواست رهبری محقق شده است؟ چه کسی باید این خواسته ها و مطالبات را تحقق بخشند، آیا غیر از مسئولان کشور. بنابر این، نمی توان گفت که رهبری در کشور هر چه بخواهند انجام می شود و درست می شود؟

۴۷) آمریکا و انگلیس با ما دشمنی ندارند، بلکه ما هستیم که سیاست بلد نیستیم.

پاسخ: بررسی رفتارهای خصمانه آمریکا و انگلیس در تاریخ معاصر کشورمان و سابقه استعمار و غارت منابع کشورمان، نمی توان ادعا کرد که این دو کشور با ما دشمنی ندارند. اگر این کشورها با ما دشمنی ندارند، این حجم از توطئه ها علیه انقلاب اسلامی نشان چیست؟. نگاهی به طومار بلند دشمنیها و اقدامات خصمانه و خباثت آمیز آمریکا در تاریخ کشور ما از به راه انداختن کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ گرفته تا حمایت همه جانبه از رژیم جنایتکار و دیکتاتور پهلوی و تلاش برای کودتا در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی، حمایت از گروههای تجزیه طلب و برانداز، جنگ تحمیلی، سرنگونی هواپیمای مسافربری، تحریم ها و فشارها، تبلیغات رسانه ای گسترده، تخصیص بودجه های کلان برای مقابله با نظام جمهوری اسلامی، جنگ اقتصادی، جنگ نرم و... جایی برای تردید و ابهام برای کسی باقی نمی گذارد و صرف نظر از نظام جمهوری اسلامی هر کسی که برای عزت و عظمت ایران و ایرانی اهمیت و ارزش قائل است نمی تواند از دشمنیهای آنها چشم ببوشد. جالب آنکه آمریکا حتی در روزگاری که حکومت وابسته آنان در کشور ما بر سرکار بود، با تحمیل قانون استعماری کاپیتولاسیون، زیاده خواهی و خوی سلطه جویانه خود را با ارایه چنین طرحی آشکار نمودند و نشان دادن که برای عزت و استقلال مردم این مرز و بوم ارزشی قائل نیستند. کویلر یانگ استاد دانشگاه پرینستون آمریکا معتقد است: « کاپیتولاسیون اشتباه فجیعی برای منافع آمریکا در ایران بود و این قانون سنگین به عنوان نشانه فاحش امپریالیسم تفسیر می شد، با این همه ما برای اجرای آن پافشاری کردیم» (بیل، جیمز، عقاب و شیر، تراژدی روابط ایران و آمریکا، ترجمه مهوش غلامی، تهران: کوبه، ۱۳۷۱، ص ۲۵۸)

گناه جمهوری اسلامی از نظر آمریکا و انگلیس استقلال طلبی، اسلام خواهی، پایان دادن به سلطه آنها بر کشور و حمایت از مظلومان و عدالت خواهی است. گناه جمهوری اسلامی قرار گرفتن در منطقه پر اهمیت و راهبردی خاورمیانه است که عمده ترین مرکز انرژی جهان محسوب می گردد و برخورداری از منابع سرشار همواره یکی از عوامل دست اندازی و تلاش برای تسلط بر کشور ما بوده است. تا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، آمریکا حاکم بلامنازع منطقه خاورمیانه بود و ایران به عنوان مهم ترین و قوی ترین متحد استراتژیک آمریکا در خاورمیانه و خلیج فارس محسوب می گردید، اما انقلاب اسلامی منافع غرب و به ویژه آمریکا را در منطقه استراتژیک خاورمیانه به خطر انداخته است و دست آنان را از این منابع کوتاه کرد و همین یکی از عوامل دشمنی با آن گردید. برژینسکی نظریه پرداز مشهور آمریکایی می گوید: «تجدید حیات اسلام بنیادگرا در سراسر منطقه با سقوط شاه و تشنجات ناشی از ایران (امام) خمینی (ره) یک مخاطره مستمر برای منافع ما در منطقه ای که حیات جهان غرب کاملاً به آن وابسته است ایجاد کرده است، بنیادگرایی اسلامی پدیده ای است که امروزه آشکارا نظم و ثبات موجود را تهدید می کند» (داودی، محسن، ستیز غرب با آنچه بنیادگرایی اسلامی می نامد، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۶۸، ص ۸۰)

جمهوری اسلامی یا باید همچون برخی کشورها پیرو این دو کشور باشد و نهایتاً همچون عربستان جایگاه گاو شیرده برای آنان داشته باشد و عزت خود را به آنان بفروشد و یا باید در برابر زیاده خواهی آنان ایستادگی کند. هر چند ایستادگی و مقاومت دارای هزینه است، اما هزینه تسلیم و سازش به مراتب بیشتر از مقاومت است، زیرا به از بین رفتن عزت و استقلال و وابستگی کشور و پذیرش سلطه آنها منجر خواهد شد.

۴۸) چرا مردم حق اعتراض ندارند؟ چرا نمیتوانند حرف دلشون رو بزنند؟

مردم حق اعتراض و انتقاد نسبت به مسائل مختلف کشور دارند و شاهد انتقاد و اعتراض های صنفی و مختلفی در کشور بوده ایم. در برابر مجلس شورای اسلامی افراد و صنوف مطالبات، خواسته ها و اعتراض های خود را مطرح می کنند. در رسانه ملی و شبکه های استانی نیز برنامه هایی در قالب نقد تهیه شده که مطالبات و خواسته های مردم و انتقادات و اعتراض های آنها نسبت به مسائل و مشکلات مختلف مطرح شده و مسئولان به آنها پاسخ می دهند و یا به آن رسیدگی می کنند و گزارش آن به مردم داده می شود. خود مقام معظم رهبری از نقد استقبال کرده و برگزاری جلسات پرسش و پاسخ صریح و صمیمانه با دانشجویان از نمونه های آن است که دانشجویان سخنان و انتقادهای خودشان را در مورد مسائل مختلف کشور در این جلسات بدون واسطه مطرح می کنند. ایشان حتی در مورد سؤال از نقد رهبری تصریح کردند: «ما که نگفتیم از ما کسی انتقاد نکند؛ ما که حرفی نداریم. من از انتقاد استقبال می کنم؛ از انتقاد استقبال می کنم. البته انتقاد هم می کنند. دیگر حالا جای توضیحش نیست؛ انتقاد هم هست، فراوان هست، کم هم نیست؛ بنده هم می گیرم، دریافت می کنم و انتقادهای را می فهمم.» (بیانات در دیدار با نخبگان و تشکل های دانشجویی؛ ۶/۸/۸۸)

همچنین فرمودند: «هیچ دستگاهی نباید خود را از انتقاد و نقد مصون و از عیب خالی بداند؛ همه ی دستگاه های کشور باید مورد نقد منصفانه قرار بگیرند و همه در جهت اهداف نظام و در چهارچوب آن، رفتار خود را اصلاح کنند.» (بیانات در دیدار زائرین و مجاورین حرم مطهر رضوی؛ ۲/۱/۸۳)

در عین حال باید سازوکار مشخص و فضای مناسبی برای اعتراض و انتقاد مردم از مسئولان فراهم شود که مردم بتوانند آزادانه نظرات و انتقادات خود را بدون دغدغه بیان کنند و مسئولان پاسخگوی آن باشند.

البته انتقاد و اعتراض با آشوب و اغتشاش تفاوت دارد و اعتراض نباید بهانه ای برای آشوب و برهم زدن امنیت جامعه و اهانت به اصول و ارزش های نظام و تخریب اموال عمومی و صدمه زدن به مردم و... باشد که متأسفانه در چندین مورد اغتشاشات به ویژه در اغتشاشات اخیر شاهد آن بودیم. کسی با اعتراض و انتقاد مخالف نیست، اما هیچ کشوری اجازه آشوب و اغتشاش و خدشه دار شدن امنیت شهروندان خود را نمی دهد.

۴۹) چرا جوانان ما درس بخوندند و بیکار باشند بعد طلبه‌ها برون تو بانک بنشینند؟

پاسخ: معضل بیکاری و اشتغال در کشور قابل انکار نیست و دولت نیز در تلاش است تا با ایجاد زمینه‌های اشتغال و احیای واحدهای تعطیل شده و استفاده از ظرفیت‌ها و سرمایه‌گذاری و حمایت از کارآفرینان و... مشکلات در این حوزه را کاهش دهد. ضمن آنکه نباید در اشتغال تنها به دنبال مشاغل دولتی و به اصطلاح پشت میز نشینی بود و با شناخت و توانمندی‌ها و استعدادها و مشورت با افراد با تجربه و خبره در زمینه کارآفرینی و استفاده از حمایت‌ها و تسهیلات دولتی برای اشتغال، می‌توان زمینه اشتغال خود و حتی دیگران را نیز فراهم کرد. اما معضل بیکاری ارتباطی با طلاب و روحانیون ندارد زیرا طلاب و روحانیون به عنوان کارمند در بانک حضور ندارند و تنها چند نفر از روحانیون در شورای فقهی بانک مرکزی حضور دارند که متناسب با وظیفه و مسئولیت آنهاست. علاوه بر اینکه تعداد روحانیون شاغل در مقایسه با روحانیون غیر شاغل بسیار کم است و از این افراد نیز بیشتر در مشاغل مرتبط با جایگاه حوزوی حضور دارند و آن عده کمی که در مشاغل غیر مرتبط با جایگاه حوزوی حضور دارند، عامل بیکاری جوانان نیستند. از این جهت نباید به گونه‌ای سخن گفت که گویا عامل بیکاری جوانان طلاب و روحانیون هستند.

۵۰) چرا به پیر مرد ۸۰،۷۰ ساله رو نمیدارند توی اداره کار کنه و یا حتی ضامن بشه ولی یکی با اون سن

رهبری کنه؟

رهبری یک مدیریت اجرایی نیست و ماهیتی اجرایی ندارد که داشتن سن بالا منافات با انجام مسئولیت‌های آن باشد و تجربه و توانمندی در این مسئولیت بسیار مهم‌تر از سن است تا مادامی که به انجام وظایف رهبری خللی ایجاد نکند. علاوه بر آنکه با توجه به نظارت مجلس خبرگان رهبری بر بقا شرایط و صلاحیت‌های رهبری در صورتی که کهولت سن مشکلی در عمل به وظایف رهبری ایجاد نماید، این مجلس نسبت به جایگزینی فرد دیگری اقدام خواهد کرد.

۵۱) چرا ما نمیتونیم خودمون رهبرمون انتخاب کنیم؟

با توجه به ماهیت حکومت اسلامی، رهبری باید از ویژگیهای برجسته‌ای همچون فقاقت و شناخت کامل مبانی و احکام دین، عدالت و تقوا و بینش سیاسی و توانمندی مدیریت و اداره جامعه اسلامی برخوردار باشد که تشخیص این شرایط و ویژگیها در صلاحیت افراد خبره و کارشناسان در این زمینه است از این جهت مردم، نمایندگان مجلس خبرگان را به عنوان افراد خبره و کارشناس انتخاب می‌کنند و آنها به نمایندگی از مردم، با توجه به ویژگیها و شرایط برای رهبری، رهبر را انتخاب کرده و بر آن نظارت دارند.

شناسایی فقیه جامع شرایط برتر به عنوان رهبری یک جامعه، که دارای شئون گوناگونی در سیاست، فرهنگ، اقتصاد، جنگ و صلح و بحران های منطقه ای و جهانی مبتنی بر آموزه های اسلامی است، امری کاملاً تخصصی و نیز اهمیت و حساسیت جایگاه آن، با توجه به گستردگی نفوذ و کارکردهای رهبری در جامعه اسلامی و شناخت معیارها و ضوابطی که براساس آن ها بتوان مصداق اصلح را شناسایی کرد، اقتضا می نماید تا در تشخیص و شناسایی فقیه جامع شرایط برتر از میان سایر فقها، حتماً به کارشناسان و خبرگان امر مراجعه شود

۵۲) چرا رهبر رو عوض نمیکنند؟

ولایت فقیه هرچند دوره ای نیست، اما مادام العمری هم نیست، بلکه مادام الصفات است؛ به این معنا که ولی فقیه تا زمانی که صفات ولایت فقیه را دارا باشد، از مشروعیت برخوردار است. اگر صفات را از دست داد، حتی اگر یک سال رهبر باشد، از ولایت ساقط است. قانون اساسی در دو اصل به بیان این صفات ویژه می پردازد: یکی اصل پنجم: «در زمان غیبت حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه در جمهوری اسلامی ایران ولایت امر و امامت امت بر عهده فقیه عادل و با تقوا، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است که طبق اصل یکصد و هفتم عهده دار آن می گردد.»

و دیگری اصل یکصد و نهم که شرایط و صفات رهبر را به شرح زیر بیان می دارد: «۱- صلاحیت علمی لازم برای افتا در ابواب مختلف فقه. ۲. عدالت و تقوای لازم برای رهبری امت اسلام. ۳. بینش صحیح سیاسی و اجتماعی، تدبیر، شجاعت، مدیریت و قدرت کافی برای رهبری.» و در ادامه این اصل مقرر می دارد که «در صورت تعدد واجدین شرایط فوق، شخصی که دارای بینش فقهی و سیاسی قوی تر باشد مقدم است.»

مطابق اصل یکصد و هفتم و یکصد و نهم قانون اساسی نیز ابتدا خبرگان رهبری درباره همه فقهای واجد شرایط مذکور در اصل پنجم و اصل یکصد و نهم بررسی و مشورت می کنند. در صورت تعدد واجدین شرایط رهبری، شخصی که دارای بینش فقهی و سیاسی قویتر باشد برای انتخاب بر دیگران مقدم است و اگر از این لحاظ واجدین شرایط هم سطح و هم طراز باشند، قانون؛ ملاک های دیگری را برای تقدّم او و نهایتاً انتخاب رهبری تعیین نموده است که ملاک های مزبور عبارتند از این که: دارای مقبولیت عامه یا واجد برجستگی خاص در یکی از صفات و شرایط رهبری باشد و اگر هیچ کدام از ملاک های مورد بحث برای ترجیح و مقدم داشتن فردی جهت تصدی امر رهبری قابل اعمال نبود و از این جهات تقدم و برتری وجود نداشت، در این صورت مجلس خبرگان رهبری یکی از آنان را به عنوان رهبر انتخاب و معرفی می نماید.

مدلول اصل یکصد و یازدهم آن است که مجلس خبرگان حق نظارت بر بقای شرایط و صلاحیت های لازم رهبر را داراست. این اصل دلائل و شرایط عزل و برکناری رهبر را تحقق یکی از امور ذیل دانسته است:

۱. عجز و ناتوانی رهبر از ایفای وظایف قانونی خود.

۲. فقدان یکی از شرایط رهبری.

۳. معلوم شود رهبری از آغاز فاقد بعضی از شروط بوده است.

بنابراین اگر رهبر شرایط را از دست بدهد، مشروعیت بقای بر این مسئولیت را از دست خواهد داد؛ حتی اگر قانون اساسی به شکل کنونی بوده باشد و دوره ای بودن آن را قید نکرده باشد. ادواری بودن ولایت فقیه برای سه منظور مطلوبیت دارد که هیچ یک از این سه برای توجیه ضرورت ادواری بودن تصدی رهبری کافی نمی‌نماید:

جانشینی اصلح به جای رهبر موجود

برای رسیدن به این هدف نیازی به ادواری شدن رهبری نیست، چون در حالت غیر ادواری بودن نیز این هدف حاصل است، زیرا وجود مجلس خبرگان برای نظارت بر صفات رهبری است تا رهبر کسی باشد که از حیث صفات مطابق قانون اساسی ویژگی‌هایی داشته باشد که او را از دیگران ممتاز نماید و بنابر اصل یکصد و یازدهم اگر معلوم شود که رهبر از صفات و ویژگی‌های اولیه جدا شده و اصلحیت او برای خبرگان زیر سؤال برود، ملزم است که شخص اصلح را به جای او بگمارد.

اصل یکصد و یازدهم قانون اساسی در موارد:

۱. عجز و ناتوانی رهبر از ایفای وظایف قانونی خود؛

۲. فقدان یکی از شرایط رهبری؛

۳. معلوم شود رهبری از آغاز فاقد بعضی از شروط بوده است؛

حق عزل رهبری را برای رهبر به مجلس خبرگان داده است:

«هرگاه رهبر از انجام وظایف قانونی خود ناتوان شود، یا فاقد یکی از شرایط مذکور در اصول پنجم و یکصد و نهم گردد، یا معلوم شود از آغاز فاقد بعضی از شرایط بوده است، از مقام خود بر کنار خواهد شد. تشخیص این امر به عهده خبرگان مذکور در اصل یکصد و هشتم می‌باشد. در صورت فوت یا کناره‌گیری یا عزل رهبر، خبرگان موظفند در اسرع وقت نسبت به تعیین و معرفی رهبر جدید اقدام نمایند.» در چنین حالی دیگر نیازی به دوره‌ای بودن رهبری نیست.

جانشینی فرد پایین‌تر به جای رهبر موجود

در این صورت نیز بدیهی است که مبنای معقولی برای جایگزینی وجود نخواهد داشت تا لازم باشد از مکانیزم دوره‌ای بودن ولایت استفاده شود، زیرا مصالح جامعه اسلامی این اجازه را نمی‌دهد که این جایگاه خطیر ملعبه قرار گیرد. رهبر در جامعه اسلامی کسی است که با جان و مال و ناموس مردم سروکار دارد و نمی‌توان برای هوی و هوس در این حوزه نقشی قائل شد.

جانشینی فرد مساوی به جای رهبر موجود

در این صورت یک سؤال اساسی رخ می‌نماید که آیا جایگزین یک شخص مساوی به جای رهبری، آنقدر مهم و اساسی است که ثبات جایگاه رهبری به خاطر آن به مخاطره افتد؟
گذشته از این، حقیقت این است که رهبری در نظام ارزشی اسلام یک تکلیف سنگین است که هر کسی را یارای قبول این مسئولیت بزرگ نمی‌باشد و ولع و شیفتگی که در نظام های بشری نسبت به رهبری و ریاست بر جامعه وجود دارد، در نظام و جامعه الهی رنگی ندارد.

۵۳) چرا رهبر و مراجع به فکر مردم نیستند و درمورد گرونی هیچ کاری نمیکنند؟

نگاهی به مطالبات و خواسته های ایشان از مسئولان بیانگر آن است که مشکلات اقتصادی و گرانی و تورم همواره یکی از دغدغه ها و خواسته های ایشان از مسئولان بوده و هست. به عنوان نمونه ایشان در پیامی که به نمایندگان مجلس فرستادند یکی از مهمترین موضوعات اولویت دار را مبارزه با گرانی ها دانسته و فرمودند: « اشتغال، مبارزه با فساد مالی، زدودن محرومیت از مناطق محروم، مهار تورم و مقابله با گرانی، روان شدن چرخه ی خدمت رسانی، گسترش و اعتلای فرهنگ و اخلاق، رونق یافتن علم و تحقیق، مسئولیت پذیری و پاسخگویی مسئولان حکومتی، در شمار برجسته ترین این نیازها است و اینها است که عدالت اجتماعی را ممکن و پیشرفت و توسعه را محقق می سازد.» (پیام به مناسبت آغاز به کار مجلس هفتم؛ <http://farsi.khamenei.ir/message-content?id=141>)
ایشان علاوه بر مجلس که نهاد قانونگذار به منظور مقابله با موج گرانی هاست همواره به دولت ها نیز در مورد رسیدگی و حل این مساله تذکرات لازم را می دهند که این تذکرات گاه علنی و گاهی غیر علنی صورت می گیرد. ایشان در دیداری که با هیات دولت داشتند فرمودند: « یک مسئله هم که باز یک مسئله موردی است که می‌خواهم عرض بکنم، مسئله این گرانیهاست؛ این را واقعاً فکری برایش بکنید. گرانیها - بخصوص در مسئله مسکن و برخی از کالاها - واقعاً وجود دارد و به مردم فشار می‌آورد. البته حل مسئله گرانی، یک کار ریشه‌ای است. بدیهی است که مهار تورم، یک کار علمی، ریشه‌ای و بنیانی است که مقدمات و اصولی دارد و تا آن اصول انجام نگیرد، خواهد بود؛ منتها کارهای ضربتی هم باید انجام داد. بالاخره نمی‌شود نشست تا این کارهای بنیانی، یک روزی به نتیجه برسد؛ نه، واقعاً یک فکری بکنید؛ کاری بکنید. حالا من نمی‌خواهم در آن زمینه که چه کار خواهید کرد، پیشنهاد کنم. البته این را هم بگوییم که در گرانی، هم عوامل واقعی و هم عوامل کاذب و روانی دخالت دارند؛ گاهی یک کلمه حرف و یک تصمیم نادرست و نسنجیده، ناگهان این موج گرانی را تحریک می‌کند و تورم را در بخشهای مختلف بالا می‌برد و انتظاراتی را

به وجود می‌آورد که امیدواریم ان‌شاءالله این را هم بتوانند آقایان دنبال کنند.» (بیانات در دیدار رئیس جمهور و اعضای هیات دولت؛ <http://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=3398>)

همچنین فرمودند: «آنچه که به نظر من مهم است، این است که برای قشرهای ضعیف، مشکلات اقتصادی ای وجود دارد؛ این را باید برطرف کنید. حالا بخشی از این مشکلات، ناشی از تورم است. ما در کشور کمبود کالا نداریم؛ خوشبختانه کالاهای گوناگون مورد نیاز مردم در کشور فراوان یافت میشود؛ لیکن مسئله‌ی گرانی و کاهش قدرت خرید وجود دارد؛ این را باید علاج کنید؛ این به عهده‌ی بخشهای مختلف اقتصادی است؛ یعنی هم بخشهای ستادی اقتصادی، هم بخشهای عملیاتی اقتصادی - مثل وزارت صنعت و معدن و تجارت، وزارت جهاد کشاورزی، بخشهای دیگر - که باید به طور جد ان‌شاءالله این را دنبال کنند (<http://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=20831>)». علاوه بر این ها ، مقام معظم رهبری در فرصت های مختلف و دیدارهای عمومی و خصوصی دیگر پیگیر ماجرای رسیدگی به وضعیت گرانی ها می باشند.

مراجع عظام تقلید و علما نیز نسبت به وضعیت اقتصادی کشور و مشکلات معیشتی مردم بی تفاوت نبوده و همواره نسبت به مشکلات جامعه و مردم از جمله مسائل اقتصادی و معیشتی تأکید و توصیه های لازم را داشته اند و دولت را به وظایف و مسئولیت های اصلی خود فرا خوانده و می خوانند. به عنوان نمونه حضرت آیت الله مکارم شیرازی فرمودند: دولت در صدر اولویت‌های خود معیشت و زندگی عامه مردم را باید مراقبت کند و به گونه‌ای باشد که به دغدغه‌های اصلی مردم همانند ایجاد اشتغال بیشتر و مبارزه با قاچاق، مفاسد اقتصادی و گرانی اقلام اساسی، اهتمام بیشتری کند.

آیت‌الله صافی گلپایگانی فرمودند: آیا خوبی‌های مردم را باید با گرانی جواب داد؟ آیا مردم شریف و نجیب ایران، استحقاق این همه مشکلات و بی عدالتی‌ها و سختی معیشت را دارند؟

اگر امروز برای رفع این مشکلات و گرانی‌ها کاری نشود و مردم از این وضعیت نجات پیدا نکنند، فردا دیر است. آیت‌الله حسین نوری همدانی تأکید کردند: مشکل معیشت و گرانی حتما باید حل گردد و مسئولین بر بازار اشراف داشته باشند. دشمن وارد جنگ اقتصادی شده است و باید مدیریت صحیح داشته باشیم، خیلی از چیزها به تحریم هم ربطی ندارد و اگر اشراف بر وضعیت کشور باشد، موضوع حل می‌شود. باید حرف مردم را شنید و به خواسته‌های آنها توجه کرد و اگر مشکلی هست مردم راقانع نمود.

مردم پیش از گرانی از فساد گله مند هستند؛ وقتی اختلاس‌ها و این حقوق‌های نجومی را می‌بینند ناراحت می‌شوند؛ چطور می‌شود یک نفر ۳۰ تا ۴۰ میلیون تومان حقوق می‌گیرد ولی یک جوان اگر کار هم داشته باشد یک میلیون تومان حقوق می‌گیرد که هیچ در زندگی اثر ندارد؛ لذا باید بی عدالتی در جامعه رفع شود و مردم بهبود معیشت و اقتصاد را در سفره‌هایشان احساس کنند و همواره حس آرامش داشته باشند.

همواره باید به مردم خدمت کنید. نباید طوری باشد که مسئولان بیایند در قم مراجع را ببینند و بروند ولی حرف آنها زمین بماند و عملی نشود. چند سال است که گفته ایم دیر کرد حرام است ولی همچنان اخذ دیرکرد ادامه دارد... درخواست مردم به حق است و مشکل اقتصادی وجود دارد، اما اجازه موج سواری دشمن را ندهید، ان شاء الله مسئولان همت می‌کنند و با وحدت و همدلی و کمک به دولت مشکلات را حل می‌نمایند.

اصل مردم هستند. این مردم مطمئناً از نظام حمایت می‌کنند و مشکلات خود را حل خواهند کرد، و بار دیگر به آمریکا و ایادی آنها خواهند فهماند که اجازه دخالت با آنان نخواهند داد.

تمام غم و نگرانی ما مشکلات مردم است، مردم از علما توقع دارند حرف آنها را انتقال دهند، مردم توقع دارند که بی‌عدالتی نباشد. اگر مردم عدالت را ببینند پای نظام و انقلاب می‌مانند، همانطور که در ۴۰ سال گذشته مانده اند. (tnews.irc918114139572.html)

بنابر این، اینکه رهبری و مراجع برای گرانی‌ها کاری نمی‌کنند، سخن نادرستی است و هم رهبری و هم مراجع نسبت به مشکلات اقتصادی و گرانی و تورم تذکر، هشدار و مطالبه دارند. اما اگر انتظار این است که رهبری خودشان شخصاً در مسأله گرانی ورود پیدا کنند یا به برکناری و تغییر مسئولان اقدام کنند، این انتظار با ساختار قانونی کشور و تقسیم وظایف و مسئولیت‌ها همخوانی نداشته و موجب اختلال در انجام وظایف و نادیده گرفتن قانون و انتخاب مردم می‌شود

۵۴) اگر دین خوب است و در کنار علم باعث پیشرفت می‌شود و می‌گوئیم تا دین نباشد پیشرفت نمی‌کنیم، پس چرا ما و کشورهای اسلامی که دین داریم پیشرفت نداریم ولی کشورهای غربی که دین ندارند پیشرفت دارند؟

اسلام که به عنوان آخرین دین از طرف خدا توسط حضرت محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - بر جهانیان عرضه شده است، از حیث محتوای و ماهیت، دینی است کامل، پویا و جاوید که از بدو ظهورش تا به امروز هیچ‌گاه دچار رکود و عقب‌گرد نشده و نخواهد شد. اما از حیث گسترش جغرافیایی، فرهنگی و اجتماعی، کارکردهای آن بستگی به علل و عوامل گوناگون و متفاوتی داشته است که بعضی از آنها مربوط به خود اسلام و محتوای آن است و بعضی دیگر مربوط به روحیات و روش مسلمانان و برخی دیگر نیز مربوط به عوامل بیرونی و خارج از متن اسلام و مسلمانان است. اما در یک تفاوت کلی، علل پیشرفت اسلام بیشتر علل داخلی و مربوط به متن دین بوده بر خلاف علل توقف این پیشرفت که بیشتر از خارج بر آن تحمیل شده و معلول آسیب‌های است که جامعه اسلامی دچار آن گشته است. ما در

این مختصر، نخست به علل پیشرفت و تعالی اسلام اشاره نموده و سپس به علل انحطاط و رکود مسلمین خواهیم پرداخت:

علل پیشرفت اسلام در قرون اول هجری

۱. اولین عامل پیشرفت پر سرعت و عالمگیر اسلام را می توان عنایات خاصه حق و امدادهای غیبی دانست که به خاطر وجود مقدس رسول اکرم (ص) و صلابت و استواری ایمان اصحاب با وفایش نصیب مسلمانها می شد. چنان که قرآن کریم می فرماید: «آنها می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند ولی خدا جز این نمی خواهد که نور خود را کامل کند هر چند کافران ناخشنود باشند.» (۱) و در جای دیگر می فرماید: «خداوند شما را در بدر یاری کرد و بر دشمنان خطرناک پیروز گردانید در حالی که شما نسبت به آنها ناتوان بودید.» (۲) بنابراین یکی از عوامل عمده پیروزی و پیشرفت اسلام در اوائل ظهورش امدادهای غیبی خداوند بوده است که اگر این امدادها نبود قطعاً جامعه اسلامی نمی توانست به حیات خود ادامه دهد تا چه رسد به گسترش و پیشرفت.

۲. دومین عامل و شاید مهم ترین عامل پیشرفت چشمگیر اسلام، سادگی و متانت و آموزه های حیات بخش آن می باشد. به اعتراف صاحب نظران، معارف اسلام در هر سه بخش عقاید، اخلاق و احکام، در عین برخورداری از عنصر عقلانیت و استدلال، از سادگی و بی پیچیدگی دلپذیری برخوردار است و هماهنگ با فطرت و سرشت انسان است. که این خود مایه جذب ملل و اقوامی بود که از عقاید آمیخته با خرافات زمان خود رنج می بردند و به دنبال ندائی نجات بخش بودند تا از سرگشتگی و تحیر رهائی یابند. گوستاولوبون می گوید: این افتخار تنها بهره اسلام است. که نخستین دینی است که توحید را در جهان آورد و باید در این باره به خود ببالد و تمام آسانی و سهولت بی نظیر اسلام روی همین توحید خالص است و رمز پیشرفت اسلام نیز در همان سهولت و آسانی آن بود... (۳) اسلام مانند یهود نیست که یهوه را خدای اختصاصی دین و ملت یهود بداند و نیز مانند مسیحیت نیست که خدا را در عین وحدت سه تا، پدر، پسر و روح القدس بداند و بعد عقل را از درک چنین تناقضی عاجز قلمداد کند. بلکه اسلام خدا را خالق همه مردم و مردم را همه در برابر او یکسان، کار و فعالیت را عبادت، دنیا را مزرعه آخرت، ازدواج را سنت محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - می داند و... کدام فطرت سالمی هست که از چنین معارفی روی برتابد و آن را با آغوش باز نپذیرد.

۳. سومین عامل پیشرفت سریع اسلام، خوی و خصلت، رهبری و مدیریت رهبر عالی قدر آن حضرت محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - است که با خلق و خوی پسندیده خود باعث جذب دلها، ایجاد محبت در قلوب مسلمین و الهام بخش رحمت، رأفت و صفا و صمیمیت در بین یاران و پیروان خود میشد. چنان که خداوند به ایشان می فرماید: «به برکت رحمت الهی در برابر آنان «مردم» نرم «و مهربان» شدی و اگر خشن و سنگدل بودی از اطراف تو پراکنده می شدند، پس آنها را ببخش و برای آنها آموزش طلب کن و در کارها با آنها مشورت نما اما هنگامی که تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن زیرا خداوند متوکلان را دوست دارد.» (۴)

چنان که در فتح مکه وقتی بر جنایت کاران خون خوار که سالیان دراز با تمام توان خود بر ضد آن حضرت کوشیده بودند دست یافت، بر خلاف محاسبات دوستان و دشمنان فرمان عفو عمومی آنها را صادر نمود و تمام جنایات آنها را به دست فراموشی سپرد و همین سبب شد که به مصداق یدخلون فی دین الله افواجا، فوج فوج مسلمان شدند. (۵)

۴. چهارمین عامل پیشرفت اسلام، ایجاد تحول مثبت و عمیق در روحیات و روش ملت عرب عموماً و تربیت یافتن گروهی از یاران خاص آن حضرت خصوصاً بود. که این عده به عنوان هسته مرکزی جامعه نوپای اسلامی آن روز در پرتوی همان اخلاق عالی و انسان ساز پیغمبر تربیت شدند و تا مدت ها پس از پیغمبر حافظ سیره و سنت آن حضرت در ابعاد مختلف سیاسی و اجتماعی بودند.

شهید مطهری می گوید: پیغمبر اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - در مدت سیزده سال که در مکه بودند کارش تربیت و تعلیم بود یعنی هسته اصلی اسلام را به وجود آورد... شرط اولی یک نهضت وجود یک کادر تعلیمی و تربیتی است که یک عده افراد تعلیم داده شده و آشنا با اصول، هدف و تاکتیک مرام به وجود آمده باشد... سِرّ موفقیت اسلام این بود. (۶)

۵. عامل پنجم گسترش اسلام را می توان تبلیغ پیامبر و یاران و پیروان ایشان دانست که بر پایه حکمت، موعظه و جدال احسن صورت می گرفت. چنان که قرآن کریم می فرماید: «با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت نما و با آنها به روشی نیکوتر استدلال و مناظره کن...» (۷) امر تبلیغ یکی از عوامل مهم پیشرفت اسلام بوده همان طور که تبلیغ مصعب بن عمیر در مدینه زمینه را برای هجرت آن حضرت آماده کرد.

۶. ششمین علت پیشرفت طوفنده اسلام را وضعیت حاکم بر قدرت های جهانی آن روز دنیا دانسته اند. مانند امپراطوری ایران و رم که هر دو قدرت به خاطر اعمال استبداد، تبعیض و ظلم بر ملت های خود در حال ضعف و تزلزل به سر می برده اند. شهید مطهری: یکی از علل شکست ایرانیان با آن همه قدرت و عظمت، ناراضی بودن مردم ایران از حکومت و آیین شان بود. مردم ایران از آنها به ستوه آمده بودند و آمادگی کامل داشتند مأمنی بیابند و اگر بانک عدالتی بشنوند به سوی آن بشتابند. (۸) البته این عامل جنبه خارجی دارد و مربوط می شود به ظرف زمان و مکان ظهور اسلام، این بود مهم ترین عوامل دخیل در پیشرفت اسلام که البته هر کدام مباحثی زیادی را می طلبد، که در گنجایش این نوشتار نیست.

اما علل و عوامل عقب ماندگی و انحطاط مسلمین بسیارند که ما به مهم ترین آنها اشاره می کنیم:

۱. یکی از عوامل رکود و عقب گرد جامعه اسلامی، انحرافی بود که در مسأله رهبری و مدیریت جامعه اسلامی پس از رحلت رسول اکرم پیش آمد. پس از رسول اکرم انتظار می رفت طبق دستور ایشان شایسته ترین کس از نظر فضیلت، تقوا، علم، درایت، جهاد و کوشش در راه خدا یعنی علی - علیه السلام - زمام امت اسلامی را در دست گیرد اما عملاً این انتظار تحقق نیافت و خلافت اسلامی از مسیر اصلی خود که از طرف خدا به وسیله پیغمبر تعیین شده بود منحرف

شد و علی - علیه السلام - از مرکز تصمیم گیری و مدیریت جامعه کنار گذاشته شد. تأثیر این انحراف در دهه های اول تاریخ اسلام به اصطلاح دوره خلفاء راشدین، به دلیل زنده بودن سیره رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - در متن جامعه اسلامی و نیز وجود اصحاب و یاران خاص آن حضرت از جمله حضرت علی - علیه السلام - و محافظه کاری هیئت حاکمه، زیاد ملموس و چشم گیر به نظر نمی رسید. و به همین دلیل فتوحات مهم اسلامی در همین دوره صورت گرفت. اما به مرور زمان انحراف مذکور، فاصله و شکاف بین عملکرد دستگاه حاکمه را با سیره و سنت نبوی و آموزه اسلامی بیشتر و بیشتر نمود تا این که از خلافت اسلامی فقط اسمی باقی ماند و در عمل تبدیل به سلطنت فاسد اموی و عباسی شد که آلوده به هزاران فسق و فجور، ظلم و استبداد بودند که نتیجه همه آنها جز رکود و بدبختی جامعه اسلامی چیزی دیگری نبود. این انحراف کلی بود که در مدیریت و رهبری جامعه اسلامی پیش آمد.

۲. عامل دوم رکود جامعه اسلامی آشفتگی فکری و فرهنگی بود که بعد از رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - رخ داد.

پس از رحلت رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - بلافاصله به دلایل سیاسی و حکومتی کتابت و در بعضی موارد نقل احادیث و سخنان آن حضرت از سوی خلفاء وقت ممنوع گردید. و این ممنوعیت تا آخر قرن اول هجری ادامه یافت تا این که در زمان عمر عبدالعزیز این ممنوعیت برداشته شد و مسلمانان شروع کردند به ثبت و ضبط احادیث پیغمبر اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - و این زمانی بود که از صحابه و یاران آن حضرت جز تعدادی انگشت شماری باقی نمانده بود اما در عوض دانشمندان یهودی و ملحدین به ظاهر مسلمان مانند کعب الاحبار و ابن ابی العوجا دست به جعل گسترده حدیث زدند. (۹) و بدین صورت حدیث و سنت نبوی که بعد از قرآن دومین منبع معارف اسلامی است دچار خسارت جبران ناپذیری گشت و تا به امروز فرهنگ و اندیشه اسلامی از این مسأله رنج می برد.

۳. سومین علت انحطاط مسلمین، نفوذ عقاید و افکار انحرافی در اعتقادات مسلمین بوده است که بعضاً از سوی خلفای فاسد اموی و عباسی ترویج و تبلیغ میشد مانند عقیده به جبر و سرنوشت محتوم، که اولین بار توسط معاویه سردسته خلفاء اموی مطرح شد آنگاه که در مسأله انتخاب یزید برای ولایتعهدی مورد انتقاد قرار گرفت او موضوع را مربوط به اراده حتمیه خداوند دانست که قابل تغییر نبوده و نیست. معاویه و هم دستان او میکوشیدند از عقیده جبرگرائی به منظور تثبیت پایه های حکومت خود استفاده نمایند و بدین وسیله مسلمانان ساده دل را وادار به تبعیت از خود و فرزند فاسدش یزید نماید. (۱۰)

۴. عامل دیگر رکود و توقف گسترش اولیه اسلام، اختلاف، تفرق و پراکندگی جامعه اسلامی به بهانه های مختلف مذهبی، نژادی، و کشوری بوده است پدید آمدن فرقه های مختلف و گاه متضاد اعتقادی و مذهبی که گاه مشاجرات و

مجادلات بین آنها به تکفیر و تفسیق همدیگر بلکه به برخورد های خونین می انجامید، هیچ نتیجه ای جز ضعف و تحلیل رفتن نیروهای جامعه اسلامی، نداشت.

۵. پنجمین عامل عقب ماندگی مسلمین را می توان هجوم استعمار به کشورهای اسلامی دانست.

استعمار که همان «دخالت قدرت های بیگانه در سرنوشت ملت دیگر و به غارت بردن سرمایه های ملی و مذهبی و به بردگی کشیدن مردم آن است» همواره در صدد دست اندازی و تسلط بر کشورهای اسلامی بوده و هست. اما چون دست یابی به این هدف را از طریق اعمال قدرت و زور میسر نمی دید ناگزیر از راه های به ظاهر فریبنده و در واقع کشنده مانند: خراب کردن مبانی اعتقادی و ایمانی مسلمین، ترویج فساد و بی بندوباری، بی اعتماد کردن توده مردم نسبت به افتخارات ملی و دینی شان، ترویج تز جدایی دین از سیاست و... نقشه های شوم و شیطانی خود را در جهت هدم عزت اسلام و شوکت مسلمین پیاده نمود. (۱۱)

امور گفته شده و خیلی از چیزهای دیگر عواملی بود که دست به دست هم داده و موجب رکود و انحطاط مسلمین بعد از فروغ در درخشش اولی آن شد.

و اما این که اسلام چرا در مغرب زمین گسترش نیافت با این که داعیه جهانی بودن را دارد؟

در پاسخ باید گفته شود اولاً معیار جهانی بودن یا نبودن یک دین صرفاً گسترش و عدم گسترش جغرافیای آن نیست تا اگر دینی در نقطه از جهان گسترش نیابد جهانی بودن آن زیر سؤال رود. بلکه معیار جهانی بودن یک دین، عرضه نمودن آموزه های فراگیر و جهان شمول از سوی آن است و دین اسلام این شاخصه را به خوبی و کمال دارا می باشد چنان که قبلاً بیان شد.

ثانیاً: اسلام همان گونه که در مناطق دیگر گسترش یافت، در زمان اوج عزت و شکوفائی خود سرزمین های مغرب زمین را نیز درنوردید و پس از فتح اسپانیا (که در سال ۹۲ هجری واقع شد و هشت صد سال در اختیار مسلمانان باقی ماند) ارتش ظفرمند اسلام به فرماندهی عبدالرحمن بن عبدالله غافقی توانست از جبال (پیرنه) عبور کند و ایالات جنوب فرانسه را تصرف نماید و در قلب فرانسه تا نقطه دوردستی پیش رود. (۱۲) به قول بعضی از مورخین، اگر بی لیاقتی و عدم کفایت خلفاء وقت نبود ارتش اسلام می توانست سراسر اروپا را به تسخیر خود در آورد. چنان که گوستاولوبون می گوید: موسی بن نصر قصد داشت، پس از فتح اسپانیا از راه فرانسه و آلمان به قسطنطنیه رفته و آنجا را نیز فتح نموده و تمام جهان آن روز را تحت نفوذ اسلام در آورد، ولی به واسطه این که خلیفه او را به دمشق احضار کرد نتوانست این مقصود را انجام دهد. و اگر چنین موفقیتی نصیب او می شد بدون شک اروپا را مسلمان کرده و در میان ملت های متمدن یک وحدت مذهبی ایجاد کرده بود و گذشته از این ممکن بود اروپا از جنایات قرون وسطا نجات داده میشد چنانچه اسپانیا به واسطه وجود اعراب در آنجا دچار جنایات قرون وسطائی نشد، اروپائیانی نیز دچار نمی شد. (۱۳)

بنابراین اگر بی کفایتی خلفاء وقت نبود قطعاً سراسر اروپا به تسخیر مسلمانان در می آمد، البته بر این بی کفایتی مرکزیت جهان اسلام، سرسختی و تعصب شدید ارباب کلیسا و سران نصارا مزید بر علت بود در عدم تسلط مسلمین بر تمام مغرب زمین، ولی اگر مشکلات داخلی و ضعف مرکز تصمیم گیری جهان اسلام نبود یقیناً تعصب و سرسختی سران مسیحیت به تنهای نمی توانست جلو پیشروی و گسترش اسلام را سد کند چه این که «مصر» شام، اسپانیا و جزایر سیسیل نتوانست.

پاورقی:

۱. توبه : ۳۲.
۲. آل عمران : ۱۲۳، توبه : ۲۵.
۳. گوستاولوبون، تمدن اسلام و عرب، ترجمه هاشم حسینی، تهران، کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۶۴ش، ص ۱۴۱.
۴. آل عمران : ۱۵۹.
۵. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب، ۱۳۷۴ش، ج ۲۴، ص ۳۷۱.
۶. مطهری، مرتضی، سیری در سیره نبوی، مجموعه آثار، ج ۱۶، ص ۵۵۹.
۷. نحل : ۱۲۵.
۸. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، خدمات متقابل اسلام و ایران، ج ۱۴، ص ۹۵.
۹. نصیری، علی، آشنائی با علوم حدیث، قم، مرکز مدیریت حوزه علمیه، ۱۳۸۶ش.
۱۰. پیشوایی، مهدی، سیره پیشوایان، موسسه امام صادق(ع)، چاپ پانزدهم، ۱۳۸۲ش، ص ۱۹۳.
۱۱. قربانی، زین العابدین، علل پیشرفت اسلامی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ پنجم، ۱۳۷۴ش، ص ۴۳۲.
۱۲. زین العابدین، قربانی، علل پیشرفت اسلامی، ص ۱۸۶.
۱۳. گوستاولوبون، تمدن اسلام و عرب، ص ۳۲۸.

۵۵ چرا در کشورهای که مسلمان نیستند این همه باران می بارد ولی در کشور ما که مسلمان هستیم خشکسالی وجود دارد؟

در پاسخ به پرسش شما لازم است به نکاتی اساسی اشاره نمایم:

الف - بسیاری از حوادث و بلاهای طبیعی از جمله مانند آنچه در سؤال به آن اشاره شده است، به گفته قرآن کریم و پیشوایان دین (علیهم السلام) به عملکرد مردم و حاکمان مربوط می شود؛ خدای متعال می فرماید: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ

الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقُوا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ^۱ و اگر مردم شهرها ایمان آورده و به تقوا گراییده بودند، قطعاً برکاتی از آسمان و زمین برایشان می‌گشودیم.

"برکات" به معنای هر چیز کثیری از قبیل امنیت، آسایش، سلامتی، مال و اولاد است که غالباً انسان به فقد آنها مورد آزمایش قرار می‌گیرد.

در جمله "لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ" استعاره به کنایه به کار رفته، برای اینکه برکات را به مجرای تشبیه کرده که نعمت‌های الهی از آن مجرا بر آدمیان جریان می‌یابد، باران و برف هر کدام در موقع مناسب و به مقدار نافع می‌بارد، هوا در موقعش گرم و در موقعش سرد شده، و در نتیجه غلات و میوه‌ها فراوان می‌شود، البته این در موقعی است که مردم به خدای خود ایمان آورده و تقوا پیشه کنند و گر نه این مجرا بسته شده و جریانش قطع می‌گردد.^۲

امام صادق (علیه السلام) از پدراناش (علیهم السلام) نقل می‌نماید که رسول خدا (صلى الله عليه و آله و سلم) فرمودند: تا زمانی که امت من به یک دیگر خیانت نکرده، امانت‌ها را به صاحبانش بازگردانند و زکات بپردازند، در خیر خواهند بود و هنگامی که این کارها را انجام ندهند، گرفتار قحطی و خشکسالی می‌شوند.^۳

رسول خدا (صلى الله عليه و آله) فرمود: امت من برخیر هستند مادامی که همدیگر را دوست بدارند، و همدیگر را هدیه دهند (یا هدایت کنند)، و امانت را ادا نمایند، و از حرامها اجتناب کنند، و مهمان را گرمی دارند، و نماز را بپا دارند، و زکات را پرداخت کنند، و اگر چنین نکنند به قحطی و خشکسالی گرفتار گردند.^۴

ب - آمدن برف و باران در غرب و خشکسالی در کشورهای اسلامی، کلیت و عمومیت ندارد؛ در کشورهای غربی (اروپا و آمریکا و...) نیز خشک سالی‌های مکرر پدید می‌آید؛ اینطور نیست که خشک سالی و نیامدن باران اختصاص به کشورهای مسلمان داشته باشد، چون ما در کشور های اسلامی بسر می‌بریم بیشتر برای ما ملموس و مبتلابه و چشمگیر می‌باشد. کما این که بسیاری از مناطق مسلمان نشین مثل اذربایجان و سواحل دریای خزر بارش فراوان دارد. مثلاً از باب نمونه:

به گزارش مشرق به نقل از باشگاه خبرنگاران، خشکسالی یکی از خطرناک‌ترین بلایای طبیعی است که ممکن است در منطقه ای روی دهد. کارشناسان به این پدیده لقب "خاموش" داده اند زیرا بدون هیچ گونه اختطاری منطقه ای گسترده را در بر می‌گیرد و منجر به بروز خسارات گسترده ای می‌شود. در این مطلب قصد داریم تا شما را با تعدادی از بزرگترین خشکسالی‌ها در طول تاریخ آشنا کنیم.

^۱ . الاعراف / ۹۶ .

^۲ . علامه طباطبایی، سید محمد حسین، ترجمه میزان، ج ۸، ص: ۲۵۵، دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۷۴ ش .

^۳ ابن بابویه، محمد بن علی، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال / ترجمه بندریگی، ص ۵۴۵، انتشارات اخلاق، قم، بی‌تا .

^۴ . شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، جهاد النفس وسائل الشیعة / ترجمه صحت، جلد ۱، ص ۱۲۱، انتشارات ناس - تهران، چاپ: اول، ۱۳۶۴ ش.

۱- خشکسالی سال ۲۰۱۰ که منطقه شمال شرقی روسیه را دربرگرفت موجب کاهش تولید ۲۵ تا ۳۰ درصدی در تولید جو در روسیه شد. این خشکسالی در ۵۰ ساله گذشته در روسیه بی سابقه بود و باعث بروز چندین آتش سوزی و همچنین افزایش شدید قیمت غلات در بازار جهانی شد.

۲- چین به عنوان یکی از پهناورترین کشورهای جهان شناخته می شود که دارای مناطقی با شرایط جوی متفاوت است. در سال های ۲۰۱۰ و ۲۰۱۱ میلادی به دلیل کمبود بارش خشکسالی شدیدی این کشور را فرا گرفت. این خشکسالی بعد از خشکسالی سال ۱۹۴۱ میلادی که به مرگ ۳ میلیون نفر منجر شد بدترین خشکسالی در کشور چین بوده است. این خشکسالی ضربه بزرگی به صنعت کشاورزی و تولید گندم در این کشور بود.

۳- یکی از بدترین خشکسالی های قرن بیستم در دهه ۱۹۳۰ میلادی و در کشور آمریکا رخ داد. این خشکسالی چیزی نزدیک به ۲۳ ایالت در مرکز و شرق آمریکا را تحت تاثیر خود قرار داده و به یک فاجعه تبدیل شد. این مسئله همسایه شمالی آمریکا یعنی کانادا را نیز تحت تاثیر قرار داد و تعدادی از ایالات غربی کانادا را دچار خشکسالی کرد. با توجه به بحران اقتصادی شدید سال ۱۹۲۹ این حادثه یک ضربه بزرگ دیگر به آمریکا محسوب می شد.

۴- خشکسالی در شرق و جنوب شرق آسیا، این خشکسالی با یک طوفان شدید شن که استان های جنوب غربی چین، تایلند و ویتنام را در بهار سال ۲۰۱۰ درنوردید آغاز شد. این خشکسالی با موجی از گرما همراه شد که دمای هوا را ۲۰ درجه سانتی گراد بیش از حد معمول بالا برد و چیزی در حدود ۵۰ میلیون نفر را با کمبود آب آشامیدنی و مواد غذایی رو به رو کرد.

ج- وفور نعمت های الهی در میان امم غیر مسلمان و گناهکاران علامت صلاح و رستگاری نیست زیرا هنگامی که انسان گناه می کند از سه حال خارج نیست:

۱- یا خودش متوجه گناهش می شود و توبه می کند و باز می گردد.

۲- یا خداوند تازیانه بلا بر او می نوازد تا در اثر معصیت ها و گرفتاریها به خود آید و از خواب غفلت بیدار شود و به راه اصلی و هدایت بازآید، که اکثر مردم از این دسته اند.

۳- و یا شایستگی هیچ یک از این دو را ندارد. خدا به جای بلا، نعمت و بجای گرفتاری و سختی، آسایش به او می بخشد و این همان «عذاب استدراج» است. که در آیات قرآن به همین تعبیر «والذین کذبوا بآیاتنا سنستدرجههم من حیث لایعلمون»^۱ «کسانی که آیات ما را تکذیب کردند به زودی آنان را از آنجا که نمی دانند (و فکرش را هم نمی کنند) تدریجاً به سوی عذاب پیش می بریم».

^۱. الاعراف / ۱۸۴ .

و یا تعبیرات دیگر به آن اشاره شده است مانند: «و ما ارسلنا فی قریه من نبی الا اخذنا اهلها بالبأساء و الضراء لعلهم یضرّعون. ثم بدلنا مکان السيئه الحسنه حتی عفوا و قالوا قد مسّ آباءنا الضراء و السراء فأخذناهم بغتة و هم لا یشعرون»^۱ «سنت خداوند بر این بوده که هر موقعی پیامبری از پیامبرانش را به سوی مردم می فرستاده آنها را با سختی ها و گرفتاریها امتحان و آزمایش می کرده ولی آنان از آیات الهی که آنان را دعوت به سوی خدا و تضرع و توبه به سوی حق می کرده اعتراض می کرده اند. هنگامی که این سنت سودی به حال آنها نداشته خداوند این سنت را تبدیل به سنت دیگری می نموده و آن اینکه مَهر بر قلوب آنها می زده و دچار قساوت قلب و سرپیچی از حق می گشته اند و علاقه مند شدن به شهوات مادی و زینت ها و جلوه های زندگانی دنیا و زخارف آن و این سنت مکر است. سپس به دنبال آن سنت سومی است و آن استدراج است یعنی تبدیل شدن بدی به خوبی و نعمت به نعمت و گرفتاریها و سختی ها به آسانی و نزدیک شدن آنها روز به روز و ساعت به ساعت به طرف عذاب الهی تا اینکه یک مرتبه آنها را بگیرد ولی آنها احساس نمی کنند، چون خود را در جای امن و سالمی می دانند»^۲.

خداوند متعال به دنبال آیه (سنستدرجهم من حیث لا یعلمون) می فرماید: (و املی لهم ان کیدی متین) «و به آنها مهلت می دهم و در عذابشان عجله نخواهم کرد». چرا که نقشه های من محکم و دقیق و عذاب من شدید است. این هشدار است به همه ظالمان و گردنکشان که سلامت و نعمت و امنیت هرگز آنها را مغرور نکند و هر لحظه در انتظار کیفر شدید خداوند باشند.

لذا انسان باید به هنگام روی آوردن نعمت های الهی مراقب باشد، نکند این امر که ظاهراً نعمت است، «عذاب استدراج» گردد.

به همین دلیل مسلمانان بیدار، در این گونه مواقع در فکر فرو می رفتند و به بازنگری اعمال خود می پرداختند. چنانکه در حدیثی آمده است که یکی از یاران امام صادق (علیه السلام) عرض کرد: من از خداوند مالی طلب کردم به من روزی فرمود، فرزندی می خواستم به من بخشید، خانه ای طلب کردم به من مرحمت کرد. من از این می ترسم نکند این «استدراج» باشد. امام فرمود: «اگر اینها توأم با حمد و شکر الهی باشد، «استدراج» نیست (نعمت است)».

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: (اذا احث العبد ذنباً جدّ له نعمه، فیدع الاستغفار فهو الاستدراج) «وقتی بنده ای گناهی را مرتکب می شود، نعمت جدیدی به او می رسد پس اگر این موجب شود استغفار را ترک کند ، این همان استدراج است»^۳.

^۱. الاعراف / ۹۴-۹۵ .

^۲. المیزان، علامه طباطبایی، ج ۸، ص ۱۹۵، انتشارات علمی، بیروت، چاپ سوم، سال ۱۳۶۱.

^۳. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۴۱۶ و ۴۱۷، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، چاپ سیزدهم، سال ۱۳۷۰.

و از همان امام در کتاب کافی نقل شده که: « ان الله اذا اراد بعبد خيراً فأذنب ذنباً اتبعه بنقمه و يذكره الاستغفار... »
موقعی که خداوند خیر بنده ای را بخواهد به هنگامی که گناهی مرتکب شود او را گوشمالی می دهد تا به یاد توبه
بیفتد.^۱

آنچه از آیات و روایات در این زمینه آمده نتیجه می گیریم هر آسایش و نعمتی به انسان می رسد دلیل بر خوب
بودن آن بنده نیست و بالعکس، هر بلا و گرفتاری به او می رسد نشانه بد بودن و بدبختی او نمی تواند باشد. بلکه یک
امر نسبی است و با توجه به اعمال و رفتار و نیت آن شخص، تا حدی می توان بررسی کرد که یک امر به ظاهر نعمت،
آیا در واقع نعمت است و یا نعمت است.

بنابراین برخی سنتهای الهی نسبت به مومنان و کافران متفاوت است پس ستمگران و گنهکارانی که دائم به ظلم و
معصیت مشغولند و به ظاهر در خوشی و رفاه به سر می برند و غافل از نتیجه اعمال خود هستند، اما در واقع اینها
نعمت و بلا است به صورت نعمت و مقدمه عذاب آنها است که بتدریج به سوی عذاب الهی پیش می روند اما خودشان
متوجه نمی شوند که در قرآن و روایات از آن تعبیر به «استدراج» شده است.

د - ثروتمندی و فقر، وفور نعمت و یا قحطی آن برای انسان مایه امتحان و آزمایش الهی است.

یعنی خداوند عده ای را با نعمت ها و برخی را با سلب نعمت ها مورد امتحان قرار می دهد تا مشخص شود که
تقوا و ایمان خود را در شرایط گوناگون چه طور حفظ می کنند. و در آیات متعدد قرآن نیز مسئله ثروت و نعمت بعنوان
وسیله امتحان و آزمایش زیاد مطرح شده است از جمله از قول حضرت سلیمان چنین نقل کرده که گفته است:

از آیات قرآن کریم بدست می آید که ثروت و نعمت جزء وسایل آزمون الهی است. برخی را با افزایش ثروت و
برخی را با کم کردن ثروت آزمایش می کند لذا درباره کم شدن اموال که مایه آزمون قرار می گیرد آمده:

«وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ^۲» قطعاً شما را به
چیزی از قبیل ترس و گرسنگی و کاهش در اموال و جان ها و محصولات می آزمایشیم و مزده به کسانی ده که صابراند.

از این آیه به روشنی بدست می آید که گرسنگی و فقر همانند ثروت جزء وسایل آزمون الهی است.
به طور کلی باید توجه داشت نه هر نعمتی علامت رضاست و نه هر بلایی نشانه عذاب. ای بسا نعمت نشانه قهر و
بلا دلیل قرب و رضا باشد.

ه - چه باید کرد

توبه

^۱. همان، ج ۷ ص ۳۵.

^۲. البقره / ۱۵۵.

امام علی (علیه السلام): همانا خدای متعال بندگانش را هنگام آشکار شدن (و رواج یافتن) کارهای بد با کاهش میوه‌جات، و منع برکات، و بستن گنجینه‌های خیرات می‌آزماید، تا توبه‌کار توبه کند، و دست‌کشنده (از کار بد) دست کشد، و یادکننده (خدا را) یاد کند، و منع‌شونده منع شود. و به تحقیق که خدای متعال استغفار را سبب نزول روزی و رحمت مردم است؛ آسمان باران‌زا بر شما فرستد و شما را با دارایی‌ها و فرزندان یاری رساند و برای شما باغ‌ها و رودخانه‌ها قرار دهد. پس خدا رحمت کند بنده‌ای را که توبه‌اش را پیش‌بادارد، و جلو سقوطش را بگیرد، و گنااهش را به‌یاد آرد، و از آرزویش بپرهیزد؛ چرا که پایان عمرش نهان است. و آرزویش فریبنده‌ی اوست، در حالی که شیطان بر او موکل (و مسلط) است که گناه را برایش زیبا جلوه‌کند تا مرتکبش گردد و توبه را برایش دروغ جلوه‌کند تا آن را به تأخیر اندازد، به طوری که آرزویش بر او هجوم آورد در حالی که از آن غافل باشد. پس افسوس بر غافل‌ی که عمرش بر او حجت و دلیل است و روزگارش او را به سوی بدبختی کشانده.^۱

دعا

رسول خدا (صلی الله علیه و آله): پروردگرم فرمود: اگر بندگانم مرا اطاعت‌کنند، هر آینه شب باران را به آنان می‌نوشانم و روز خورشید را به آنان می‌تابانم، و صدای غرش رعد را به گوششان نمی‌رسانم. (گروهی به حضور آن حضرت رسیدند و از قحطی و خشکسالی به او شکوه نمودند. حضرت فرمود: بر روی زانوهایتان بنشینید، و به سوی پروردگارتان تضرع کنید، و از او بخواهید تا سیرابتان نماید. آنان چنین کردند و سیراب شدند به طوری که درخواست کردند که آن را از آنان برطرف نماید.^۲

استغفار

به نقل از علی (علیه السلام) که آن حضرت برای درخواست باران بر فراز منبر قرار گرفت و از او جز استغفار شنیده نشد، درباره علت آن پرسیدند. فرمود: آیا سخن خدای متعال را نمی‌شنوید که می‌فرماید: "از پروردگارتان آمرزش بخواهید که او همواره آمرزنده است. بر شما از آسمان باران پی در پی فرستد. و شما را به اموال و پسران یاری کند و برایتان باغ‌ها قرار دهد و نهرها برای شما پدید آورد." سپس امام (علیه السلام) فرمود: و کدامین دعا از استغفار بهتر و در دنیا و آخرت با برکت تر است.^۳

^۱. نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسائل: ج ۶ ص ۱۸۸ ح ۶۷۳۷.

^۲. همان، ص ۱۹۰ ح ۶۷۴۰.

^۳. همان، ص ۱۸۴ ح ۶۷۲۳.

۵۶) چرا (در ایران) تبعیض جنسیتی وجود دارد؟

از نظر اسلام، زن و مرد هر دو در انسانیت و ظرفیت کمال و هدف غایی آفرینش یکسان بوده، زن از لحاظ مقام انسانی هیچ نقصانی نسبت به مرد نداشته در کمالات انسانی تفاوتی بین آن‌ها مطرح نشده است. (ر.ک: سوره حجرات، آیه ۱۳، سوره نساء، آیه ۱۲۴، سوره غافر، آیه ۴۰، سوره احزاب، آیه ۳۵)

اما این واقعیت قابل انکار نیست که زن و مرد از لحاظ ساختار جسمی و روحی و توانمندی‌های فردی، شرایطی متفاوت دارند. دین اسلام بر اساس تفاوت‌ها و اختلافات طبیعی جسمی و روحی وظایف و مسئولیت‌های متفاوتی را برای زنان و مردان در نظر گرفته است.

تفاوت در وظایف و حقوق زن و مرد متناسب با تفاوت‌های جسمی، روحی و عاطفی آنها در نظر گرفته شده و این اختلاف، تبعیض نخواهد بود. تبعیض یعنی میان دو فرد یکسان از همه نظر، فرق گذاشته شود، اما تفاوت میان افراد متناسب با شرایط و توانمندی‌های آنها، عین عدالت است.

در قابلیت رشد و تعالی و تکامل و رسیدن به سعادت ابدی تفاوتی بین زنان و مردان وجود ندارد، اما تساوی و برابری در حقوق انسانی به معنی تشابه و همسانی همه حقوق و مسئولیت‌ها و قابلیت‌های اجتماعی نیست. اتفاقاً در وضعیتی که شرایط و توانایی‌های دو جنس متفاوت و ناهمگون است، اعطای مسئولیت‌های مساوی و توقع تکالیف برابر ظلمی آشکار به زنان خواهد بود همان بیراهه‌ای که در غرب به نام دفاع از حقوق زن و فمینیسم، بزرگترین ظلم را به زنان کرد و بدون توجه به تفاوت‌های زن و مرد، آنان را در میدان رقابتی دوشادوش مردان وارد کرد.

اسلام نه تساوی میان زن و مرد را در حقوق و تکالیف به دلیل به تفاوت‌های میان آنها نمی‌پذیرد و نه به دلیل وجود تفاوت‌ها، تبعیض میان آنها را مجاز می‌شمارد.

۵۷) چرا ما هر جا میریم اسم پدرمان را می‌پرسند؟ چرا توی فرم‌ها باید اسم پدرمان را بنویسیم؟ چرا برای

اسم مادران احترام قائل نیستند؟

پاسخ: خلقت فرزند از نظر تکوین به پدر و مادر مربوط است و هر دو در پیدایش آن نقش دارند. از این جهت فرزند به پدر و مادر هر دو منسوب است. اینکه نام خانوادگی افراد با نام پدر سنجیده می‌شود نه بدان جهت است که فرزند متعلق به پدر است و نه نشانه بی‌احترامی به مادر بلکه یک عرف تاریخی در میان جوامع مختلف از گذشته تا به امروز است که به دلیل حضور بیشتر مردان در جامعه و کارهای اجتماعی و حضور مادران در خانه، افراد را با نام خانوادگی پدر می‌خوانده‌اند. ممکن است عرفی دیگر نام خانوادگی مادر را برای فرزند بپذیرد، همانگونه که در برخی از کشورها این چنین است و یا به دلایلی عرف کنونی تغییر پیدا کند. برابر ماده ۴۱ قانون ثبت احوال، نام خانوادگی فرزند همان نام خانوادگی پدر می‌باشد. انتقال نام خانوادگی پدر به فرزند از قواعد آمره بوده و نه تنها نیازی به اعلام

موافقت پدر نیست بلکه مخالفت پدر نیز مانع اجرای حکم ماده نخواهد شد. با این حال براساس تبصره فرزندان کبیر می‌توانند برای خود نام‌خانوادگی دیگری انتخاب نمایند.

۵۸) گاهی به ذهن بعضیا میاد که چرا در ایران باید روزپدر، مادر، زن یا حتی دختر، باتوجه به شخصیت‌های اسلامی نامگذاری بشه؟ مگه ما خودمان کم اسطوره داشتیم، قهرمانانی مثل آرش و پوریای ولی، و بزرگانی مثل سعدی، فردوسی، حافظ، مولانا، امیر کبیر و..... چرا هیچ روزی در تقویم به نام اینها نیست؟

پس از ورود اسلام به ایران، ایرانیان با خوبیهای فرهنگ اسلام آشنا شدند و با آغوش باز آن را پذیرفتند و پیوند عمیقی میان فرهنگ ایرانی و اسلامی ایجاد شد. گرچه نام آوران و بزرگان زیادی در ایران داشته ایم، اما پس از اسلام افتخار این افراد، پیروی از اسلام بوده است. ضمن آنکه کاملترین و شاخص‌ترین افراد باید به عنوان الگو قرار بگیرند و پیامبر اکرم و اهل بیت ایشان دارای برترین ویژگی‌ها و شاخصه‌های انسانی هستند که اگر کسی با منش و سیره و روش زندگی آنها آشنا شود، صرف نظر از هر دین و آیینی شیفته شخصیت آنها خواهد شد. از این جهت در پاسداشت این روزها از نام آن بزرگواران استفاده می‌شود. در عین حال شخصیت‌ها و بزرگان ملی نیز مورد احترام بوده و جایگاه ویژه‌ای در میان ایرانیان دارند.

۵۹) عرب جماعت برای تحقیر ایران به ما یاد دادند تا به واق سگ، پارس بگوئیم؟

فارس‌ها، به صدا کردن سگ، واق واق؛ نمی‌گویند؛ چرا که «واق» یک کلمه‌ی عربی و از واژگان قرآنی به نام «نگهدارنده» است؛ بلکه «عوعو» ی سگ می‌گویند؛ پس معلوم می‌شود که القاکنندگان این شبهه فارسی هم نمی‌دانند و فقط قصد تبلیغ بر ضد اسلام را دارند.

از طرف دیگر، در زبان عربی، اصلاً لفظ «پ» وجود ندارد، که پارس بگویند؛ به همین دلیل قوم پارس را نیز «فارس» می‌گویند؛ بدین ترتیب، بدیهی است که عربها القا نکرده‌اند که به صدای سگ، «فارس کردن» گفته شود. بله، چنان چه در لغتنامه‌ی دهخدا نیز آمده، در زبان پارسی قدیم که در کتیبه‌های هخامنشیان نیز دیده می‌شود، «پارسه» نام یکی از اقوام مقیم در جنوب ایران آن زمان بوده و محل اقامت‌شان نیز «پارس» نامیده شده است.^۱ اما این واژه ی پارس، به معنای «خبر» یا خبر کردن هم آمده؛ پس اگر به صدای «عوعو» ی سگ، پارس کردن گفته‌اند، به خاطر خبر دادن آنان از خطر، به هنگام نگهبانی از محدوده و یا گله بوده است؛ و اگر واق واق هم گویند، به معنای همان نگهداشتن از خطر بوده؛ از این رو، اگر گفته می‌شود که «سگ پارس می‌کند»، یعنی سگ خبر می‌دهد؛ نه این که نام صدای سگ، پارس باشد.

^۱. رک: علی اکبر دهخدا، لغتنامه، مدخل «پارس».

خوب، اگر به خاطر لجاجت با اسلام می‌خواهند، با یک زبان دیگر مثل عربی دشمنی کنند، دست کم لازم است، فارسی عزیز خودمان را خوب بخوانند و بدانند.

همچنین، بهتر است، این به اصطلاح، ملی گراها، نسبت به شیوع بیش از اندازه لغات غربی هم، از خود حساسیت و غیرت نشان دهند.

۶۰) عرب‌ها به من یاد داده‌اند تا بگویم شاهنامه آخرش خوش است، چون در آخر شاهنامه ایرانی‌ها شکست می‌خورند.

این یکی از صدها ضرب‌المثل رایج در بین ما ایرانیان می‌باشد و در ارتباط با علت و چرایی انشاء آن، دلایل و احتمالات گوناگونی را می‌توان بیان کرد؛ مثل اینکه :

۱- این ضرب‌المثل، برای مواردی بکار می‌رود که شخص یا اشخاصی، بدون دلیل، به عاقبت کاری خیلی خوش بین هستند و برای این که آنها را سرزنش کنند، از این ضرب‌المثل استفاده می‌نمایند .

چراکه یک شاهنامه خوان، منتظر عاقبتی خوش در انتهای آنست، اما در پایان با یک امر ناخوشایند مواجه می‌شود؛ و این ضرب‌المثل به شکل کنایه و به گونه ای طعن آمیز، برای اعمالی که مثل شاهنامه هستند، استفاده می‌شود.

۲- این ضرب‌المثل مربوط به اواسط شاهنامه است و اشاره به هسته‌ی اصلی شاهنامه، یعنی جنگ‌های ایرانیان و تورانیان دارد؛ و خوش بودن پایان شاهنامه، مربوط به حمله‌ی اعراب و شکست ساسانیان نیست؛ بلکه به پیروزی نهایی پهلوانان ایرانی بر لشکر توران اشاره دارد که البته این پیروزی در قسمت‌های میانی شاهنامه و در بخش پهلوانی آن است و به آخر شاهنامه که مربوط به بخش تاریخی می‌شود، ربطی ندارد.

۳- برخی معتقدند، در گذشته وقتی نقالان از خواندن یک دوره‌ی کامل شاهنامه فارغ می‌شدند، در مجلس نقل شاهنامه، جشن کوچکی برپا می‌شد و کسانی که مدت‌ها با اشتیاق، دل به داستان‌ها و حماسه‌سازی‌های پهلوانان ایران‌زمین می‌سپردند، بساط شیرینی و چای را فراهم می‌کردند و معتقد بودند که هرچند پایان کار ایرانیان در آخر شاهنامه خوش نیست، اما به پایان رساندن نقالی کامل این کتاب، شایسته‌ی شادمانی است؛ و این ضرب‌المثل حکایت از این جشن و شادی، در پایان شاهنامه خوانی است.

۴- این احتمال نیز وجود دارد که برخلاف نظر فردوسی ، حمله مسلمانان به ایران و پایان حکومت ظالمانه ساسانی، آنچنان به مزاج ایرانیان خوش آمد که از این عمل به عنوان یک واقعیت شیرین و زیبا یاد می‌کردند .

و چون پایان شاهنامه به این مسئله ختم می‌شود، اگرچه خود فردوسی آن را حادثه‌ای تلخ می‌داند، اما چون توده مردم ایران این حادثه را سبب نجات خویش از یوغ حکومت طبقاتی و ظالمانه ساسانی و آزادی خویش از چنگال آنها

می دانند، لذا برخلاف نظر وی عاقبت شاهنامه را در واقعیت، امری خوشایند و زیبا می شمردند.

شاهد براین مدعا، عدم حمایت مردم ایران به روایت منابع تاریخی، از ساسانیان در مقابل سپاه مسلمانان می باشد؛ و اینکه ایرانیان در طول تاریخ بعد از اسلام، هیچ وقت از حمایت دین اسلام و مسلمانان دست برنداشتند؛ دلیل واضح و روشنی براین مدعاست که ایرانیان، ورود اسلام و مسلمانان را نه تنها سبب بد بختی خود نمی دانستند، بلکه آن را سبب پیشرفت و ترقی خود می دیدند.

البته این مسئله به معنای تأیید اعمال خلاف دین و عقل برخی حاکمان اسلامی در قرون مختلف از سوی ایرانیان نیست .

در پایان این بخش نیز باید یاد آور شویم که هیچ گونه سند و مدرک معتبر تاریخی که ثابت کند، این ضرب المثل توسط اعراب ساخته شده است، وجود ندارد .

۶۱) عرب ها برای تحقیر ایرانی به من آموختند برای شمارش خودمان به جای تن از نفر استفاده کنیم. نفر

واحد شمارش شتر است.

نفر، یک واژه‌ی عربی است که به معنای «دسته» برای شمارش به کار می‌رود؛ چنانچه در قرآن کریم هم برای شمارش انسان به کار رفته است و هم برای شمارش جن؛ پس، یک واژه‌ی فارسی برای شمارش شتر نبوده که اگر برای شمارش انسان به کار رفت، بگوییم، خواسته‌اند ما را خوار کنند؛ اگر چنین باشد، عکس آن صادق است، یعنی باید بگوییم که ما برای اهانت، واحد شمارش انسان در عربی را در فارسی برای شمارش شترانمان به کار می‌بریم؛ مضاف بر این که برای واحد شمارش «دندان» – چه دندان انسان باشد یا حیوان – نیز همان «نفر» را به کار می‌بریم.

از سوی دیگر، مجبور نیستیم از واژه‌ی عربی «نفر» استفاده کنیم؛ اگر از واژه‌هایی چون «عدد» استفاده کنیم، آن نیز عربی است؛ از این رو، می‌توانیم بگوییم «دانه»؛ مثل ۵ دانه پرتقال، یا ۱۰ دانه انسان، یا ۲۰ دانه شتر، یا هر چیز دیگری، که باز واحد شمارش‌ها یکی می‌شود؛ آیا بعد نمی‌گویند که «دانه» به بذر گیاه گفته می‌شود و خواستند ما را تحقیر کنند و آن را واحد شمارش انسان کردند؟! یا چرا برای شمارش شتر، الاغ و انسان، واژه‌ی مشترک «دانه» را استفاده کرده‌اند؟!

نکته آخر اینکه، هیچ موقع، عرب‌ها بالای سر ما با شمشیر، نایستاده‌اند که حتماً باید از واژه «نفر»، برای شمارش انسان استفاده کنیم؛ بنا براین، آزادیم که هر کلمه‌ای از جمله «تن»، را در این مورد به کار ببریم، و همین‌گونه هم هست و این استعمال رواج دارد

۶۲) عرب ها به ما آموختند تا به خوراکیمان غذا بگوئیم ، درحالی که این کلمه را برای ادرار شتر به کار می بردند.

پاسخ: واژه غذا را عرب هم به کار می برد و کلمات (غذاء ، طعام و أكل) هر سه به معنای خوراک هستند. یعنی کلمه غذا هم در فارسی و هم در عربی به کار می رود و واژگان تغذیه و مغذی و أغذیه و ... همه از غذا گرفته شده اند. خود عرب هم به غذا غذا می گوید.

در لغتنامه العین آمده است: « غذو: الغذاء: الطعام و الشراب و اللبن، و قيل: اللبن غذاء الصبی و تحفة الكبير ... و غذی البعیر تغذیه، إذا رمی به متقطعا؛ الغذاء: خوردنی و نوشیدنی و شیر، و گفته شده: شیر، غذای طفل و تحفه بزرگسال است. و «غذی البعیر» زمانی گویند که شتر، بولش را به صورت بریده بریده دفع کند.» (فراهیدی، خلیل بن احمد، العین، قم: هجرت، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۴۳۹)

در لغتنامه لسان العرب نیز چنین آمده است: « غذا: الغداء: ما یَتَغَدَّى به، و قيل: ما یكونُ به نَماءُ الجِسمِ و قِوامه من الطَّعامِ و الشَّرابِ و اللَّبنِ، و قيل: اللَّبنُ غذاءُ الصَّغیرِ و تُحْفَةُ الكَبیرِ ... و الغَدَى، مقصورٌ: بَوْلُ الجَمَلِ؛ الغذاء: آنچه با آن تغذیه کنند و گفته شده: آنچه رشد و قوام جسم با آن است، از خوردنی و نوشیدنی و شیر، و گفته شده: شیر غذای کوزک و تحفه بزرگسال است. ... و الغذی: بول شتر را گویند.»

(ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ناشر: دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۱۴ هـ ق، ج ۱۵، ص ۱۲۰-

۱۱۹)

بنابر این «غذا» ربطی به شتر ندارد، بلکه عرب، غذا را به معنی خوردنی و نوشیدنی به کار می برد؛ بله غذی با الف مقصوره (کوچک) به معنای بول شتر است و کسانی که چنین مطلبی را ساخته اند با شیطنت «غذی» با الف مقصره را به جای «غذا» جا زده اند.

۶۳) عرب ها برای تحقیر ایرانیان نام سردار ایرانی را بر بی غیرت ها گذاشتند.

سردار ایرانی دیوث نام نداشت، بلکه اسم او پومپه دیوس بوده و ربطی به کلمه دیوث ندارند. دیوس سردار اشکانی بود و عمرش به زمان جنگ اعراب نمی رسد. اعراب اصلاً اسم چنین شخصی را نشنیده اند که بخواهند برای تحقیر او چنین نامی را استفاده کنند. این واژه در احادیث پیامبر آمده که از لحاظ تاریخی قبل از ورود اسلام به ایران بوده است (۱) چرا ما مثل بقیه کشورها نیستیم و مسالهی محرم و نامحرم رو داریم ولی او نا ندارند؟

۶۴) آیا موجودات ماوراء الطبیعی وجود دارد؟ نیروی ما وراء الطبیعی به چه معناست؟ چطوری به بعضی انسانها

تعلق می گیرد؟

انسان موجودی باورمحور است که در هر لحظه بر اساس باورهای خود، در خصوص پدیده های مختلف دست به عمل می زند. از چنین منظری، طیف متنوعی از باورها در عرصه زندگی برای انسان ها مطرح می شوند. دسته ای از این باورها، باور به جهان آخرت و معاد و عالم مجردات هستند. این باور یکی از اصول و ارکان دین مبین اسلام است و منکر آن خارج از دین اسلام شمرده می شود. بنابراین در وجود موجودات ماوراء الطبیعی شکی نیست اما باور به آن کمی برای انسان سخت است.

سخت شدن پذیرش باورهای متافیزیکی برای انسان به عواملی گوناگونی بستگی دارد، مانند:

۱. انس به محسوسات

ما انسانها به دلیل انس با محسوسات و غوطه وری در مادیات مایلیم مفاهیم قدسی ماورای طبیعی را هم در حد محسوسات و وابسته به محسوسات تنزل دهیم و انتظار داریم باهمان معیار و میزان عالم محسوس، حقایق عالم غیب را در تور معرفت خویش قرار دهیم. چنان که علامه طباطبائی می فرماید:

«عادت ما چنین است که وقتی الفاظ را می شنویم معانی مادی یا وابسته به ماده از الفاظ به ذهن متبادر می شود پس وقتی الفاظی مثل حیات و علم و قدرت و سمع و بصر و کلام و اراده و رضا و ... را می شنویم آنچه به ذهن تبادر می کند وجودات مادی این مفاهیم است و وقتی می شنویم «ان الله خلق العالم و فعل کذا و علم کذا و اراد او یرید او یشاء کذا» فعل را مقید به زمان می کنیم چون در زندگی روزمره اینگونه عادت کرده ایم»^۱.

به دلیل این عادت و انس با عالم ماده است که وقتی مفاهیم ماورای مادی را می شنویم نمی توانیم تصویری روشن از آنها داشته باشیم، لذا دچار حیرت می شویم.

چنانکه استاد مطهری می فرماید:

«اشکال مسائل ماوراء الطبیعی در مرحله تصور است نه در مرحله تصدیق ... بر خلاف سایر علوم»^۲.

۲. محدودیت زبان بشری

^۱ المیزان، محمد حسین طباطبائی، ج ۱، ص ۱۰، قم، اسماعیلیان، ۱۳۷۱ ش

^۲ -اصول فلسفه و روش رئالیسم، انتشارات صدرا، ج ۵، ص ۳۴

زبانی که با آن سخن می‌گوییم زبان بشری است و بیشتر برای مفاهیم مادی ساخته شده است و گنجایش بیان ماهیت مفاهیم قدسی را ندارند و از طرفی خدای سبحان وقتی می‌خواهد با انسان سخن بگوید چاره‌ای نیست جز اینکه آن حقایق قدسی را تنزیل داده و در قالب همین الفاظ بگنجاند - چنانکه می‌فرماید:

«و انه لتنزیل رب العالمین... بلسان عربی مبین»^۱ «بدرستی که قرآن از جانب رب العالمین فرود آمده... و به زبان عربی فصیح می‌باشد.» تا میسور فهم انسانها شود اما با همه این احوال گنجاندن معانی فوق طبیعی در قالب الفاظ رایج، بسی دشوار است،

استاد مطهری در همین زمینه می‌فرماید: «محدود بودن مفاهیم الفاظ و کلمات از یک طرف و انس اذهان به مفاهیم حسی و مادی از طرف دیگر، کار تفکر و تعمق در مسائل ما وراء طبیعی را دشوار می‌سازد... حقیقت این است که مفهوم سهل و ممتنع در مورد مسائل الهی بیش از هر مورد دیگر صدق می‌کند... زیرا معانی ماوراء الطبیعی را در محدوده مفاهیم و تصورات عادی وارد کردن و در قالب الفاظ و کلمات جای دادن شبیه دریا را در کوزه ریختن است. معانی هرگز اندر حرف ناید که بحر بیکران در ظرف ناید.^۲

سر مطلب این است که «همه الفاظ و عبارات محدودند و بدون استثنا مادی اند و به صفات ماده متصف و عالم علم و غیب معانی اند و غیر متصف به اوصاف و احکام ماده، پس چگونه موجود محدود می‌تواند مبین و معرف نامحدود باشد»^۳

۳. تطوّر زبان

زبان‌های بشری همواره در حال تغییر و تطوّرند و «معنای واژه‌ها در طول زمان تغییر پیدا می‌کند از یک واژه در عصرهای مختلف معناهای گوناگون فهمیده می‌شود»^۴

پس به طور کلی ما در مواجهه با مفاهیم قدسی ماورای طبیعی با دو سنخ مشکل مواجه هستیم اولی در ناحیه ادراک است و دومی در ناحیه تبیین و تفسیر مدرکات که از ناحیه زبان و الفاظ حاصل می‌گردد. چنان که امام خمینی درباره دشواری تبیین آنچه که انبیا یافته‌اند می‌فرماید: «داستان هر یک از انبیا مثل آن آدمی است که خواب دیده و مناظر فوق عادی را مشاهده کرده لکن زبانش عقده (گره) دارد و مردم هم کر هستند، عقده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از همه بیشتر بود برای اینکه آنچه یافته بود آنچه از قرآن در قلب او نازل شده بود - آن را برای چه کسانی بیان کند؟ مگر آنکه

^۱ الشعراء آیات ۱۹۳ و ۱۹۶.

^۲ اصول فلسفه و روش رئالیسم، علامه طباطبایی با پاورقی مرتضی مطهری، ص ۳۳، انتشارات صدرا

^۳ معرفت نفس، دفتر دوم، ص ۲۸۲، انتشارات علمی و فرهنگی

^۴ هرمنوتیک کتاب و سنت، محمد مجتهد شبستری، ص ۳۵، تهران، قیام، ۱۳۷۵ ش

رسول الله او را به مقام ولایت تامه منصوب کرده است [یعنی] علی علیه السلام. البته عواملی همچون هواهای نفسانی، سنت‌های غلط نیاکان، استبداد اندیشه و تعصب، نیز در سخت شدن باورها به ماوراءالطبیعی برای انسان وجود دارند. پس بر ماست که طریقه معرفت او و دیگر حقایق قدسی را پیدا نموده و زبانی را که او با ماسخن گفته بشناسیم، به امید آنکه با دستیابی به اعتقادات حقه باب تسبیح و تقدیس حق آنگونه که شایسته مقام عز ربوبی است به جا آورده باشیم.^۱

۶۵) فرزندان آدم مگر هابیل و قابیل نبودند؟ پس چرا ما چهارگروه خونی داریم؟

در اینکه چرا گروه‌های خونی افراد چهار نوع است؟ آیا امکان بوجود آمدن چهار گروه خونی از دو نفر وجود دارد؟ و سؤال‌هایی از این قبیل در حوزه تخصص این مرکز نمی باشد و باید از اندیشمندان علوم تجربی مانند پزشکی جویای این امر شد. این احتمال داده می شود که خون انسان به صورت ژنتیکی آنتی ژن های A، B و O که گروه های خون را تشکیل می دهند، به صورت مخفی در خون هر انسانی وجود داشته باشد منتهی با عوامل خاصی به صورت A، B، AB و O بروز کنند. چنانکه به صورت نادر مشاهده و تجربه شده که گاهی گروه خونی فرزند نه از گروه خونی پدر است و نه از گروه خونی مادر.

ما می توانیم وجوه و احتمالات گوناگون در تکرر و گسترش نسل حضرت آدم و حوا را خدمتتان اراده کنیم. انشاء الله این مطالب روشنگر زوایای مجهول سؤال باشد.

به نحو اجمال و خلاصه باید بگوییم در تفاسیر آیات و در روایات معصومین - علیهم السلام - و اقوال بزرگان و اندیشمندان در این باره چند نظر وجود دارد که عبارتند از:

۱. هابیل با خواهر دو قلوبی قابیل و قابیل با خواهر دو قلوبی هابیل ازدواج کردند و ازدیاد نسل صورت پذیرفت. ۱
۲. خداوند متعال حوریه‌هایی را (دو حوریه) از بهشت فرستاد و پسران آدم - علیه السلام - هابیل و قابیل با آنان ازدواج کردند و نسل انسان ازدیاد پذیرفت. ۲
۳. خداوند متعال حوریه‌ای را برای هابیل و جنی را برای قابیل فرستاد و آن دو با آنها ازدواج کردند و فرزندان را به وجود آوردند که در نتیجه تکثیر نسل صورت گرفت. ۳
۴. خداوند متعال چهار حوری را یکبار و بار دیگر چهار جنی را فرستاد که با فرزندان آدم - علیه السلام - ازدواج کردند و نسل زیاد شد. ۴

^۱ مبانی معرفت شناسی مفاهیم ماورای طبیعی دینی، علی اله بداشتی، فصلنامه نامه مفید، شماره ۱۰

۵. فرزندان آدم و حوا با فرزندان انسانهای باقیمانده از قبل آدم و حوا که از نسلهای گذشته باقی مانده بودند، به عنوان مثال با فرزندان نسناس، ازدواج کردند و دارای فرزندانی شدند که نسل بشر از آنها میباشند. ۵
 اما برای توضیح بیشتر هر یک از اقوال و نظریه ها را با تفصیل و بسط بیشتری بیان میکنیم، البته لازم به ذکر است که مطالب درباره این موضوع بسیار فراوان است که ما اهم آنها را ذکر میکنیم و سعی خواهیم کرد مطالب و نکات غیر تکراری که ضروری به نظر میرسد ذکر شود.
 ۱. قول اول:

"يا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا"؛ ۶ ای مردم، از پروردگارتان که شما را از "نفس واحدی" آفرید و جفتش را (نیز) از او آفرید، و از آن دو، مردان و زنان بسیاری پراکنده کرد پروا دارید، در آیه شریفه میفرماید: "وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً الْاِیة"؛ ۷ و از آن دو مردان و زنان بسیاری پراکنده کرد.

از این جمله استنباط میشود که نسل موجود از انسان منحصرأ به آدم و همسرش منتهی میشود و هیچ موجود دیگری در این امر مشارکت ندارد، چرا که خداوند متعال میفرماید: "مِنْهُمَا" یعنی از آدم و حواء، و اگر غیر از آن دو کسی یا موجودی شرکت میداشت، باید میفرمود: "و بَثَّ مِنْهُمَا و من غیرهما" و یا الفاظی دیگر می آورد که در برگیرنده و رساننده این معنا باشد که موجوداتی دیگر در ازدیاد نسل بشر شرکت داشته اند، و این امر که نسل حاضر فقط به آدم و حوا منتهی شود مستلزم آن است که فرزندان آنها با هم ازدواج کردند، یعنی خواهران با برادران ازدواج کردند و تکثیر نسل صورت گرفت. اما این مطلب احتیاج به اثبات چند مقدمه دارد که ضروری است آنها را بیان کنیم:

مقدمه اول، اولین انسان کیست؟ و آیا این نسل حاضر به حضرت آدم متصل است یا نه؟ از زمان اولین انسان تاکنون چه مدت زمانی گذشته است؟

تاریخ یهود عمر این نوع انسان را حدود هفت هزار سال ذکر میکند. دانشمندان زمینشناسی عمر انسان را میلیونها سال ذکر میکنند و فسیلهایی را از انسان و اجساد و آثار گذشتگان پیدا کردهاند که به پانصد هزار سال قبل میرسد.
 اما از آنجا که دلیل و برهان محکم و متقنی بر اتصال و ارتباط نسلهای انسان و امتهای گذشته وجود ندارد، پس میتوانیم اینگونه نتیجهگیری کنیم که یک نوع ظهور پیدا کرد و زیاد شد و منقرض شد و سپس یک نوع دیگر ظهور پیدا کرد و زیاد شد و منقرض شد و این امر تکرار شد، تا اینکه به نسل حاضر رسیدیم.

قرآن کریم هم صریحاً بیان نکرده است که ظهور این نوع آیا منحصر در این دوره است یا آن که ادوار متعددی بوده است که ما آخرین دوره هستیم و اگر چه میتوانیم این احتمال را از آیه ۳۰ سوره بقره استفاده کنیم که میفرماید: من در زمین جانشینی خواهم گماشت، (فرشتگان) گفتند: آیا در آن کسی را میگماری که در آن فساد انگیزد و خونها بریزد؟ و حال آن که ما با ستایش تو، (تو را) تنزیه میکنیم و به تقدیست میپردازیم. فرمود: من چیزی میدانم که شما نمیدانید.

حال احتمال می‌دهیم که قبل از این دوره حاضر دوره‌هایی وجود داشته است، چون منظور از خلیفه این است که آدم جانشین انسانهای قبل از خود شده است و جانشین و خلیفه خداوند متعال در زمین نیست، البته این تفسیر از آیه ضعیف است. هر چند در بعضی از روایات وارده از ائمه - علیهم السلام - مطالبی است که ثابت میکند برای انسان ادوار کثیرهای قبل از این دوره بوده است، چنان که کتاب توحید صدوق از امام صادق - علیه السلام - آمده است: تو شاید گمان میکنی که خداوند غیر از شما خلقی را نیافریده است؟ به خدا قسم هزار هزار آدم، خلق کرده است و شما در آخرین این آدمها قرار دارید.

و روایات کثیر دیگری که بخشی از آنها در تفسیر شریف المیزان آمده است. ۸.

مقدمه دوم، نسل حاضر به آدم و همسرش یعنی فقط به این دو نفر میرسد و انسانهایی در عرض آنها نبوده‌اند، چرا که ممکن است کسانی بگویند که در اثر اختلاف الوان انسانها که ما در نقاط گوناگون رنگهای بسیاری در انسانها مشاهده میکنیم که حداقل چهار رنگ سیاه و سفید و سرخ و زرد را میبینیم و از آنجایی که اختلاف خونها باعث این اختلاف رنگ شده است، پس حداقل بایستی چهار زوج انسان در ابتدای خلقت وجود داشته باشند تا انسانهای کنونی پدید آمده باشند.

اما این اشکال درست نیست و علم ژنتیک نیز امروزه خلاف آن گواهی میدهد. اما قرآن کریم میفرماید: این نسل حاضر به آدم و حوا میرسد و از آب و امّ واحد، تکثیر و ازدیاد پیدا کرده‌اند، البته اسم حواء در قرآن ذکر نشده است، ولی روایات نام او را متذکر شده‌اند.

مقدمه سوم: انسان نوع مستقلی است و از انواع دیگر متحول نشده است، آیات قرآن برای اثبات این مقدمه کافی است و ثابت میکند که این نسل جاری به وسیله نطفه به آدم و همسرش به نسلهای بعدی منتهی میشود و قرآن میفرماید: آن دو از خاک خلق شده‌اند و آن دو به دو نفر دیگر که مماثل با آن دو باشند یا همجنس آن دو باشند متصل نمیشود، بلکه آن دو را خداوند خلق کرد و حدوداً به وجود آمدند. و نظریه تکامل انواع مردود است که بیان میکند نسل انسان از موجودات دیگر تکامل یافته است. ۹.

بعد از اثبات این مقدمات اساسی و مهم، گفتیم که طبق صریح آیات قرآن "و بث منهما رجالاً كثيراً و نساءً" (نساء، آیه ۱) نسل موجود به آدم و همسرش منتهی میشود که مسلتم آن است که خواهران با برادران ازدواج کردند و تکثیر نسل حاصل شد.

اما این که در اسلام این امر حرام است و در شرایع سابق هم این چنین بوده است. در جواب می‌گوییم این یک حکم تشریحی است که تابع مصالح و مفاسد است و تکوینی نیست که غیرقابل تغییر باشد و زمام این امر به دست خداوند تبارک و تعالی است، "یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید" پس جائز است که روزی به خاطر ضرورت مباح باشد و سپس حرام گردد، چون ضرورت برطرف شده است و به خاطر جلوگیری از انتشار فحشاء و فساد برداشته شده است.

و اگر کسی اشکال کند و بگوید که خلاف فطرت است و خداوند دین را بر اساس مطابقت با فطرت تشریح کرده است. جواب این است که فطرت منافی آن نیست و به خاطر تنفر از این نوع مباشرت به خلاف آن دعوت نمیکند و بلکه به خاطر آن که به فحشاء و شیوع فساد و بطلان غریزه عفت و ارتفاع عفت از مجتمع انسانی منتهی نشود خلاف فطرت به نظر میرسد و حرام شده است و در مجتمع انسانی امروز این ازدواج و مباشرت، فجور و فحشاء است و اما در مجتمع انسانی آن روز اینطور نبوده است، و مشیت الهی در آن روز تعلق گرفته است به اینکه تکثیر و انتشار نسل بشر اینگونه باشد که خواهر و برادر با هم ازدواج کنند.

و اگر کسی اشکال کند که ازدواج خواهر و برادر مخالف قوانین طبیعی است که آن قوانین قبل از به وجود آمدن مجتمع انسانی جاری بوده است و اختلاط و انس گرفتن در منزل واحد غریزه عشق و میل غریزی را از بین میبرد هم چنان که بعضی از علمای حقوق و روانشناسی بر این عقیده هستند. در جواب میگوییم که این متوقف بر صورتی است که ضرورتی در بین نباشد و مخصوص به آنجایی است که قوانین وضعیه غیر طبیعیهای که حافظ مصالح جامعه است نباشد، که متکفل سعادت مجتمعها است و گرنه پس معظم قوانین معمول و اصول دائره در حیات امروز غیرطبیعی است ۱۰ و درباره این قول خلاصهای از یک روایت را در بحار الانوار که بسیار جالب است ذکر میکنیم:

میفرماید: حوا در هر نسل یک پسر و یک دختر میزاید یعنی دوقلو بودند که در اولین بطن قابیل و خواهرش اقلیما و در بطن دوم هابیل و خواهرش لبوذا بودند، وقتی بزرگ شدند و به سن ازدواج رسیدند، خداوند به آدم امر کرد که نکاح کنند و قابیل خواهر هابیل را و هابیل خواهر قابیل را به عقد خود درآورند، هابیل راضی شد، ولی قابیل نپذیرفت و از امر پدرش روبرگرداند و گفت این امر خدا نیست و خواهر من زیباتر است. خداوند امر کرد که آن دو قربانی کنند برای تقرب به پروردگار که هر کدام قبول شد رأی او پذیرفته شود... ۱۱ ادامه حدیث تا آن جا که میفرماید:

وقتی که عمر آدم - علیه السلام - صد و سی سال بود و پنج سال از قتل هابیل گذشته بود حواء شیث را به دنیا آورد و اسمش را "هبة الله" گذاشتند، یعنی به جای هابیل خداوند او را به آنها بخشید و وصی و ولی عهد آدم بود و....

اما درباره سایر اقوال:

با توجه به روایات و تفاسیر قرآن:

الف. حضرت امام صادق - علیه السلام - میفرماید: اینکه برادران و خواهران با هم ازدواج کرده باشند، شدیداً مورد انکار است و پذیرفتنی نیست و میفرماید: بعد از شیث، یافث بدنیا آمد، اما شیث و یافث دیگر خواهر دوقلو نداشتند و خداوند به خاطر حرمت ازدواج خواهر با برادر که در لوح محفوظ چنین آمده است، در عصر روز پنجشنبه ای یک حوری از بهشت فرستاد که اسمش "برکت" بود پس امر کرد خداوند عزوجل این که آدم - علیه السلام - شیث را با "برکت" تزویج کند و آدم این چنین کرد. سپس در بعدالظهر فردای آن روز یعنی در روز جمعه حورائی از بهشت که اسمش "منزلت" یا "نزلت" بود فرود آورده، پس امر کرد خداوند عزوجل به آدم که او را به عقد یافث در آورد و آدم

این چنین کرد. و هر کدام دارای فرزند شدند، برای شیث پسری و برای یافت دختری متولد شد، که خداوند امر کرد به آدم که این دختر و پسر را به عقد هم درآورد که دختر عمو و پسر عمو بودند و آدم این کار را انجام داد و فرزندان آنها به دنیا آمدند و نسل بشر تکثیر شد و فرزندان برگزیده از نبیین و مرسلین از نسل آن دو هستند. ۱۲

ب. و در روایت دیگر امام باقر - علیه السلام - میفرماید: خداوند عزوجل فرود آورد حوریهای را از بهشت به سوی آدم و تزویج کرد یکی از پسرانش را به او و پسر دیگرش را با جنّی که خداوند فرستاده بود تزویج کرد و آنها هم فرزندان شدند و توالد کردند و زیاد شدند. ۱۳

ج. و در روایت دیگر دارد که امام باقر - علیه السلام - میفرماید: آدم چهار فرزند پسر داشت که خداوند چهار حوریه را برای آنها فرستاد و هر یک از آنان با یکی از حوریها ازدواج کردند و فرزندان شدند. سپس خداوند حوریها را بالا برد و این چهار پسر با چهار دختر جنّی ازدواج کردند و فرزندان از آنها به دنیا آمد و نسل آدم زیاد شد. بنابراین هر کسی که صبور و بردبار باشد از آدم است و هر کسی که زیبا باشد از حور العین و هر کسی که زشت و بدخلق باشد از جن است. ۱۴

د. در بعضی از کتب آمده است که فرزندان آدم با فرزندان نسناس که ماقبل از آدم بوده است ازدواج کردند و نسل انسان زیاد شد. ۱۵

با توجه به مطالب بالا میتوانیم به این نتیجه برسیم که قول علامه طباطبایی (ره) در المیزان یعنی قول اول متقن و مبرهن میباشد و اقوال دیگر را ایشان نمیپذیرد. بنابراین قول اصح همان است. البته جمع این اقوال با یکدیگر آن است که همه این امور اتفاق افتاده باشد و با هم تنافی ندارند و شما میتوانید برای مطالعه بیشتر به تفاسیر المیزان و مجمع البیان و بحار الانوار و دیگر کتب روایی مانند علل الشرایع در آدرسهایی که ذیل مطالب آورده شده است مراجعه نمایید. ضمناً زوایای این بحث زیاد و از حوصله این جواب بیرون میباشد.

از نظر پزشکی به خوبی تبیین نشده که تاثیرات آب و هوا و ژن و تغذیه و ... بر روی گروه خونی و ویژگیهای انسان تا چه اندازه است و چگونه است و شاید در آینده بیشتر معلوم شود.

پی نوشت ها:

۱. المیزان، ج ۴، ص ۱۳۸ به بعد و ص ۱۵۱.
۲. بحار الانوار، جدید، ج ۱۱، ص ۲۱۸، حدیث ۲.
۳. بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۲۱۸، ح ۱۸.
۴. بحار الانوار، ج ۱۱، ح ۲.
۵. کتاب قصه های قرآن، ترجمه محمود حکیمی، قصه حضرت آدم.

۶. نساء، ۱.
۷. نساء، ۱.
۸. المیزان، ج ۴، ص ۱۳۸ به بعد.
۹. المیزان، ج ۴، ص ۱۳۸ به بعد.
۱۰. همان.
۱۱. بحار الانوار، ج ۱، چ بیروت، ص ۲۱۸.
۱۲. بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۲۱۸ به بعد، ح ۲.
۱۳. بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۲۱۸ به بعد، حدیث ۱۸.
۱۴. همان، حدیث ۲.
۱۵. قصه های قرآن، قصه حضرت آدم

شیطان واجنه

۶۶) اگر شیطان خودش را به شکل یک انسان در آورد و خواست انسان را منحرف کند انسان چگونه متوجه

شود که شیطان است تا گمراه نشود؟

۶۷) آیا اجنه می توانند به انسان صدمه بزنند؟

درباره مسئله جن اطلاعاتی خدمتتان ارائه می شود.

آیا این موجودات نامرئی می توانند به ما انسانها زیان برسانند؟ و اگر می توانند چه نوع زیانهایی را به ما می رسانند؟

برای پاسخ از این سؤال، ابتدا باید مطالبی را درباره زندگی جنها بیان کنیم .

1. جنها نیز، مانند ما انسانها زن و مرد دارند. آنها نیز بچه دار می شوند، و مانند ما زندگی می کنند. خداوند متعال از زبان

جنها می فرماید: « وَ أَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِّنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِّنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا »؛ و این که مردانی از انسانها به مردانی

از جن پناه می برند و آنها (جنها) سبب افزایش گمراهی و طغیان انسانها می شدند.

در نتیجه به تصریح قرآن آنها نیز مرد و زن دارند.

2. جنها نیز مانند ما انسانها، مؤمن و کافر، نیکوکار و زشت خو دارند.

الف: جنهای مؤمن و نیکوکار: « قُلْ أَوْحَىٰ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا

بِهِ وَ لَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا »؛ بگو (ای پیامبر) به من وحی شده است که جمعی از جن به سخنانم گوش فرا داده اند. پس

گفته‌اند: ما قرآن عجیبی شنیده‌ایم که به راه راست هدایت می‌کند، پس ما به آن ایمان آورده‌ایم و هرگز کسی را شریک پروردگارمان قرار نمی‌دهیم.

ب: جن‌های کافر و زشت‌خو: «وَأَنَّهُمْ ظَنُّوا كَمَا ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ أَحَدًا»؛ و این که آنها (انسانها) گمان کردند - همان گونه که شما (جن‌ها) گمان می‌کردید - که خداوند هرگز کسی را مبعوث نمی‌کند. و هم چنین در ادامه می‌فرماید: « وَ أَنَا مِنَّا الصَّالِحُونَ وَ مِنَّا دُونَ ذَلِكَ»؛ و این که در میان ما (جن‌ها) افرادی صالح و افرادی غیر صالحند.

3. جن‌ها با انسانها ارتباط دارند :

«وَ أَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا»؛ و این که مردانی از بشر به مردانی از جن پناه می‌برند (و ارتباط برقرار می‌کنند) و آنها سبب افزایش گمراهی و طغیانشان می‌شوند. قرآن برای این موجود ناپیدا مشخصاتی را ذکر می‌کند، از جمله اینکه:

1. موجودی است که از شعله آتش آفریده شده، بر خلاف انسان که از خاک آفریده شده است، (و خلق الجن من

مارج من نار) الرحمن/ ۱۵

2. دارای علم و ادراک و تشخیص حق از باطل و قدرت منطقی و استدلال است (آیات مختلف سوره جن)

3. دارای تکلیف و مسئولیت است (آیات سوره جن و سوره الرحمن)

4. گروهی از آنها مؤمن صالح و گروهی کافرند. (و أنا منا الصالحون و مَنَّا دُونَ ذَلِكَ) جن/ ۱۱

5. آنها دارای حشر و نشر و معادند (و اما القاسطون فكَانُوا لِحَبَّتِهِمْ حَطْبًا) جن/ ۱۵

6. در میان آنها افرادی یافت می‌شود که از قدرت زیادی برخوردارند، همانگونه که در میان انسانها نیز چنین است (قال

عَفْرِتُ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ) نمل/ ۳۹

7. آنها قدرت بر انجام بعضی کارهای مورد نیاز انسان را دارند (و من الجن من يعمل بين يديه باذن ربه... يعلمون له ما

يشاء من محاريب و تماثيل و جفان كالجواب) سبأ/ ۱۲-۱۳.

8. خلقت آنها در روی زمین قبل از خلقت انسانها بوده است. (و الجن خلقناه من قبل) حجر/ ۲۷.

9. طائفه جن نیز، مرد و زن دارند. (و انه كان رجال من الانس يعوذون برجال من الجن) جن/ ۶ و ویژگی‌های دیگر.

بنابراین، تاکنون به این نتیجه رسیدیم که جن‌ها موجوداتی هستند که مانند ما انسان‌ها زن و مرد دارند، عده‌ای از آنها به پیامبران الهی ایمان می‌آورند و عده‌ای نیز انکار می‌کنند؛ و راه کفر در پیش می‌گیرند. و هم چنین گروه گمراهانسان با انسانها در ارتباطند.

اکنون جای این پرسش است که آیا جن‌ها می‌توانند به ما زبانی برسانند؟ و اگر می‌توانند چه نوع زبان‌هایی را می‌رسانند؟

جواب این پرسش مثبت است. یعنی آنها می‌توانند به ما زیان برسانند؛ اما نه زیان‌هایی که ممکن است به ذهنتان برسد. مانند این که جن‌ها ما را بترسانند. یا دزدی بکنند و یا ما را گرفتار بیماری نمایند. زیرا خداوند هیچ گاه چنین اختیاری را به جن‌ها نداده است. چرا که اگر چنین قدرتی را به آنها می‌داد، زندگی برای ما انسانها غیر ممکن می‌شد. و ما هیچ گونه امنیتی نداشتیم. زیرا آنها وسایل مورد نیاز ما را می‌دزدیدند. و شب‌ها ما را می‌ترساندند. یا با مسموم کردن انسانها آنها را بیمار می‌کردند. ولی خداوند متعال به خاطر حفظ جان انسانها و تأمین امنیت و آرامش آنها چنین اختیار و قدرتی را به آنها نداده است. درست مانند این که به ما انسانها قدرت آزار و اذیت جن‌ها را نداده است. بنابراین جن‌ها نمی‌توانند ما را بترسانند و یا زندگی ما را برهم بزنند. حتما سؤال می‌کنید پس چگونه به ما زیان می‌رسانند؟ جواب این سؤال را خداوند در قرآن داده است: «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ ... مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ»؛ بگو (ای پیامبر) پناه می‌برم به پروردگار مردم... از شرّ وسوسه‌گر پنهانکار که در درون سینه‌ها وسوسه می‌کند خواه از جن باشد یا از انسان.

بنابراین، همان گونه که انسان‌های پلید و بدسیرت، با وسوسه کردن دیگران آنها را به سوی کارهای بد و گناه تشویق می‌کنند، جن‌های پلید و کافر نیز انسانها را به سوی گناه و معصیت تشویق می‌کنند. هر گاه انسانی بخواهد کار خوب بکند آنها با وسوسه‌گری مانع آن می‌شوند. مثلاً اگر کسی بخواهد در راه خداوند با کفار بجنگد آنها در گوش او می‌گویند: «چرا به جنگ می‌روی و از زندگی راحت خود دست می‌کشی! تو اگر بمانی می‌توانی کار بکنی و صاحب خانه و ثروت شوی ولی اگر به جنگ بروی کشته می‌شوی و زن و بچه‌ات بی‌تو می‌مانند و...» در حالی که اگر او به جنگ برود، دشمن از بین می‌رود و ممکن است او هم کشته نشود، و هم این که به ثواب بسیار بزرگ خداوند، در جهان آخرت دست می‌یابد.

بنابراین تنها راهی که جن‌های بدسیرت و شیاطین می‌توانند به ما آسیب برسانند وسوسه‌گری می‌باشد. به همین خاطر نیز ما باید از وسوسه‌های خطرناک آنها به خداوند پناه ببریم و تنها از دستورات رهبران دینی خودمان پیروی نماییم، تا هم در دنیا و هم در آخرت سعادت‌مند باشیم.